مکتوبات

مولانا جلال الدین

مکتوبات مولانا جلال الدین



چاپخانهٔ ثبات — اسلامبول ۱۳۵۶

مثنوی شریف که آخر تألیفات حضرت مولاناست، همچو ذات شریف خود صیت بلند او جهانرا پرکرده است، و همچو وجود مبارك آن حضرت درعالم حکمت وعرفان مثل آن کتاب هم نیامده است، بندهٔ فقیر دربعض تألیفات خود این معنی‌را آن قدر که عقل و احاطهٔ خودم برسد بسط کردم، حتی درین باب رسالهٔ مستقله بنوشتم. از بهر آنان که کتاب مثنوی را مثلاً همچون تألیفات شیخ محیی‌الدین عربی ازباب تصوف پندارند. مثنوی کتاب حکمت و عرفانست. کتابیست که هرکه این‌را خواند و اسرار معانی وحقایق اورا داند، انسان کامل شود، از زمرهٔ حکما و عرفا باشد، شخصی بسیط را نکته‌دان، دوربین، کاشف اسرار، مظهر انوار ابرار و واصل جهان دیدارکند، آنچه دیگران در آینه نبینند، این مثنویخوان ذیشان درخشتی بیند، و درین عالم حیات بهشتی بگذراند. و طالبان قدردانرا برهمه مطالب عالیه برساند والسلام.

بعد ازمثنوی بزرگترین آثار مولانا (دیوان کبیر) ست که درهر حرفی از حروف هجا دیوانی گفته و از مجموع آن دواوین یك دیوان کبیر بوجود آمده است که همه ابیات او بالغ برملیونست. صاحب (مجمع الفصحا) درباب شاعریٔ مولانا بااصالت بیان چنین گوید که: درمیان فصحای فارسی زبان غزلسرائی همچون مولانا هرگز نیامده‌است دراین باب ذات شریف او یگانهٔ آفاقست. و از دیوان کبیر برای دلیل مدعای خود درقطعهٔ یك دیوان مختارات خودرا درآن اثر مفصل بنویسد و درجایی دیگر باز درین موضوع معاودت نماید دیوانی دیگر هم باز بنویسد.

بعدازین دو اثر مبارك آنچه درمیان عارفان عاشقان شهرت یافته‌است، کتاب (فیه مافیه) است که بعضی ازمحبان بترکی ترجمه‌کرده‌است، غیرازین آثار شریفه حضرت مولانارا رساله‌ایست که آنرا به (مجالس سبعه) نامیده‌اند نیز آن حضرت را کتابی دیگراست که او را (مکتوبات) می‌گوییم که آن حضرت برخی از اعاظم و اکابر را و محبان عاشقانرا و اولاد ویاران خودرا نوشته‌اند: این هم کتابی مدون شده‌است.

توانم کفت که: لسان وبیان؛ درآثار مولانا چنانچه موجب موضوعش تنوع کند، آنان که (دیوان کبیر) را مطالعه کنند، ببنند که زبان عاشقانه وبشرط آنکه موافق شود به مدلول لفظ (غزل) مثلاً کسی درآن شعر جانان را باهمه اوصاف او، و بر اصول شاعرانه توصیف کند، سراپای وجودش را بانواع تمثلات و تشبیهات و استعارات و انواع دیگر یاد کند ومعاشقهٔ خویش باجانان چه کونه شد ودران زمان از درد عشق چه‌ها کشیده وچه کونه آلام ومجاهدات دیده الی آخره درهر غزل بعضی را ازان حالات عاشقانه بکوید، و بانواع تزیینات وتنورات نقش ونکارش اتمام فرماید. یعنی کرچه دراندازهٔ مقام معلای خودکوید، لیکن هرکس بیند که اینها همه اشعاریست عاشقانه وادیبانه وبس، ونیز بینند که حضرت مولانا پیش ازانکه شعرکوید ودرهمه وادی غزلسراید آثار ادبیهٔ عربیه را ودواوین مشهورهٔ فصحای عرب را دیده وخوانده‌است. در دیوان شریف جابجا مضامین نادره ونکات باریك ایشانرا باتصرف رنکین دراشعار خود ایراد کند، وبعضاً مصرعی ویا بیتی ازیشان تضمین کند. کذالك در ادبیات فارسیه نیز آثار مشهورهٔ اساطیر عجم را سراپا خوانده است. چنانچه این معنی درنزد آنانکه آثار ادبیهٔ این دو زبانرا تتبع کرده‌اند، همچو آفتاب جهانتاب ظاهر وبدیدار شود چنانکه صاحب (مجمع الفصحا) فرماید: درزبان فارسی آنچنان که به تعبیری (غزل) استحقاق یافته‌است. درباز غزلسرایی را حضرت مولانا کشاده ودرهر وادی بسیار غزل فرموده ومجموع آثار دیوانی عظیم شده است. باقی شعرا درین باب دواوین بوجودآورده‌اند.

اماچون برمبحث (مثنوی) بیایم. باید کفت که: کرچه ادبای فارسیه دروادیهای کوناکون مثنویات بنوشته اند. چنانکه همه فارسی خوانان ما می‌دانند وبرخی از اساطیر ادبا (خمسه) ها کفتند ودیکران آنانرا جوابی بوجود آورده، لیکن هیچ یکی ازیشان بر سرپای مثنوی نرسیده است. وهیچ شاعری دراین باب تجربت قلم نکرده است تنها این را کرده‌اند که باکمال خشوع وحیرت این شش دفتر مثنوی را باختمات بسیار تلاوت کرده اند و ازدریای مثنوی بقدر زورقچهٔ خویش نصیب آورده اند، اما هرکز هیچ یك ازیشان به جهت تنظیر مثنوی نرفته اند، چه‌کونه روند که راهی که همان مولانا رفته‌است هیچ‌کس آن راه را نرفته و ندیده ونشنیده اند. نمی‌بینی که بسیاری اعاظم مولانا را همچو دیکر شعرای صوفیه پندارند. و مثنوی را کتابی از قبیل کتب صوفیه توهم کنند. چنانکه درمناقب نویسند: مولانارا درآخرت هم نفهمیده اند. مولانا باچه زبان کوید و باچه کونه تعبیرات افادهٔ مرام می‌فرمایند. دیکران را این زبان وبیان نیست؟ این فقیر؛ بدان سؤالرا به ادات نفی جواب خواهم‌داد.

ب

مولانا را زبانیست وبیانیست که : این فقیر ناچیز درهیچ یکی از اعاظم عرفای فصحای فارسیه ندیدم. واین ثروت معانی و وفرت مضامین ولایتناهی معارف حقایق‌را درهیچ آثار عرفا ندیدم. وتوانم گفت که آثار معارف عرب و عجم نیست که گزیدهای آنان از پیش چشم این درویش نرفته است . هرگز دل دانا نگوید که فلان ذات ، یا فلان کتاب ، مثل مولاناست ، یا مثل مثنویست . والحاصل مولوی را زبانی ، مثنوی را بیانی‌هست که هرگز آنانرا مثال وهمال نتوان نمود والسلام . این معنی تنها فکر این درویش نیست . همه اعاظم وعرفا که مثنوی خوان و مثنوی‌دان توان گفت ، این معنی‌را زبانهای گوناگون گفته اند . این دلیلیست که بمدعای ما کفایت کند .

« فیه مافیه » و « مجالس سبعه » را لسان و بیان همانست . زبان عارفانه ، بادلایل گوناگون وافادات جاذبه وآیات واحادیث واقوال کبار و وجایز ابراز طالبان عاشقان را براه حق ارشادکنند . اگر از این دو اثر نیز فرقی باریك بجویم . خواهیم گفت که « فیه مافیه » عاشقان درویشانرا خطاب کرده و نشئهٔ معارف دروغالبست . اما « مجالس سبعه » درمحضر خلق ایراد فرموده اند . وبناءً علیه ، موعظه آمیز افتاده است . اما درین هر دو نیز نشئهٔ مولانا نمایانست .

اما « مکتوبات » : اینها را بهمه ذوات عالیه از صنوف امرا ومأمورین وکتاب وتجار و اشراف و سائره نوشته‌است . مضمونش توصیه‌های گوناگونست دربعضی ازمکتوباتش و از دیگر آثار ومناقب نموده شود که : مولانا هرگز نیاز والتماس کسی را نتواند ردکردن و بناءً علیه توصیه‌هایش به نهایت التزام وحتی بعضی ازان درجاشئ اصرار نموده‌آید . یعنی : این‌را تو قادری ، بکن و در ضمن این قبیل نیازها آیات واحادیث و سائره ایرادکنند ومنافع صوریه ومعنویهٔ خیرات و حسنات را ، حتی بکلمهٔ طیبه دل بدست آوردن را زبانی نوشین بفهماند . درمیان این مکتوبات مکتوبی مختصرهست که به هر دو پسر خود یعنی سلطان ولد بهاءالدین و چلبی علاءالدین را نوشته اند ، آنرا شاه اثر خواهیم گفت .

بادئ تسطیر این مقدمه استادیست ، حکیم از خانمان مولانا حکیم شفائی مخلص وبه « فریدون نافذ » بنامست . از جهت فرط نسبت خود بجانب جد پاك خویش ؛ این دو کتاب « مجالس سبعه » و « مکتوبات » طبع ونشر کرده اند . از دیرست که این حکیم جسم وجان یعنی فریدون مثنوی‌خوان این فقیر حقیر را توجهی بسیار نمایند ؛ بدین دو اثر را مقدمهٔ نوشتن طلب کردند و من بنده نیز این چند صحیفه را برنك سیاهی تسطیرکردم .

این دو اثر ﴿ مجالس سبعه ﴾ و ﴿ مکتوبات ﴾ از جهت تاریخ اسلام وتاریخ مولویان و معارف اسلامیه و ادبیات و از راه تربیت نورسیدگان و تحلیهٔ ایشان بانواع عرفان و ظرافت و نکته‌دانی وبارك خوانی بسیار نفعی دارند . دعا کنیم که این نوباوهٔ گلزار مولوی پسر پر هنر ما فریدون امثال این دو اثر را که هنوز زیور طبع آراسته نشده‌است : طبع و نشر کند . وجهان انسانیت را خدمات نافعه یاوری کند . ان‌شاء الله تعالی

فی ۱۲ ربیع الاول ۱۳۵۵ ولد چلبی



از آثار مولانای جهان عرفان محمد جلال الدین بزرك این ﴿ مکتوبات ﴾ همچون مثنوی ودیوان کبیر درنزد همهٔ کس معلوم ومشهور نیست قیمت وچگونگی این کتاب از مقدمهٔ دانای بزرگوار ولد چلبی ازبوداق ،بعوث قسطمونی فهمیده میشود .

این نسخه را از کتبخانهٔ نافذ پاشا که ملحقست بکتبخانهٔ سلیمانیه دراستانبول مقید درفهرست با نمره [۱۰۵۵] استنساخ کردیم و آن دو نسخه‌را که در «کتبخانهٔ اونیورسیته» موجودست با نمره [۴۲/۲۰۷۰] و [۲۸/۱۹۱۶] دیدیم و مطالعه کردیم اگرچه نام نویسنده وتاریخ تحریر درنسخهٔ نافذ پاشا مضبوط ومحرر نبود از خط وکاغذش نمایانست که نسخهٔ قدیم و از دیگران صحیح ترست و هر سه نسخه فرقی مهم ندارد جز آنکه بعضی مکتوبها دراین دو موجود نیست .

درچاپ این کتاب مستطاب خدمت تصحیح همچون ﴿ مجالس سبعه ﴾ بعهدهٔ این فقیر مفوض کشت .

هر چند ورزش نمودم که از سهو وخطا وارسته‌شود میسرنشد چشم دارم که اصحاب دانش وبینش معذور دارند وعفو نمایند .

باعث مشغولیٔ این بنده باچنین کارخطیر وفرخنده طابع‌وناشر این‌کتاب ادیب حکمت نصاب بابی فریدون نافذ را شکران بی‌پایان عرضه دارم خدا از ما و او خشنود بادا .

مصحح : مأمور کتبخانهٔ حاجی‌سلیم آغا
دراسکدار
احمد رمزی

تقریض استاد دانشور و عالی همت حسین دانش بك

جناب دوکتور (فریدون نافذ بك) که «مکتوبات» و «مجالس سبع» مولانا دراثر قدردانی واهتمام ایشان بزیور طبع آراسته شد نوشتهٔ درآن باب ازبنده خواسته بودند. لهذا مقالهٔ ذیل را که موضوعش مختص باوصاف نویسندهٔ بزرکوار کتابهای مذکوراست تقدیم میدارم:

بسم الله تعالی

سر پنهان است اندر زیر و بم | فاش اکر کویم جهان برهم زنم
آنچه میکویم بقدر فهم تست | مردم اندر حسرت فهم درست

کسانیکه بوجود یك روح مستقل درنفس انسانی قائل نیستند و پای از عرصهٔ مادیت فراتر نهاده اند وعقلشان هنوز پابسته بزنجیر منطق وحواس وشعور طبیعی و سائر قوه های جسمانیاست بیشك منکر مقام جلیل جلال الدینند ودرسخنان اوجز جوش و خروش یك عارف شیدا چیزی نمیبینند. اما برکسانیکه دیدهٔ دلشان با نور علم لدنی بیناست و برای کشف حقایق بزرك دمادم مظهر فیض وحی و الهامند مبرهن و هویداست که مولانای رومی حقیقتهایرا فاش میکند که بهرکسی نمیشود اظهارکرد و روی سخن او برکسانیست که نفوذ نظر دراستکناه اعماق روح انسانی دارند و بوجود یك عالم باطنیٔ دیکری درعین جسمانیت بشری معتقد میباشند یعنی ازمشعل توفیق آلهی روشنائی میکیرند و در تاریکی قدم نمیزنند.

اکر حالات این اشخاص بزرك همواره بریك نمطنیست و اطوار کوناکون در زندکانی نشان میدهند این امریست بسیار طبیعی. زیراکه از حبوب درست هرکز نبات نروییدهاست. باید نخست حال وشکل دانه درخاك بکردد تا قابل نشو ونما شود. باید اول ازدستخویشتن برهند تا با حق وحقیقت آشنا کردند. ایشان برای نغمهسرایی محتاج زیر وبم نیستند. کاهی بآواز مرغی یا بزمزمهٔ آب جویی بناله میافتند. باقتضای احساسات رقیقیکه دارند جهان را پر زعشق وشور

ومستی می‌بینند و آنچه‌را که زمینگیران ودلکوران مشاهده نمیکنند ایشـان بفروغ هدایت ربانی کشف مینمایند . آری :

پریشـان شـود کل بباد سحر   نه هیزم که نشکافدش جز تبر

از اینجاست که عطیهٔ وحی در دنیا نصیب مردمان بزرگ است و رشتهٔ وحی و الهام هرگز بریده نیست . یکی آن را میگیرد و بنوبت خود بهر شخص قابلیکه میخواهد مدهد و این سلسله مادامت الادوار دوام دارد. چنانکه حضرت پیر معنوی گوید :

کفت پیغمبر که نفخهای حق   اندر این ایام میآرد سـبق
نفخه آمد مرشما را دید و رفت   هرکرامیخواست جان بخشیدورفت

تا روزیکه دائرهٔ علوم وفنون وکشفیات و اختراعات درعالم تمدن باندازهٔ وسعت یابد که اذهان و عقول مردم استعداد کامل بشنیدن حقایق علوم باطنی کسب نماید و بکلام (لوکشـف الغطاء ما ازددت یقیناً) گویا شود . مردم هنوز درحسساسیت باطنی این مرتبه را نیافته اند . چنانکه شیخ هادیٔ سبزواری میگوید :

موسیٔ نیسـت که دعویٔ انا الله شـنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست.

فی الجمله ، مولانا چه در مثنوی، چه در دیوان کبیر، چه در شمس الحقایق، چه در فیه مافیه و چه درمکتوبات وغیرها این را تعلیم میکند که حیات انسان عبارت از همین چند روزه توقف دراین تودهٔ خاك نیست و رجعت ارواح بروی زمین برای چیدن ثمرهٔ اعمال گذشتهٔ خویش یکی از قوانین لایتغیر طبیعت انسانی است و تا مردم باین نگروند حلی وجوابی بمسألهٔ آلام و مصایب بشری و بهزاران مسائل غامضهٔ حیات پیدا نخواهند نمود. چنانکه خود مشارالیه گوید :

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا بدانهٔ انسـانت این گمان باشـد؟

بنده محصهٔ خود از جناب دوکتور(فریدون نافذ بك) که همت بطبع و نشر «مکتوبات» و «مجالس سبع» مولانا گماشته وآنها را در دسترس ارباب فضل گذاشته‌اند تشکر میکویم وتوفیق ایشـان را درنشر وتکثیر اینکونه مؤلفات مفید از خدای میخواهم .

آنقره، ۱۹ حزیران ۱۹۳۷ .   حسین دانش

این رسائل عالی و وسائل معالی ومکاتبات همایون ومراسلات میمون که
برانواع فواید و فحاوی محیط وحاوی تواند بود درر و غرر و جواهر منورست که
از بحار زخار علوم الٓهی و معارف نامتناهی حضرت خداوندکار سلطان اعاظم
المحققین کاشف حقایق الانبیا والمرسلین شارح رموز الاولین والاخرین مولانا
جلال الله والحق والدین قدسنا الله بسره المقدس بلفظ مبارک کوهربار هرساعت
وهربار درسلک کلک کشیده اوقات مهمات بخدمت امرای کبار که درآن عصر
بصدق صادق واعتقاد موافق محب خالص ومرید مخلص آن حضرت بود رقم
اخلاص درصفحهٔ دل وسینهٔ بی کدورت کبر وکینه نکاشته سیرت مخالفت می‌ورزیده‌اند
ارسال می‌شد وهر یکی بمطالعه مشرف ومباهی کشته امتثال می‌نمودند ومفاخرت
می افزودند



الله مفتح الابواب

باری تعالی چون خواهد که عنایت ولطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بندهٔ از بندکان خویش مقیم و پیوسته کرداند او را توفیق شکر دهد که اکر صد بار تلخی بذورسد و یکبار شیرنی آن یك شیرنی را صدبار بصد عبارت بصد مقام بازکوید وآن صد تلخی را یکبار هم بازنکوید الا تلخی فراق یاران دین که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیحست وقرآن خواندنست وسنت انبیاست صلوات الله علیهم که ایوب علیه السلام باچندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد عظمت بلای او شنیدن باآن همه زبان او شکر ذران هشت سال روزی خالی نکشت چو درفراق یار دین یعنی عیال او که همنفس و هم درد او بوذدردین بدورسید فریاذ برآوردکه ﴿ مسنی الضر ﴾ قدر یار دین مرد دین داند قدر وذوق یاران دین هرك خواهد که آموزد ازفرزند اعز امیر سپاه سالار عالم عادل مقبل نجم الدین دین پرور خدای ترس حلیم کریم روح الامرا مقرب الملوك والسلاطین المستغنی عن الثناء لشهرته فی الدین والصدق والصفاء والیقین حق علیمست وکواهی دهد که آن فرزند عزیز چنانك درین سفر دراز غریب بوده‌است درشهر خویش ومیان خویشان وتحمل خویش هم غریبست خدای می‌داند که این پدرازآغاز دولت عالم آرای شهریار راستین النادر بین سلاطین الاولین والآخرین بحرالعدل والاحسان مهدی الرحمة فی آخر الزمان عمت مناقبه فاستغنی عن الشرح والبیان اخاف علیه من غیرة الرحمان والاأثنیت علیه ببعض مایلیق باقباله واقمت البرهان خلدالله سلطنته و جدد دولته ماتجدد الجدیدان انه المجیب المستعان طبعاً وعشقاً ازاندرون دل وجان هوا خواه دولتش بوده ام لله تعالی بی‌علتی اکرچه ملازم صورت نبوده ام ملازم هوا خواهی ودولت جویی بوده ام دران حضرتی‌که همه حضر تها دم بدم محتاج ومدد خواه ودریوزه کر آن حضرتست واین عرض دوستی وهواخواهی بدستوری وفرمان صدر رسالت صلی‌الله علیه وسلم افتاذ که یکی از صحابه بخذمت رسول نشسته بود بزرکی از در مسجد کذرکرد آن صحابی

کفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این عزیز را که کذشت رسول علیه السلام فرموذ که بروا اورا اعلام ده و اکر حکمة و سر این اشارت را درقلم آرند درازتر شود مقصود دیکر آنك هر باری لطفی ورحمتی و پادشاهی از جناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رایته نوبنو بسمع این پذرمی رسید شاذ می شدم از دو وجه یکی فرط محبت وهواخواهی که محبت هرکز دربند کمال ونیکونامی محبوب باشد وبدان شاذ باشد واین مسئله ایست از درس مدرسه عشق نمی‌توانم در این غلوکردن که سیلاب این بحث مرا در رباید ونامه را وهم نویسنده را شیخ المشایخ حسام‌الدین امین القلوب ادام الله برکته که درین مدت یکدم ازدعا وثنا خالی نبوده است دیکر موجب‌شاذی این پذر بآوازهٔ احسانهای این شاه اعلی‌الله دولته این بوذی که کفتمی الحمدلله که محبت وهواخواهی من این اقبال‌را لازال متضاعفاً بموقع ولایق افتادزین از صفای جوهر محبت باشد که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هرکه هست درمجده هزار عالم هریك محبت و عاشق چیزیست شرف هر عاشقَ بقدر شرف معشوق اوست معشوق هرکه لطیفتر و ظریفتر و شریف جوهرتر عاشق او عزیزتر «شعر : ضروب الناس عشاق ضروباً .·. فا کر مهم اشقهم حبیباً» مرغ روز را برمرغ شب ترجیحست چندانك نور را بر ظلمت که آن عاشق نور آفتابست و مرغ شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطناب عظیم و شاخ و بیخ بسیار دارد «شرح الله صدورکم و ایدکم بروح منه» ازجمله آنچ فال کرفتم بر بالاکرفتن آتش اقبال و دولت شاه عالم وغالب شدن شمشیر نفاذ فرمانش انفذها الله و امضاها و اعلاها مادامت‌الشمس وضحاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بنده اش فرزند عزیز روح‌الامرآ وافضلهم نجم الدین لازال نجمه مستنیراً من شمس دولة سلطاننا فضله‌الله علی‌السلاطین بالاقبال والکمال وحصول الآمال افزون شد و اورا مخصوص ترکردهم درباركاه حکم وپایهٔ تخت وهم درباركاه حلم ورحمت دل مبارکش خوذچه جای اینست که خوذ جمله اشارات واندیشهای شاه عالم خجسته‌است وهمایون ومیسر اقبالست دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان ومظلومان نکران وچشمش سوی داذخواهان ومحتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت ﴿من جاء بالحسنة﴾ بجانب جاه ودولتش نکران باشد و ازغیرت الّهی بود وعنایت که این همه بی‌مرادیها بدولتش درین مدت راه یافت تار جوع دل مبارکش ازهمه سلاطین بحضرت سلطان سلطانان جل وتعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق بانك برزد بملك دنیا که برهنه شوپیش شاه تا عیبهای بی‌وفائی ترابیند وفروشوی از خود جیفهٔ ورقهٔ خود را بآب مکروهات تا آنچ شاهان دکرزنك فنات را در آخر دولت خوذ دیدند وعشق بازیها باتو ومهر پیوستن باتو پشیمان شدند این شاه دراول دولت بیند ودل مبارك تمام درحضرت ما بندذ

تا هر دو ملکش از دیگران بیفزاید ومخلد شوذ « ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه » و هر سطری از این نامه نکته ایست که شرح می باید کردن تا ظاهر بینی بفهم رکیك خوذتاویلش نکنداما ازعیب تطویل تر سانم و از خذا خواهانم که بر خاطر عاطر وضمیر منیر واضح ومکشوف کردد « انه ولی الاجابة ودعوة المخلصین مستجابه آمین یارب العالمین »

﴿ ۲ ﴾

الله مفتح الابواب

ملك تعالی جل‌جلاله که مالك الملکست یکی را بملك دنیا مخصوص کرداند وتاج عزت بر فرق او نهد وبر تخت مملکت نشاند وبقاع وبلاد را مسخر ورام فرمان واشارات او کرداند ودلهای سرکشان را طوعاً وکرهاً خاضع و منقاد او دارد و خزاین و عساکر را فدای مرادات اوکرداند تا بلطف خزاین وقهر عساکر مکافات هوا خواهان ملك خوذکند وصدر منیر ونقد نقره وزررا بنام والقاب وخطبه وسکه او مرسوم کرداند و در زمان اندك این همه رقوم عجب‌را که بر لوح خاك مهندس قدیم نقش‌کرد هرشبی محوکند که « فمحونا آیة النهار » [۱] تا در بی‌خبر شب نه امیر ماند نه‌مامور نه حاکم ماند ونه محکوم نه ملك ماند و نه مملوك تابدانند که این خطوط محکوم‌دست مهندسیست و چون بوبی نبردند بشب مرك بکلی محوکند تا همه را معلوم شوذ که این غواص ملك نا پایدار نمونه‌ایست واصطرلابیست از بهر اعلام ملك پایدار تاج وتخت وعسکر ومخزن پایدار که هرخیالی نمونهٔ حقیقیست وهر خوابی نمونهٔ تعبیرست ومصروف بوذن همت عالی ملکانهٔ پیغامبرانهٔ ملك الامراء روانهٔ معظم وشوق او بلقای حضرت لایزال واجتهاد ورضا طلبی ودلداریٔ فقرا و عاقبت اندیشی واعتماد بوعدهای حق خوابیست که تعبیر این علو مرتبت وکمال عنایت وحسن عاقبت آن یکانهٔ حضرت ادام الله علوه است خصال خوب او کواه کمال او ست این سعادت توفیق که بخشیده استش بی نهایت وبی انقطاع بازلطفهائی فرموذ درحق فرزند اعز صدر الدین معلوم شد شکرها کفته آمدامیذ داشته می‌شودکه در تأخیر نیفتد که فی‌التأخیر آفات الخیرلایؤخر عجلو بالصلوة قبل الموت نواب می‌کویندکه ازکجا دهیم وچون کنیم حضرت می‌کوید

استاذ عشق است جو آنجا برسی — او خوذ بزبان حال کوید چون کن

چارهٔ نفس‌خود وفرزندان خودکه عدوی اند وعدوی جان وایمان وی‌اند ومانع وحجاب وی اندبصد لون می‌تواند کرد وچارهٔ اهل حق ونکو بندکان ونازنینان حق‌که از بهر امتحان حق‌تعالی ایشان‌را

---

[۱] اللیل نسخه.

حواله کرد بکسانی‌که ایشـان دعوی محبت حق می کردند و قرآن و اوراد می‌خوانند بامنافقان کفتند [انطعم من لویشـآء الله‌اطعمه] جنین خدای که ایشان دعوی اختصاص می‌کنند بوی نمی‌تواند مهمات خاصان خودرا برآوردن که بغیر حواله می کند جواب می‌فرماید که :

[ولله خزان السموات والارض ولـکن المنافقین لایعلمون]

نمی‌دانند که از بهر ابتلاست که رضای این بندکان مارضای ماست که مارضای خودرا دررضای ایشان پنهان کرده ایم اکر بحیل بهفت آسمان برآیی رضای من نیابی ابلیس وار درمقام قهرباشی واکر تاپشت کاو وماهی فرو روی درتواضع هوا وهوس خود رضا نیابی

[قال ماوسعنی ارضی وماوسعنی سمائی وانما وسعنی قلب عبدی المؤمن]

ورضای خود ورضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جوکه عاقل ومقبل آنست که هرچیزی را انجا بجویذ که من نهاذه ام

شعر : از صدف در طلب زاهو ناف   دل زمردان طلب زنادان لاف

والباقی مکشوف ومعلوم الله الله الله درین باب بنواب حواله نکند

شعر : وما غلظت رقاب الاسدحتی   بانفسها تولت ماعناهـا

---

(۳)

الله مفتح الابواب

همان خذای که مارا طریق هجر نمود   امیذ دارم کآسان کند طریق وصال

خذای جل جلاله وتوالی افضاله کواهست ومطلع «وکفی بالله شهیداً ومن اکبر شهادة قل‌الله» که صورت وتصویر فرزند عزیز فخرالائمة والمعیدین تاج الفضلاء والمفیدین ذوفنون انیس الاولیاء ولی پنهانی جوهرکانی انوار الاهله مفخر الاجله جمال الدین بلغه الله‌تعالی اعلی‌مراتب‌البصیرة والیقین وفضله علی کثیرمن عباده المحبین وخیال فرح افزای صدیق سیمای همایون منظر مبارك مخبر پاك‌بازشریف رازلیلاً ونهاراً درپیش نظرست نه چنانست حلاوت صحبت وصدق آن عزیز که هبوب غبار نسیان آثار تصور عزیزش را از نظر دیذه ودل بمرور زمان وتوالی هجران محوتواند کردن که اخلاق ملکانهء آن عزیز ناسخ طول‌العهد منسیست وبا این همه استسقای اشتیاق‌وجوع البقرآرزومندی هیچ بوفاداری وغمکساری تصور وخیال سیر نمی‌شود و راضی نمی‌کردد وهیچ مجمع یاران ومجالس ذکر ومراقبت نیست که تمنای حضور آن فرزند مختلف کشته است امیذاز جامع شتات ومنزل البرکات وقاضی الحاجات جل جلاله داشته می‌آیذ که عن قریب غیر بعید صوارف وموانع را ازمیان برداردوچون تخت بلقیس وجسم ادریس

[آنیك به قبل ان یرتدالیك طرفك انما امرنالشیء اذااردناه ان نقوله که کن فیکون]
اسباب لطیف ظریف فراهم آورد که دیدهای تشنه بدیدار آن فرزند مسرور روشن کردد « انه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر » آنچ از نفقات کم باشد علینا وآنچ درباییست آن فرزندست حوالینا طمعست که تاخیر نفرماید

قال النبی صلی الله علیه وسلم « ان لله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا الها »

نزد محققان این نفحات انفاس برادران دین است که سبق یافته اند بر برادران دیکر انفاس ایشان ونظرهای ایشان وآمیزکاری باایشان نفحات ومواهب وعطایا وخلعت حق است غنیمت داشتنی است وغیر آن را سهل داشتن عین آنرا غنیمت داشتن است

شعر : بر مدار از مقام مستی پی سرهمانجا بنه که خوردی می

مستان سلامت می‌کنند آن مستآن هزارند یکی اند علیك السلام آن باشد که بیابی نی آنك ازدور بکویی وبنویسی بلك بدان وصال که دریك خانه ایم قانع نباید بودن بلك بدانك دریك پیرهن جمع باشی قانع نباید بودن که پشیمانی آرد باری جل جلاله که جامع احباب ومؤلف اصحاب ومزیل احزان ورافع هجرانست وکارساز زمین وآسمان عالمست وشاهدست «وکفی بالله علیماً شهیداً » که اکر ممکن بوذی دراین مدت وفرصت دست‌دادی وموانعی که درقلم نمی آیذ وپای بندهای محکم که خاطر روشن براذر اعز فخر المدرسین والمعیدین اعلم اعدل امجد اسعد اشرف اورع اروع افضل اکمل مجد الائمة سراج الامة ملکی الاخلاق صفی الاعراف النجم الزاهر والبدر الفاخر مع بقیة القابه واوصافه الاصلیه الجلیة ادام الله علوه وفضله وتوفیقه وارشاده الی سلوك احسن السنن وتقبل حسناته وتجاوز عن سیآته واسبغ علیه کراماته وضمیرمنیر خیراندیش شفقت پیشه سخاشعار وفادثارمبارکش داند که حق تعالی چه موانع وپابندهایش نهد چون چیزرا محبوس کرداند و وابستهٔ جای کند بندی نه‌از آهن نه ازتخته نه ازموکل نه ازشهر بندالا بندهای روحانی که از بندهای آهنین مخلص بود و از موکلان ترك کریختن ممکن بود واز آن روابط روحانی که

[انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً]

این اغلال روحانیست که نامش قضا وتقدیرست درکردن خاص وعام تابك کام توانند از محکوم و مقدور بیرون نهادن که اکر چنین موانع نبودی برین برادر صد بار عزم کرده ام ومستعد شده‌ام تابذان مقام آیم بخودیٔ خود بی‌رسالت وبی کتابت ازبی صبری وکثرت اشتیاق وطول فراق

وکدت اطیر من شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

توقع از وفاداری وبرادری وحسن عهد ومودتی ورابطهٔ که بقلم شرح نتوان کرد ونه زبان دربیان

آید و آن مودت موکد شده بسوابق الفت وجنسیت که « الارواح جنود مجندة

بیت : دراصل یکی بدست جان من وتو. خا می‌باشد که کویم آن من وتو
پیدای من وتو ونهان من وتو برخاست من وتو ازمیان من وتو

اکرچه این را عوام بطریق تأویل و تشبیه فهم کنند دور از روح شریف وفقیر صفت درویش عنصر آن برادرکه بسمع تأویل وتحریص دراین کلمات تأمل کند چندانك امکان دارد علایق را سهل کیرد وتوقع نفی که از جایکاههاست عدم انکارد و از آن توقف وطمع اعراض کند واز حقوقی که وسیلت ساخته است ومنتظر مکافات آنست ازآن طائفه آن توقیع را قرض دهد بحضرت که ،

[من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً]

وبذین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی پیدا آرد ازآن حلال برازان پاکیزه ترکند

[ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه]

ومعلوم باشدکه

الجماعة رحمة والفرقة عذاب

لاسیما فرقت ماکه بفرقتهای دیکر نسبت ندارد

فرقیاست میان عشق کزجان خیزد با آنك بریسمانش بر خود بندی

الله الله محتاج نکرداند بنوشتن نامه بار دیکر بعدازین نامه تا ثواب آسمان وزمین بیابد و امام یکانه برادر اعز سراج الدین مجاهد طالب الحق اتم الله مراده ومراد احبته لیلاً ونهاراً منسم اخبار وآثار آن برادرست از صادر و وارد وبهرکس وصیت می‌کندکه تحریض کنید بابلغ ماتمکن وشرایط نیابت ازآن دور تا اکنون هیچ کم نکرده‌است وسلام می‌رساند علی التجدید ومی‌کویدکه همه چیزهارا سهل کیر برعادت علو همت خویش که آن همه‌را عوضهاهست وملاقات بقیهٔ عمرزا سهل مکیر : بیت

خود را چو دمی زیار محرم یابی درعمر نصیب خویش آن دم یابی
زنهارکه ضایع نکنی آن دم را زیراکه چنان دمی دکرکم یابی

و باقی یاران از فقها ودرویشان باجمعهم مشتاقند ومنتظرندکانتظار الربالامطار السما زیرا ربارا هیچ مدد ازجوی نیست مدد او از آسمانست انشاءالله تعالی باسرع الازمان وابرك الاحوال ملاقات

حاصل شود آمین یارب العالمین غنایم وارزاقی هست درخزینهٔ کرم که توتنها هرچند آنجا بکوشی دست ندهد و ماهم بی‌تواینجا بطلبیم نیابیم چنانکه این مقدحه هرچند تنها بی سنک حرکت کند ستاره آتش بدید نیاید وهمچنین سنك بی‌آهن و همچنین هردو بی سوخته وهمچنین هرسه بی‌دست عمل کننده که «الجماعة رحمة» و این سخن را تمثیل نداند بلك تحقیق و واقع داند و بدین عمل کند «متوکلاً علی ربه» آب را برسرزنی سرنشکند خاك را برسرزنی سرنشکند آب را وخاك را برهم زنی برسرزنی سربشکند

الرفیق ثم الطریق الجار ثم الدار [الذین یقا تلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص] چنان بر هم چفسیده‌که دیوار مرصوص که باد درمیان نکنجد وسیخ پولاد هم بحیله راه‌نیابد از غایت التصاق ایشان باهمدیکر چون نصرت موقوف چنان التصاقست بشهرهای پراکنده بودن ازهمدیکر خدا برامید نصرت وجهی ندارد می‌فرماید «کزرع اخرج شطأه» پس اجتماع خوشها شرط نشوونماست که همان یك دانه‌را درهمان زمین ودرهمان هوا بکاری تنها آن نشونیابند واکر نظایر وشواهد این نبشته آید درطوامیر نکنجد

قل لوکان البحر مداداً الا ولوتاملت فیه قلیلاً تبین لك من قلیله کثیراً قلیله یدل علی کثیره

ازانبار مشتی وازکلستان دستهٔ پیش نتوآن نمونه بردن انبار را و باغ را نتوان ببازار آوردن نمونه بستان‌را نتوان بشهر آوردن

الهمه الله وایانا ما یحقق آمالنا ویصلح به اعمالنا آمین یارب العالمین

﴿ ٤ ﴾

— الله مفتح الابواب —

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا فهو مفتح الابواب ومسبب الاسباب ایام واوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل ذوفنون روحانی واسع‌الصدر رفیع القدر افتخار العلما والعارفین صلاح‌الحق والدین ادام‌الله علوه دربهترین مکاسب ودرعالی ترین مطالب کذا راذ ورفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را دراعلی المراقی سایر داراذبمنه وجوده سلام وتحیت ازین والد مخلص مطالعه فرماید ومعلومست که قسمت ربانی وتقدیر آسمانی احوال اجتماع دوستان ومحبان‌را چون موج دریا درجذر ومد می‌دارد وبهر دوحال چون بحقیقت بنکری جمعند من حیث المعنی

درتکمیل حال همدیکرند چنانك جذر ومد واجتماع وافتراق امواج در هر دوحال مکمل حال دریا واهل دریا اند وچنانك کروفرمبارزان مکمل حال ایشانست درطلب ظفر ونصرت اکرچه بظاهر یکی درکرباشد ودیکری در فر آن بمعنی مخالفت نیست

بیت : خر فروشانه یکی باد کری درجنکند
لیك چون درنکری متفق یك کارند

بااین همه قادر براطلاق که قدرت او مقصور نیست بریك صفت بلك شاملست بر همه اوصاف وهمه احوال قادرست که ظاهراً وباطناً دو ستان را جمع دارد واین غرض معنوی را موقوف ظاهر صورت ندارد بصورت ومعنی جمعشان دارد تا نه ظاهر کریان باشد از فراق ونه باطن کریان باشد از فوت مقصود قدرت عظیمست که هرچ کویی ازلطف ورحمت وبخشایش ازان افزون باشد حدث عن البحر ولاحرج ایام مفارقت صورت آن فرزند سالها نمود درشدت وکراهت التماس میروذ ازلطف فرزندیکه درآن کوشدکه بدنجانب مراجعت فرمایدکه سنة الهجرسنه وعهد مواصلت شیرین لطیف خودرا هدیه آرد مقبول ومبرور خواهدبود ان شاالله مانعی وعلایق پیش نیایدکه فواید آمدن را پوشیده کرداند ارواح محبان منتظراند امیدست که شادشوند بی توقف بلقا ومکالمه ومحادثه وافادت وافاضت لطایف عزیزش که کفو ندارد لازال متضاعفاً متصاعداً «وان الی ربك المنتهی» جاوید واسع الصدرباد آمین یا رب العالمین

---

(٥)

— الله مفتح الابواب —

امیر امیر زادهٔ محسن مخلص عالی‌همت المتوجه لطلب‌العلوم الحریص علی‌احراز الفضائل ظهیرالدین حصل‌الله مراده و شرح صدره واقرعینه وعیوننا برؤیتکم ولقاکم وعن اعیننالااخلاکم شفیع کرفت والد وداعی را درمبالغه‌کردن والحاح کردن لیك تطویل رفت ازخوف ملالت جسم نحیف مرتاض ولدی ادام الله علوه امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد وسخت شایق و مشتاقست ومحتاج بارشاد ومعاونت این والد وعهدها داردکه نفس ومال فدای شما دارد وهیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود

بیت : مادر موسی ام که از شاهم شیر فرزند را بها خواهم والسلام

— الله مفتح الابواب —

عالم السر ومافى الحجاب

الم يحذروا مسح الذى يمسح العدى ويجعل ايدى الاسد ايدى الخزانق
وقدعا ينوه فى سواهم وربما ارى مارقاً فى الحرب مصرع مارق
تعودان لايقضم الحب جنده اذ الهام لم ترفع جنوب العلايق
ولاترد الغدر ان الا وملؤها من الدم كالريحان تحب الشقايق

فرزند عزيز فخرالدين وروح المدرسين اعلاه الله ورعاه ومن الخير والسعادة لااخلاه سلام و دعاى اين پدر را منقطع نداند نه روز نه شب نه درفراق نه درتلاق ليكن اين دم چنانم كه پرواى سلام عليك نيستم ازحيرت حيرت آفرين كه او را خطاب اين كنند سلام كنند كان كه انت السلام واليك يرجع السلام يامنتهى الاوهام تبارك وتعالى ودرچنين حالت ناپرواى اوكمال ونور وغليان شفقت وفرط مهركه درحالت مرك وعقب مرك هيچ آن مهر آن كوشش نمى آرامدكه [ياليت قومى يعلمون بمغفرلى ربى قيل قتلوك وقطعوك ولم يقطع النصح عنهم لاحياً ولاميتاً لانك ناصح لامنتصح] بر رستهٔ در نصيحت ومهرنى بر بسته از فرط اين شفقت اين چند حرف مشوش نبشته بى‌دل و بى‌دست نه هشيار ونه مست نه نيست ونه هست دروصيت جهت رعايت شاه زادهٔ ما وروشناى دل وديدهٔ ماوهمه عالم كه امروز درحواله وحبالهٔ آن فرزندست « وكفلها زكرياً » جهت امتحان عظيم امانت سپرده شد توقعست كه آتش دربنياد عذرها زند ويك دم ويك نفس نه قصد ونه سهو حركتى نكند و وظيفهٔ مراقبتى را نكرداندكه درخاطر ايشان يك ذره تشويش بى‌وفايى وملالت درآيد خود ايشان هيچ نكويند ازپاك كوهرئ خوذ وعنصرشامزا دكى وصبرموروث بررسته

بيت : بچهٔ بط اكرچه دينه بوذ آب درياش تا بسينه بود

اما حذر ازمرصاد واشهاد شاهد ومشهود ارواح الٰهى‌كه مراقب ذريات طيبات ايشانست كه « الحقنابهم ذريتهم » الله الله الله الله الله الله الله و از بهر سپيد روئى ابدئ اين پدر وازآن همه قبيله خاطر ايشان را عزيز عزيز عزيزدارد وهر روز را وهر شب را چون روز اول وشب زفاف دارد درصيد كردن بدام دل وجان ونپندارذكه صيد شده‌است ومحتاج صيد نيست كه آن مذهب ظاهر بينانست

[يعلمون ظاهراً من الحيوة الدنيا]

که ایشـان نه ازان عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرتـست که در ودیوار ایشان منور و معطر نباشد که

[والتین والزیتون وطور سنین]

که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بذانجا رسیده‌است تا مرتبهٔ [یا علی لورایت کبدی یجر علی الاض ایش تصنع به قال لااستطیع الجواب یا رسول الله اجل جفن عینی ماؤاه وحشوفوادی متواه واعد نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال النبی علیه السـلام فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض و والله الذی لااله الاهو] که هیچ که نکرده اند وپیغام نکرده اند نه‌بایما نه باشـارت نه تعریض بلك شـکرها ودعای متواتر ومتعاقب وصد آزادی از حسن معاشرت ومرؤت ودلداری ودقایق مراقبت الابی کفت خلق واشـارت ایشان چند روزست که از صدای عالم جان و ورای عالم صورت صوت بی‌صورت بهوشم می‌آید ومرا می‌خلد ندانم که حکایت حالست یا آمال امتحان نقدست یا نسـیه فی الجمله حرسها الله [من شرالنفاثات فی العقد وآفات الشـبکات فی الحال والمآل بحق محمد وصحبه خیر صحب وآل] آزارآن ارواح یك آزارنیست وصد نه وهزار نه

بیـت:

برخاستن ازجان وجهان مشکل نیست — مشکل زسرکوی تو برخاستن اسـت

ماذالفراق فراق الوامق الکمد — هذا الفراق فراق الروح والجسـد

من خوذ دانم کزتو خطائی ناید — لیکن دل عاشـقان بذاندیش بوذ

واین وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وبا هیچ‌کس نکوید حدیث این نبشته که در این سریست وسخنهای دیکر تمهٔ این ومخلص این درخاطرست امکان نوشتن نیست اما چون پاس این بدارد ونکویدکه می‌دارم دکرچه کنم ازبرکت آن پاس داشـتن آن باقی که معلوم او نیـست معلوم او شود وچیز دیکر نیز مزید

[من عمل بما علم اورثه الله علم مالم یعلم]

جاوید بیدار باد و هشیار دراین کمین کاه بااخطار آمین یارب‌العالمین هرکرا دوست دارد حضرت [یحبهم ویحبونه] اندك زلت اورا صدهزار مکافات کند وآن دیکران را بکوهها نکیرد هرکرا سربصحرا دادند آن بیکانکیست این کله یاذکارست از سلطان الفقرا عظم الله قدره

الله مفتح الابواب

[والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وفقه الله على العفو الكريم والخلق العظيم وكانوا احق بها واهلها] اكر خاطر فرزند قرة العيون افتخار المدرسين مونس الفقرا زاد الله علوه از تقصير والد درسلام وپرسش تغيري كرده باشد از تعجيل جماعت درآمدن از باغ بشهر او ميدنست كه اين مكروهات را بخلق خوب وخلق محبوب خود احتمال كند و عفو كند وزود بشهر آيد ونقل كند بمباركي وشادي تا همه را يقين شود كه درخاطر عزيزش تغيري وآزاري نمانده است از مخالفتهاي مخالفان واين والد بار ديكر ممنون منت عظيم باشد وبرانقيادها واحسانهاي سالف مضاعف ومنضم شود انشاءالله تعالى

هر چند كه ياران نوت محتشمند ياران قديم را فراموش مكن

يار نوت اكر يكانه است يار قديمت هم از خانه است

شعر : صبا بتنا اليك وشوقنا وارحم بناتك انهن صغار

و پوشيده نباشد بر عقل دراك آن فرزند عزيز كه درنقل كردن بتعجيل اينجا بزودي درين وقت وسايه افكندن برفرزندان عزيز وبرشاكردان ومتعلمان مصالح بسيارست كه بتفصيل نتوان نوشت وبستن دهان بدكويان وابطال كيد ايشان ومصالح تسلي ودفع ملامت خلق وخلوت واسترواح بعزلت افزونست بلك اضعاف آنست وهرچه فوت شود از مصالح باغ استيناس واسترواح بخلوت برعايت اجتماع ومعاودت آن همه مجبور شود باضعاف آن [من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله ساير همومه وعسي ان تكرهوا شيئاً وهو خيرلكم وعسي ان تحبوا شيئاً وهو شرلكم حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات] من بدكنم وتو بدمكافات كني، پس فرق ميان من وتوچيست بكو الله الله زود زود چون باز از نشيمن آشيان وچون تير از قبضهٔ كمان اين دعوت را اجابت كند

بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعة رحمة جل المصطفى عن ذلك

اكر اين رحمت مخفي نبودي از آدمي ذكر آن بي فايده بودي آخر مجمع اشجار وناميات دون مجمع حيواناتست ومجمع حيوانات دون مجمع آدميانست درخوشي وانسي ومجمع آدميان دون مجمع ياران هم دردست واكركسي را انسي بود بخلوت بایاران هم درد افزون شود

[الخلوة خير من جليس السوء وجليس الخير خيرمن الوحدة]

اين ضعيفان را از مذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد وآزاد كند

ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً

بیت : آزادی را بلطف خوذ بنده کنی به زانك هزار بنده آزاذ کنی

جاویذ محسن وعافی وصافی ومصفی باذ آمین یا رب العالمین وصلی الله علی المصطفی امام الحسنات ونظام الکرامات وعلی آله واصحابه واهل بیته اجمعین

شعر : لوان الریح یحملنی الیکم تشبثت باذیال الریاح
وکدت اطیر من شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

﴿ ٨ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادت نامهٔ مبشر راحت افزای دل وجان از خذمت افتخارالامرا مختص الملوك والسلاطین عالم عادل ملکی الاخلاق فخر الآفاق یکانهٔ عالم نادرة الزمان الحسیب النسیب ولی الایادی والاحسان مجدالدولة والدین علاء الاسلام والمسلمین ناصرالهدی والیقین معسایر القابه التی فی الاضمار ویجلها عن الافشاء والاظهار ادام الله علوه وکبت عدوه واحسن عاقبته ویسره للیسری وجنبه عن العسری رسید بمبارکی وشاذی وصد کونه روشنایی چشم بذان حاصل شد دلداریها وکهترنوازیها وموالات ومواخات بالفاظ ظریف لطیف مهرافزای غم‌سوز روح افروز چند درکلستان روحانی کشاذ ومنطق الطیر سلیمانی خلدالله دولته واتم بغیته ونصراجنته کوش را حلقهای زرین مصوغ بخشید وهوش را منظر مد بصره درباز کشاذ شعر :

لاذی کتاباً فی سطور کانما مخانق درفی صدور الکواعب
واعذب من ماءالغمام علی الظما واطیب ریاً من نسیم الجنایب

حمد خذای بی‌نهایت وشکر او که کل وجود از ادای آن عاجزست که

[لااحصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك]

بقدر امکان بشری که [القلیل عندالله کثیر ومالایدرك کله لایترك کله] کفته آمد که

الحمد لله علی فضله قد وصل الحق الی اهله

شعر : معشوق بسامان شد تا باذ چنین باذا کفرش همه ایمان شد تا باذ چنین باذا
ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد بازان سلیمان شد تا باذ چنین بازا

فاتحه خوانده آمد تا خاتمهای این بشارت جز بمزید مقرون نباشد وآیة الکرسی خوانده آمد تا این

تخت بخت بذان نیکو خواهان دین ودولت دائما مثبت باشد مقبول باذ ان دعوات راکه محبان آن دولت وهواخواهان آن سعادت فی مشارق الارض ومغاربها درخلا وملامی کویند فضل وپذیرندهٔ بی‌نهایت حق آمین کننده‌باذچه منت باشد وچه وصیت حاجت آید بهر دعا کردن دراین باب‌که هرکرا اندکی بیداریست داند که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجوه نه از یك وجه یکی ازان وجوه آنست که در نظر تحقیق ماهمه یك نفسیم [ماخلقکم ولابعثکم الاکنفس واحدة] وهرعضوی که ریش ترست او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه رنك صلحست نه جنك باری تعالی ان مزده را مقدمهٔ مزدهٔ اکبر کرداند که همه مزده‌های عالم پرتوآن مزده خوش‌است واکر پرتو وتاب‌آن مزدهٔ اکبر نبوذی درجها ن هیچ مزده را مزه نبودی مزهٔ خاك وکاه داشتی آنکس که پرتو عطای اوکاه راکندم داذ و دوذ را انجم داذ وخاك را حسن مردم داذ تاب آفتاب مزدهٔ وصال ارواح جزوی را بآمال ومرادات خودمزده‌داذ تا عاقلان بذین قناعت نکنند طالب اصل ومعدن وکان بی‌پایان این مرادات وحصول مقصودات شوند تا ازین فروع باان اصول وصول یابند وازین مجاز باان حقیقت حصول روند و هرکسی اکابر را بزبانی ولغتی ستایند ومحبت نمایند که لغت وزبان هرقومی نوعی دیکرست ارمنی بزبان ارمن واصطلاح ارمن ستایذ وترك زبان ترکی وورای ظاهر لغتهای مختلف زبانهاییست تازی‌کوی زبان آن‌تازی‌کوی دیکر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روشن آن‌هردواماترك تازی را بترجمان فهم تواند کردن

[وان من شیء الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبحهم]

دایماضمیر مبارکش مستغرق تماشای کلستان بی‌نهایت دلربای جان فزای بنهان آشکارا بعید قریب نیست نمای‌هست بیکانه نمای آشنا طرب‌فزای جوانی انکیز زندکی افروزباد

[وحیث ماکنتم فولوا وجوهکم شطره]

چون سلام آن مخدوم لازال مخدوماً رساندم بحضرت خداوندکار محق‌ادام الله ظله مستبشر کشت عظیم سلام ودعا می‌رساند وبلقای منیرآن مخدوم لازال مخدوماً آرزو مندست دایما وبدعوات صالحه مشغولست مقبول باد عند الله تعالی واصحاب جمله صغیرهم و کبیرهم بدعوات صالحه درعقب خمس صلوات ذاکر می باشند وتضاعف وتزاید آن دولت که نفاع عالمیانست می‌خواهند مقبول‌باد مراجعت ومعاودت عزیزان وبزرکان دولت ما مبارك وهمایون و سبب امن وامان اهل اسلام‌باذ رنجهای سفرکه کشیدند ومنزلهای خشن‌که تحمل نمودند وصحبت بیکانکان وخشونت ایشان احتمال کردند جهت آسایش درویشان وبقای بقیهٔ اسلام مستمرکرامات وعطیات باد

وسبب توفیق شکر کافهٔ مؤمنان برین سعی وافتادن مهر وختم ومحبت مسلمانی دردل بیکانکان
ببرکت این سفر محصل باد تا ثمرات آن سعی آن بیکانکان را بآشنایی ابدی کشد ومؤمنان
روشنائی شکر و آن سعی

[کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء]

بوذ وبوذ که اکابر این رفتن را جهت دفع فتنه کرده باشند وباری تعالی بذین بهانه در دلهای
آن بیکانکان عشق وشور وآشوب این دین بحق پیذا آورده باشد چنانك آن اعرابی دوان بجانب
چاه رفت جهت آنك قربه پر کند وجکر خنك کند وبتقدیر الٓهی آنك پیغامبری پیغامبر زادهٔ ازچاه
تاریك برآیذ و بر تخت سلطنت نشیند « العبد یدبر والله یقدر کما قال »

شعر :

یا تشنه چو اعرابی درچه فکنند دلوی — دردلو نکاری چون تنك شکر یا بد
یا موسیٔ آتش جوکارذ بدرختی رو — آیذ که بردآتش صدصبح وسحر یا بد
یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را — اند رشکم ماهی آن خاتم زریا بد

ورای غرض آدمی درهرکاری صدهزار فوایدست ارادت حق را وآن غرض مهاربینیٔ او کرده است
[لیقضی الله امراً کان مفعولاً وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو]

---

(۹)

الله مفتح الابواب

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم آصف زمان نظام الملك وقت افضل اعلم
اعدل ظهیر الملة المحمدیه الیف القربة الاحدیه منیر العدل عالی الهمم مغیث الامم مجدالدولة والدین
اب الملوك والسلاطین ادام الله علوه درتوفیق افضل اعمال واکرم خصال وتحصیل رضای حضرت
ذوالجلال که [ومالاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی]
مصروف ومستغرق باذ اولیای آن دولت مسرور واعدای حضرت مقهور باری جل جلاله اولاً وآخراً
حافظ وحامی ومعین وغفور بحق محمد وآله سلام وتحیت ودعا ومدحت از خلوص عقیدت و وداد
طویت مطالعه فرماید وآرزومندی بدیدار شاذی افزای همایون خوب سیمای :

[سیماهم فی وجوهم من اثر السجود] وتعظیم المعبود و بذل المجهود

غالب وباعث داند باری جل جلاله ملاقات ابدی که « اخواناً علی سرر متقابلین » میسر ومهیا کرداناذ

انه على ما يشاء قدير   وبالاجابة والمرحمة جدير

چون صادر و وارد زبان بشکر وثنای آن عزیز کشاده اند علی التواتر والتوالی یقین تر می شوذ جد واجتهاد وتوقان ورغبت عنصر خلقتی آن عزیز

تعظیم امر الله وطلب رضاء الله وشفقة علی خلق الله

که آن هم بمعنی تعظیم امرالله است قال النبی صلی الله علیه وسلم

[الخلق عیال الله فاحب الناس الی الله واعزهم واکرمهم انفعهم لعیاله]

عرض می روذ حال فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره که فرزند قدر قدیم این داعی مخلص است واخلاقی که آن بریاضت بسیار طالب را میسر نشوذ حق تعالی که وهاب ومعطی النعم قبل استحقاقها وقدیم الاحسانست جل جلاله درنهاذ او نهاذه است پیوسته مکسب ومال او مصروف بفقرای ربانی بوذه است وبتن وبجان بخذمت فقرا یاریها ومعاونتهای بی حد دارذ (تقبل الله منه) توقع است از درویش پروری وکهترنوازی صاحت اعظم عظم الله اجره فی الدارین که سایهٔ لطف ورحمت وپادشاهی براحوال او کستراند که بس زیانها رسیده است بذواز وجوهی که بشرح آن خذمت شمارا تصدیع نمی دهیم تا ثواب جزیل وثنای جمیل مدخر کردذ واین عنایت واعانت ازعظایم خیرات خواهذ بوذن ومستثنا از خیرات دیکر که تعلق بفقرای راستین دارذ جاوید محسن باذ آمین، یارب العالمین.

---

(۱۰)

الله مفتح الابواب

رای عالی ملك الوزرا مغیث الاسلام ناشر الخیرات والاکرام ادام الله علوه که امروز پناه اسلامیانست نور ربانی مویدباذ سلام ودعا وشکر ایادی رسانیده می آیذ هر لطف که می فرمایذ [مالك یوم الدین] اضعافاً مضاعفةً مجازات ومکافات فرمایذ دراخبارست که یوسف صدیق علیه السلام دوازده سال روزه نکشاذ وشب پهلو بر زمین ننهاذ کفتندکه ملك دین ونبوت مسلم شدترا وملك دنیا مسلم شد وقت آسایش است بعد چندین مجاهده [ان لنفسك علیك حقاً] کفت تا جمله براذران خوذ را خلعت نبوت پوشیده نبینم نیاسایم یوسف درسایه نشیند وبراذران درآفتاب محرومی حاشا کفتندکه ایشان چندان وفای براذری بجای نیاوردند کفت من خواهم که ایشان را وغیرایشان را براذری کردن وپادشاهی کردن بیاموزم حال فرزند عزیز نجم الدین ابن خرم جاوش عجل الله فرجه وفرج المسلمین بخذمت عرض رفت لطفها فرموذیت و وعدها مکرر

هنوز هنکام و وقت نیامده بوذ داعی التزام می‌کند که چون بسعی مبارك ملك الوزرا عظم الله واران شاه عالم خلدالله مملکته ازوی تجاوز رفت و[ربنا ظلمنا] می‌کوید والتماس ازحضرت نکنیم ازکه کنیم امروز ساعی‌خیرات ودافع بلیات ازعرض مسلمانان رای‌صاحب اعظمست موید ومظفرباذ وموفق می‌دانم‌که هنکام تشویش است ومشغولیها اما آتش قهارا جزآب خیرات نشاند [داؤوا مرضاکم بالصدقه] درعهد عمر رضی‌الله عنه درقصبهٔ آتش افتاده بوذ و می‌سوخت اهل شهر بآب کشیدن مشغول شدند امیر المؤمنین عمر رضی‌الله عنه فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش‌را صدقات بنشاند واین درشان ملك الوزرا اولیترکه رحمت او از بهرخلقی که هنوز دروجود نیامدند رحمتها می فرماید و بناها می افکند توفیق مضاعف باد ،

(۱۱)

— الله مفتح الابواب —

فتوحات غیبی ومواهب آسمانی واقبال دو جهانی نثار دولت ملك الامرا والاکابر مغیث المظلومین معین‌الفقرا المعظم لامرالله المصدق لوعدالله الذاکر لالاءالله‌الشاکر لنعماءالله کهف‌المستغیثین ملاذالملهوفین ظل‌الرحمة الوافیه نظام الملك صاحب‌دولتین ذخرالحضرتین ادام الله علو. باذ ابداً مخلداً سفر وحضرت نهضت ومراجعت رکاب همایونش‌که ازبهر صلاح اسلام وامان وایمنی اهل ایمان ودفع آفات وفتنها می‌فرمایذ مقبول ومبرور باذ وآرزومندی بملاقاتی که وهم وخیال جدایی وبیم ملالت وآسیب سأمت واختلاف طباع وخوف نعیق غراب البین وکید زمانه نباشد وبرسراپردهٔ آن‌مجلس اخوان صفا واصحاب وفا بحفظ خلود وبقا بنشته باشد که

هذا وصال لافراق بعده وهذا حیوة لاموت یعقبه ذبح الموت ذبحاً لارده

این چنین ملاقاتی میسر ومهیا باذ بآن خوب‌خصال پاك‌نهاد انشاءالله تعالی صورت پریشان بی ادب دارم زحمتش‌را حضور اکابر دولت ایدهم‌الله ونصرهم دور می‌دارم وضمیر مشتاق محب‌مخلص دارم بدعا کویی می‌فرستم تا بی ادبی صورت صفای مخلصی‌را مکدر نکرداند این عذر مقبول باذ والسلام،

(۱۲)

الله مفتح الابواب

اتم‌الله سبحانه وعزشانه وتعالی مملکة الدنیا التی هي وسیلة الی مملکة العقبی علی ملك‌الامرا غوث‌الله فی‌الارض ملاذالضعفاء والملهوفین المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیه کریم النجار قلیل العثار جمیل‌الخصال حمیدالشیم مشروح الصدر رفیع القدر مدالله جلاله فی‌الدولة الدائمة المصونة

عن اللائمة سلام وتحیت از این داعی مخلص مطالعه فرمایند و آرزومندی بلقای همایون وطلعت مبارك كه از « وجوه یومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة » بلذا غالب وباعث داند وشاكر نعم وذاكر كرم واحسان بی حد [تقبل الله منه وجازاه احسن ماجزا به محسناً ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویوءت من لدنه اجزاً عظیماً] اگر درخور شوق و محبت و ائتلاف قلوب مكاتبات نبشته شدی هر روز نامهٔ مطول از این داعی بذان ولی الانعام رسیدی ولیكن عقل فتوی نمی دهدكه درتصدیع وابرام مفتوح باشد « والمودة كنز بالاخفاء اولی وان كانت المحبت لاتخفی » .

شعر : یاحسرة للعاشقین تحملوا ثقل المحبة والهوی فضاح

بیت : خوذ عشق وضمیر دل چه پنهان ماند كز دیده برخ هزار صاحب نظر است

من القلب الی القلب روزنة

این محبت مستدام باذ كه [احب الاعمال عندالله وافضلها الحب فی الله تعالی] سعیهای خیرات كه می فرمایذ تا این گوشه در امن باشد واهل خیر بفراغت وامن بمعالی الامور مشتغل ومتفرغ باشند وثواب آن عایدست جمله بذان یگانهٔ عالم

قیوم خیر الداب عن حریم الدین والحراس لبیضة الاسلام

ایده الله ونصره وكلاه ورعاه ومن الفضل لااخلاه آرندهٔ تحیت بها الدین زاد الله بهائه متوجه خدمتست قال النبی صلی الله علیه وسلم من جمع شمل متفة جمع الله شمله امیذست كه بنظر عنایت منظور گردد وشاكر وذاكر باز گردذ چنانك كافهٔ محتاجان تا بثنای جمیل وثواب جزیل مدخر گردذ ان شاء الله تعالی

---

(١٣)

الله مفتح الابواب

سراج الذاكرین تاج الشاكرین را یض مطیة النفس فاسخ صفت البخس وارث الفلاح سالك نهج الصلاح المنیب الی الله المتوكل علی الله خالع ثیاب الدنس عامر اركان خیر الكنس صاحب الوفاء والاستقامة قبل یوم الندامة معدن الحیا خالع الریا طالب بشارة المعرفة المعتصم بحبل الله المعتمد علی فضل الله سالك سنن الانبیا ناصر زمرة الاولیا طالب محو الاوزار بحسن الاعتذار مستقل الفاسدات مستكثر الصالحات مرسل النفس فی احكام الله مدخر الخیر لایام الله الراضی بالقضاء الثابت فی الرضا ساكن القلب بموعود الله الواثق بجود الله المستظهر بنعیم المولی والمقدم علی الافاضل والاولی الصافح عن عثرات الخوان المنجح لحاجات الاخوان راجع النفس عن الخصال المهان الصادق عندالجفا الثابت

عندالوفا كاف الاذى باذل الندى تارك الشكوى اليف الحق رديف الصدق المركب باحسان التركيب والمرتب بايمن الترتيب احسن جواهر الحيوة ترياق سموم البليات ثمرة شجرة العقول محرق ربع الفضول ذى الخصال الكريمة حافظ عهد المودة القديمة تاج ارباب الدول قاطع حبايل الأمل سايس رعية الحواس باسط طريقة الاستيناس مطية الحال كيس المال المستانس بالذكر المصيب فى الفكر رافع هفوات الانسانية قامع خطوات الشيطانيه البعيد عن الدنيا القريب الى المولى المفرغ نفسه عن اوبه المقبل بوجهه الى ربه المتبرى من قوته وحوله المتمسك بفضل الله وطوله محمود الخلق المختوم بخاتم الفلاح الفارس على مركب النجاح طالب الآخره والناسك الفاخره والسلام.

(١٤)

الله مفتح الابواب

تحيت وسلام صدر كبير ملك الحكما اصفى جواهر الحيات ترياق سموم البليات ثمرة شجرة العقول قامع عوايل الفضول ذى الخصال المحمودة والخطرات المقصودة وضى الصديقين ينبوغ اليقين ذى التقى والورع خير منهل ومكترع عالى الافكار سنى الاذكار اكمل الحق والدين راح الروح مفتاح الفتوح ادام الله فضله وحوله واولاده ومنحه واعطاه خير ما اعطى محسناً رسيد مشابها لكرمه وفضله مشاكلاً لنيله وسود ده موازياً لشرفه ومحده واصله ونسيم مودت وخلوص محبت ازان بمشام رسيد وبشكر ودعا مقابل افتاد

شعر : فما كل من قاد الجياد يسوسها ولا كل من اجرى يقال له مجرى

والحمد لله الذى خصه بالفضل وايده بالسبق ورداه من المجدوزا ده براً وفضلاً وقدمه الى الخيرات قولاً وفعلاً هيجان شوق افزون شد ومتضاعف كشت

[ووددت ان اعطى المنى فاطير من شوقى اليه مع الحمام الطاير]

سلام وتحيت ازان طرف مطالعه فرمايد وآرزومندى وتعطش بدان ديدار عزيزكه [يرتاح له النفس ويتكامل به الانس ويحل موقعه من العقول ويعمر ما سلف من برة ويحل عندى محل النعم الجسام والمواهب العظام] غالب وباعث داند ملاقات فى ايمن الاوقات ميسر ومهيا باذ والسلام

(١٥)

الله مفتح الابواب

فقربك من صوت السحاب انجع   واجدى على اهل البلاد و انفع
فعش للمساعى و المآثر و العلى   فان حماها مابقيت ممنع

عزم الله له على الرشد الاعظم ووفقه وتولاه به انى لم املك من الله الاالدعاء المرجو بركته المامول اجابته سمعه الله وقبله واستجاب فيه صالحه وافضله درين وقت فرزندان امير سيف الدين حماه امير عالم سلمهما الله لا به كردند نبشته بخذمت ملك الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله علوه جهت دستورى دادن اوبذين طرف تا ايشان اورا بينند وآرام كيرند و وصيت رفت كه اين نبشته را بخذمت شما تسليم كنند تا باحسن العرض فى اوانه عرض روز حاجت آن محتاجان برآورد انشاءالله تعالى معلوم باشدكه امسال سيدالمشايخ جنيد الزمان ابايزيد الوقت امين القلوب مشرف الحقايق حسام الحق والدين ادام الله بركته بسبب عمارت ديوار باغ كه ويران شده بوذ بسيار زحمت ديذ وخرج بسيار رفت ومعلوم شماست كه خاطر اين داعى آويختهٔ آن بودكه درخرج آن معاوتى روذ اكابر انجا نبوذند وخاطر اشرف شما متاسيست باخاطر اين داعى [روحى بروحك ممزوج ومتصل] فكل عارضة توذيك توذينى] اين اتصال افزون باذ والمقصود معلوم

[وماتفعلوا من خير تجدوه عندالله لانريد منكم جزاء ولاشكوراً]

انت لنا فى الرخاء جمال وزينه وفى الشدة عدة وذخرة وذخيرة .

---

(١٦)

الله مفتح الابواب

وفر الله قسط ملك الامراء المتبرىء من قوته وحوله المستمسك بفضل الله وطوله المختوم بخاتم الفلاح الفارس على مركب النجاح طالب دارالآخرة والمنازل الفاخرة اليف العدل والاحسان رديف الصدق والايقان المقبول عندالحق المحمود عندالخلق معين الدولة والدين ادام الله علوه واخلصه لطاعته وتابع السرور وظاهر لديه الحبور وكثر قسمة من سعادة الدارين وكرامة المنزلين روضة الانوار ونزهة الابصار تقربه العيون ويسربه المحزون الذى جعله الله للسرور نظاماً وللنعمة تماماً غالب وباعث داند

شعر : ان كنت لست معى فالذكر منك معى — قلبى يراك وان غبت عن بصرى

العين تفقد ان تهوى وتبصره — وناظر القلب لايخلوا من النظر

دراين وقت ملتمسان اين تحيت وجاذبان اين ابرام بذان حضرت فرزند ان عزيز وعشاير بنده معتق محرر سيف الدين كه معفو ومغفور شد وتشريف عفو و ومغفرت شما پوشيذ ذريات وفرزندانش زنده شدند وحيات نويافتند و در ركوع وسجود وصلوات وخلوات شكران نعمت ودعاى آن دولت كفتند ومى كويذ ومى خواهند آنچ بكوش وهوش رسيد ازلطف شاهانه واحسان بى كرانهٔ شما بچشم نيز مشاهده كند [قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبى] خليل وار نعره مى زنندكه

[ارنی کیف یحیی الموتی] بذان کرم عمیم که خوذ را چون شجرهٔ طیبه سپر سطوات آفتاب آفات کرده‌اند تا خلایق درسایهٔ شما ازان سطوات آسوده‌اند [جزاکم الله خیراً] اکر درخاست و آرزوی دل بدین ضعیفان رسدکه چون ماهی می‌طپند درآرزوی آنك امیرآب رحمت وعاطفت کند لازال امیراً و آن آب‌را بازِ روان کند این سوی ثواب بی‌نهایت باشد [ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء] جاویذ مستغاث ضعفا وقوای عالم باذ [فاما الیتیم فلاتقهر واما السائل فلاتنهر] وصلی الله علی محمد و آله واهل دینه الطیبین الطاهرین فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین

(١٧)

الله مفتح الابواب

توفیق خیر وطاعت که سرمایهٔ همه سعادتهاست [وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون] مبشر روزکار مبارك امیر دیندار ولی الایادی والنعم والاحسان والکرم [اشداء علی الکفار رحماء بینهم] مربی المظلومین مغیث الملهوفین مجدالدولة والدین ادام الله علوه دایم باذوایزد تبارك وتعالی درهمه افعال واقوال واحوال مرشد وهادی وموفق ومسدد بمحمدو آله سلام وتحیت که از واجباتست مطالعه فرماید و آرزومندی بدیذار مبارکش بی‌حد شناسد [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] رافع تحیت فرزند عزیز کمال‌الدین کمل‌الله سعادته ازفرزندان مخلص این داعیست ومشغول بطاعت‌واوراد واندیشهٔ آخرت ولاشك چون درین داعیه کسب را وکمان حرص‌راست‌کرد بسی زیانها درمال افتاذوام‌دارذ ومعیلست توقعست که آنچ طرح می‌کند برعامه اورا ازان معاف داردکه [لبس علی الخراب خراج] تا بدعای دولت مشغول باشد وبرین داعی منتها باشد و بر احسانهای بسیار بی‌شمار سابق منضم کردذ جاوید محسن ومنعم ومفضل باد آمین یارب العالمین

(١٨)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دولت وتوفیق طاعت‌وتیسیر عبادت‌که [فسنیسره للیسری وجنبه عن العسری] مقیض ومشیرایام همایون ملك الامراء والخواص مغیث المظلومین [قلیلاً من اللیل ما یهجعون وبالاسحارهم یستغفرون] عالی همت لطیف ادراك صادق الفراسه ینظر بنور الله الغ قتلغ نادرة الزمان ناشر الاحسان نایب بك ادام الله علوه پیوسته باذ اولیا منصور واعدا مقهور وطاعات مبرور سلام ودعا از سر صدق وصفا رسانیده می‌آید و آرزومندی بملاقات مبارکش دم بدم افزونست [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] آمین یارب العالمین آرندهٔ تحیت شمس‌الدین محمد پسر جمال‌الدین فرزند

عزیز مخلص سخت مقل الحال وبی‌نواست وپدر او جمال‌الدین امیر احمد رحمةالله ازکوچکی فرزند وپیوستهٔ این داعی بوذه‌است توقعست از مکارم اخلاق [خیرالناس من ینفع الناس] پاذشاهی فرمایذ واو را بشغلی که لایق او باشد از بندکان خوذ کرداند تا مشرف کردذ وبر ابنای جنس خوذ افتخار نماید ومباهات کند وبذان فراغت بدعای دولت مشغول باشد جاوید مغیث خلایق باذ داعی منت دار این خواهذ بودن وبلطفهای بی‌حد سابق لاحق کردد

---

(۱۹)

الله مفتح الابواب

ادام الله ظل ملك الامراء سیدالخواص المعظم لامرالله ادام الله علوه سلام و دعاقبول کند ومشتاق داند وبذان جرعه تشنکیٔ اشتیاق افزون شد وساکن نشد [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین قال الله تعالی لموسی اذارایتنی علی بابك کیف تصنع قال یارب انت منزه عن ذلك قال اذا رأیت عبداً من عبادی علی بابك فافصل به ماانت فاعل بی فانی اصفیته من عبادی ونورته بنوری واحییته بحیاتی] بخدمت عرض رفت که اکرچه نماز عمل فضل‌مندست ولیکن جان نماز ومعنیٔ نماز ازصورت نماز فاضلترست چنانك جان آدمی بماند وصورت نماز نماند ومعنی وجان نماز بماند چنانك فرموذ [الذین‌هم فی صلوتهم دائمون] واز بهر این سخن آن حکایت شیخ کفته شد که آن جماعت چون ترك تعظیم شیخ کردند که اکر تو نماز شام نمی‌کنی مابرخیزیم وبکنیم اکرچه این بزبان نکفتند الادراك مشایخ را کفتن بزبان حاجت نیست [انهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم ویخرجون من اسرارکم فاذاجالستموهم فجالسوهم بالصدق فمن ارادان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف

« تایکی قوم بینی ازخوذ پاك » ، باتو بر خاك وبرتر از افلاك

درصورت اکرچه برزمین‌است معنیش بچرخ هفتمین است]

پس صورت نماز را فقیه بیان می‌کند اولش تکبیر آخرش سلام وجان نماز را فقیر بیان‌می‌کند که

[الصلوة اتصال بالله من حیث لایعلمه الا الله]

شرط این صورت نماز طهارتست بآب و شرط جان نماز جهل سال بمجاهدهٔ جهاد اکبر دیده ودل خون کردن واز هفتصد حجاب ظلمانی برون رفتن واز حیات وهستیٔ حق زنده شدن

بیت:

کرچو شاهان برسریر تخت نتوانی نشت ، همچو فراشان طناب خیمهٔ شاهی بکیر

[چونك سلطان نهٔ رعیت باش ، چون جیرنهٔ زامت باش]

تادرین داخل شوی که [الحقنابهم ذریتهم] واکر بصورت عمل خوذ مغرور شوی وطاغی شوی واز قطبان وقت خویش که محرم دل ومحرم روحند روی بکردانی واستغنانمایی وچنان پنداری خوذ را که درنمازی وروی بقبله آوردهٔ بحقیقت چنان باشی که آن درویش دیدکه امام وقوم پشت بقبله بوذ چنانك حق تعالی بفرموذ ابا یزید را قدس الله سره [اخرج بصفاتی الی خلقی من رآك رآنی ومن قصدك قصدنی] وهمچنین تا باقی آن سخن که پایان ندارذ باری تعالی سریك شمارا منور کرداناذ و واقف کناذ برجان وحقیقت ایمان و نماز که ورای صورت ایمان ونمازست [انه الهادی الموفق] در باب فرزند مخلص نظام‌الدین نظم الله اموره وعدهای خیر واحسان ومعاونت پیغام فرموذه بودید منتها داشته آمذ و دعاهای خیر کرده شد منتظر آنم وچشم وکوش نهاده ام که آن احسانها تمام شوذ که [اتمام المعروف خیرمن ابتدائه] نیت نماز وتکبیربستن نیکوست اما چون تمام کنند رکوعها وسجودها و قعودها خوبتر و لطیفتر نیکوبی ونیت نیك همچون ماه نوست وآنرا تمام کردن همچنانست که ماه نو بدرشوذ حق تعالی ازراه زنان ظاهر و ره زنان باطن خذلهم الله که نیکی کس نخواهند وهمه کس را همچو خوذ نکوسار ونومیذ خواهند

بیت :

[کسی کو را بوذ در طبع سستی نخواهذ هیچ کس را تن درستی]

شمارا نکاه داراد والی نوچون باآن والی کهنهٔ معزول مشورت کند برکارهاش دارذ که همچون خودش معزول کند شیطان پنهان وآدمی شیطان صفت والیان معزولند وحسودند وراه خیر برمردم زنند بصد سخن چرب وآن خیررا بردل او سرد کنند

[چون زبان حسد شوذ نخاس یوسفی یابی ازکزی کرباس]

ازیشان حذرکنید وبخداپناه کیرید وبجد تخم خیرکارید زان پیش که بروید وانبار برکندم ناکاشته مر در یك بماند

بیت :

[زان پیش که داده را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ]

توقعست که این خیر از حساب آن خیرات دیکر نشمرذ و این خیر را ازان خیرها جداداند بفضیلت که پیاز کاشتن همچون زعفران کاشتن نباشد جاوید محسن بادازان محسنانی که دانند وکنند ودانندکه چه می کنند بی کمان وبی دو دلی وروند ودانندکه کجا می روند وفقه الله وسدده وثبته و عصمه بفضله وکرمه وهو ارحم الراحمین والصلوة علی نبیه محمد وآله الطیبین الطاهرین وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین آمین یا رب العالمین

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات وصدقات امیر سپهسالار اجل کبیر عالم عادل اسد الوغا مقدم الجیوش افتخار المجاهدین اغرلوالغ قتلغ بلکا دلکا اینانج[۱] خداترس ربانی همت‌شجاع‌الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ادام الله علوهٔ وکبت بالذل عدوه بحضرت ذوالجلال والاکرام مقبول ومبرور باذ، [مثل الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] سلام و دعا وتحیت وثنا مطالعه فرمایذ آرزومندی که فرموده‌بوذ علم الله تعالی وتقدس از طرف این داعی اضعاف والاف آنست باری تعالی جامع الشتات ومحیي الاموات و مجیب الدعوات وقاضی‌الحاجات عز وجل ملاقات وموافات لطیف شریف شما را بااین داعی سببی سازذ سریع [انه مجیب سمیع] وآورده‌اندکه سلطان محمود قدس الله روحه در پیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیاربوذ چنانک لشکر سلطان محمود دست ازجان شسته بودند درآن‌حالت نا‌امیدی سلطان محمود سجده‌کرد خدای را و کفت خداوندا باتو عهدکردم اکرمارا نصرت دهی دراین نا امیدی هرچه‌غنیمت ستانم جمله بد رویشان صدقه‌کنیم تضرع نموذ سمیع الدعا دعارا مستجاب‌کرد وباذ نصرت وزان شد وترس عظیم دردل سپاه هند افتاذ وشکسته شدند وغنایم بی‌حد ازسپاه هند رسید از خزاین واسبان وبندکان که درهیچ پیکاری بدست نیامذه بوذ بادشاه کفت‌که هیچ دست مکنیدکه من نذرکرده ام لشکر فغان برآوردکه سپاه سخت محتاجست پیکارهای کران کرده‌اند اکر نذری‌کردی‌که بدرویشان دهی اینها نیزدرویش‌اند سپاه درویش شده‌است چندانی لابه‌کردندکه شاه‌را وسوسه‌کردندکه این نیز خیرست شاه دو دل شد وتأویل‌جوی شد ناکاه شوریده فقیری کذشت از فقرای الٓهی ربانی نه فقرای نانی سلطان‌کفت اورا بخوانید تا این نذر را با او بازکفت درویش‌کفت اکر ترا دیکر بحق حاجتی نخواهد بوذن این‌کن که اینها می‌کویند اما اکرمثل این بازبا او محتاج خواهی شدن این ساعت را یاد دار ونذر را مکرد ان داعی نمی داندکه موجب این حکایت که بقلم می روذ چیست الا دانم‌که هم بموضع روذ [یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود]

بیت : زانپیش‌که داده را اجل بستاند هر داد که داذ نیست می باید داذ

که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوتست چرا فلاآن چیز نکردم داعی بهتر از این موعظه نیافت تا بفرستد امیذست که قبول افتد جاوید موفق ومؤیدباذ والسلام

---

[۱] این‌چندکلمه بزبان ترکی [اوغورلو اولوغ قوتلو بلنه دیلنه اینانج] فرموده‌است. ا.ر.

مشرفهٔ کریم فرزند مخلص مستبین العواقب نور القلوب فاروق الحق مصیب الظن صادق الفراسة فطیم النفس نقی القلب واضع الخیر موضعه متقی الرب محاسب النفس علم الدولة والدین واهب الدنیا للآخرة ادام الله معالیه رسید مشتمل بر انواع لطایف وغرایب ودقایق وحقایق خوانده شد مضمون آن همه اخلاص ومودت ودل پنداری وعاقبت بینی وآخرت طلبی بوذ زاده الله حرصاً وشوقاً الی لقائه ولجمیع الطالبین سلام و دعا مطالعه کند وآرزومندی بدیذار مبارك [سیماهم فی وجوههم من اثر السجود] غالب وباعث داند حق تعالی ملاقات حقیقیٔ نافع وشافع مونس فی ایمن الاوقات واحسن الساعات میسر ومهیا کرداناذ آنچ نموذ از شوق آخرت وطلب سعادت باقی عین الهام ملکیست وعنایت ملکی وفضل آسمانی ومنبه رحمت الٓهی انشاءالله که روز افزون باشد وصبح صادق باشد وهیچ شکی نیست که این همه عالم ویرانه ایست ودر وکنجیست عاقل بویرانه آرام نکیرذ وبذین چندان که عاشق ویرانه اند اقتدا نکند ومعذور نشوذ [وآناء اللیل واطراف النهار] طالب آن کنج باشد شعر :

بقدر الکد تکتسب المعالی	و من طلب العلی سهر اللیالی
تروم العز ثم تنام لیلاً	یغوص البحر من طلب اللآلی
زان پیش که داذه را اجل بستاند	هر داذ که داذ نیست می باید داذ
طین کز وداشت دیو ملعون تنك	تو کرفتی چو دینش اندر چنك
آنك اوکوك و کوکنار خورذ	کی غم بوسه و کنار خورذ

ایده الله وسدده و فقهواحسن اقرانه واتم بیانه وتقبل حسناته ورضی عنه وارضاه ومن الخیر لااخلاه

بیت :	روزی دوسه کندرین جهانی زنده	حیفست دلا اکر بجانی زنده
	بی عشق مباش تا نباشی مرده	در عشق بمیر تا بمانی زنده

[و الباقیات الصالحات] عشق است دنیا چو کاهست عشق چوکندم باذ اجل کاه را ببرد یك بره کاه نماند [نورهم یسعی بین ایدیهم] جاوید عاقبت باذ برین باش که نیت کردهٔ ودوستان را هم برین دار و نصیحت کن ویاری ده که اینست کار و باقی همه پشیمانی ملك دنیا چون دهلست خلایق از بانك او حیران بر وجمع می آیند و او میان تهی درو هیچ چربشی نی ومنفعتی نی خنك انك طبلهٔ عطار عشق یافت واز بانك طبل ملك دنیا دل سرد کرد

[ملك عالم سربسر جز درد سرنارد بسر　　ای سبك سردرد سرچندين منه برفرق سر
آفتاب وماه اكر تاجی كنی برسرنهی　　سرنخشتی بر نهی آخر چو عمر آيد بسر]
جاويد متيقظ باد آمين يارب العالمين

﴿ ۲۲ ﴾

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال ملك الامرا امير ربانی كريم الذكر لطيف الفكر مغبوط الايامن مصباح المساكن اعلم اعدل مشهور الآفاق فخر خراسان وعراق صاحب الدولتين ولی السعادتين عدل كستر مظلوم برور احسان پيشه عاقبت انديشه امان البلاد وملاذ العباد مؤنس الفقرا تاج الحق والدين [العافين من الناس والله يحب المحسنين] ادام الله علوه وكبت عدوه وايده ونصره [ويسرله اليسرى وجنبه عن العسرى] در بروج سعادت وسيادت وشاذكامی وبلند نامی مدام تابان باذ والهام ربانی وتوفيق يزدانی در هر بری وبحری هادی ومرشد ومسدد حافظان غيبی آسمانی [له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله] حارسان ومراقبان آن دولت باذ سلام ودعا مطالعه فرمايد وآرزومندی بلقای شريف مبارك غالب وباعث داند [شكر المنعم واجب] اما چون انعام ودلجويی ودلداری آن ولی الانعام از حد واندازه كذشت از شكران عاجزيم حوالهٔ آن بخزانهٔ كرم ومكافات بی‌نهايت ذوالجلال مفوض وموكولست [وان‌تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجراً عظيماً] فرزند مخلص معتقد نظام‌الدين نظم الله اموره فرزند اين داعيست وحقوق فرزندی وخذمت وجانبازی مخلصانه برين داعی بسيار ثابت دارذ واز عهد صغر درباب فقرای ربانی مال‌چه باشد كه جان بذل كرده است زيرا دربندكی فقرا بر رسته بوذه است نه بر بسته

شعر : [فلاتحقرن نفسی وانت حبيبها　　فكل امریٔ يصبوالی من يجانس
بجنس خويش دارد مرغ پرواز　　كبوتر باكبوتر باز با باز]

ازروش مرد حاجت نيست پرسيدن درهمنشينانش نبكرند واز مال نبايد پرسيدن كه از كجا حاصل كردی بمصرف خرجش نظر بايذ كرد كه كجا خرج می‌شود هرانعام ولطف ومسامحت وپادشاهی كه ملك الامرا ادام الله علوه از اول تا آخر درباب فرزند نظام الدين فرموذ وفرمايذ خاص درحق اين داعی فرموده است ودرحق فقرا مقبول و مبرور باذ كه مال وتن او وغرض او از صغر تاكنون وقف فقراست واين بنوشتن راست نمی‌آيذ داعیٔ مخلص می‌خواست كه بخوذیٔ خوذ آيد درمشافهه بخدمت بكويد ليكن برفراست ربانی خاطر اشرف كه [المومن ينظر بنورالله] اعتمادرفت

انشاءالله حاجت نباید زحمت آوردن خوذ بمعنی خاضرخدمتم که بدعاء دولت میان بسته ایم‌ازانواع کسر وزیان افتاده است یك سبب رعایت شفاعتها که می‌کنند واستیفاء حقوق‌که تواند کرد بااستیلای شرم واعتقاد ومحافظت جانب ضعفا واهل‌خیر لابد مساحتهاش لازم آمد هنکام آنست که پادشاهی فرمایی این بار دیکر که این کشتی بی حمایت آن نوح کرم ادام الله علوه از کرداب طوفان خلاص نمی یابد

بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشتهٔ ورپست کنی همش تو افراشتهٔ

[یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم]

خوذ ملك الامراء استاذ این ازمایش است که حق تعالی سریع‌الحساب وسریع‌المکافاتست هیچ کس دراین باب زیان نکرد ونخواهد کردن چشم می‌دارم که سایهٔ عنایت ملکانهٔ پادشاهانهٔ مخدومانه دربارهٔ فرزند مخلص نظام‌الدین این بار دیکر مبذول فرماید وخداوندی کند تا از این عهدهٔ کران بیرون آیذ

[یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم]

ولاسیما این خیر بخیرهای دیکر نماند از آسمان هفتم تازمین هفتم فرقست میان احسان کردن بفقرای اهل نفس وتن بافقرای اهل دل وحقیقت ومعلومست که‌خویش‌وپیوسته بخدمت ملك‌المشایخ جنیدالزمان امین‌القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام الحق والدین متع‌الله العارفین بطول بقائه الله الله این احسانرا از جنس احسانهای دیکر نفرمایذ شمرد [لیس التکحل فی‌العینین کالکحل]

کودیذه‌که کوهرزخمی بشناسد یا باز سپید از مکسی بشناسد

الا چون کمان برده باشند پاس آن داشتن عین‌فرض باشد تاچون ظاهر شود روز اجل‌که [فکشفنا عنك غطاءك] پشیمانی نیاید انشاالله تعالی دیدهٔ آن دولت بکحل هدایت وتوفیق ابداً مکتحل باذ آمین یارب العالمین که [اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری] عابد شصد هزار ساله کوهر آدم را نشناخت وزاهد صاحب کرامات یعنی بلعم باعور کوهر موسی را نشناخت الا چوکمانی برده‌بوذ پاس آن نداشت مواخذ آمذ آن که چون مواخذ آمذ سر [مرضت فلم تعدنی] چه‌کارها کرد داعی‌را درین کواهیها غرض نیست جز شفقت وحق‌کذاری ملك الامرا که می‌فرمایذ بابندکان من آشنایی ودوستی کنید درین عالم وغنیمت دارید تاچون روز دولت ایشان بیاید ودور [من‌کان لله] بکندرد که دنیاست ودور [کان الله له] بیاید که عقبیست پشیمان نشوید وحسرت نخورید درین عالم دو روزهٔ دروغین مهمات ملوك دو روزه چنین مخاطره‌است وچنین مهم آخر بطالبان عالم راستین‌کم ازاین نباشد اکرچه عذر کویندکه مخفی بوذند نشناختیم لاسیما که کواهان بی‌غرضی کواهی داده‌باشند که او آنست ،

صباح سعادت و اقبال صدر کبیر امیر اجل اعلم اعدل صاحب الدولتین عدل گستر مولی السعادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقرا مربی العلما جلال الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ذخر الملوك والسلاطین همایون صاحب دیوان الاستغنا ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره [ویسرله الیسری وجنبه عن العسری] ازمساء زوال عین الکمال مصون ومحروس باذ اولیا منصور وچشم روشن واعدای آن دولت مقهور وباری جل جلاله لیلاً ونهاراً حافظ وناصر وشکور سلام ودعا مطالعه فرمایذ وآرزومندی بلقای شریف ومنظر لطیف از حد وحصر بیرون شناسد ایزد تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] فرزند مخلص معتقد نظام الدین که ازهوا خواهان ومحبان آن عزیزست وشاکر نعم وناشر کرم واحسان شماست متوجه شد بخدمت بامید معاونت واحسان وتربیتی که معهود ومالوف وموظف دارد ازان خدمت [والمشرب العذب کثیر الزحام] امیدست که برعادت کهتر نوازی وبنده پروری حسبةً لله تعالی وذریعه و وسیلةً الی مرضات الله تعالی مخدومانه وشاهانه معاونت فرماید که اسباب شکست وزیان واتفاقات ناموافق بسیار ومتواتر شد هنکام رفتست و وقت عاطفت وازجملهٔ اسباب انکسار که آرزوی دوازده هزار عدد نواب سید الامرا زعیم الجیوش نور الدولة والدین ادام الله علوه ستده اند وباقی در ولایت مانده است توقعست که دست او قوی دارند تا احیای حقوق او باشد [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] [ارحم من فی الارض یرحمك من فی الاسماء] هر پادشاهی که فرماید ولطفی که کند حقیقت درحق این داعی کرده است ومنت دار باشم تا بغایتست که اکر این داعی را ملکی بوذی قریب بوفای این بفروختی وآنرا کذاردی جهت او وحقوق خدمت قدیم و بخدمت این زحمت نداذی اما بحمدالله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد ومباهات [نصرکم الله وایدکم واحسن عاقبتکم]

شعر : اکرام اهل الهوی من الکرم وامة العشق اضعف الامم

[انا عند المنکسرة قلوبهم فاطلبونی عندهم] باقی رأی عالیٔ روشن شما نا نبشته بخواند [اتقوا فراسة الموءمن فانه ینظر بنور الله] تا بر منتهای سابق ولطفهای پیشین منضم کردد الله الله او مید داریم که از حضرت بی مراد باذ نیاید [لیس قریة ورآء عبادان] از آن ولی الانعام کذری نیست جزیاس جاویذ مغیث مظلومان باذ آمین یارب العالمین،

الله مفتح الابواب

فرزند عزیز قرة العیون افتخار البنین عین الله علیه [وایده بروح منه] ازاین پدر مخلص سلام وتحیت بخواند وبداند که در رنجم ازانك از خانه بیرون می‌خسبد ودلداری آن ضعیفان نمی‌کند علی‌کل حال امانت خدای اند الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشد وطرف ایشان را ازشکر خانهٔ خوی ظریف خوذ شکر فشان دارذ تا شکران بمن رسد

بیت : ای دوست بدرد دیکران درمانی چون نوبت درد ما رسد درمانی

آنك بیکانه را تواند فریفتن بندهٔ خوذ را هم تواند فریفتن

بیست : کرفتم درد را مرهم نداری بده عشوه دروغی هم نداری

هوا وهوس فانیٔ بی وفا آن نیرزد که مردی ومروت و دل دوستان را مجروح داری ان شاء الله حجاب غرور ازپیش چشم آن فرزند زود تر برخیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که اسب را می‌دوانی ومرکب را سقط می‌کنی سرابیست که بسی چون توآن سودوانیدند چون آنجا رسیدند آب نبوذ مرکب وسوار از تشنکی وماندکی دور ازان فرزند واز همه فرزندان ما هلاك شدند ودانست که اول عنان بکشد پیش از خراب البصره اکر نه خوذ همه ابلهان نیز عنان کشند مکن مکن مکن مکن والسلام

شعر :

از پی دانه مرغکی صد بار بنکرد پیش و پس یمین ویسار
دل اوزان قبل بد اندیش است کش غم جان زعشق نان بیش است

والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی ارزد نمی‌ارزد

بیت : آب زری کشیده اند زپوست توکهی جانش خوانی وکه دوست

فی‌الجمله توقعست ازمردی وحلال زادکی ومروت آن فرزندکه خاطرهایی‌که مشغولند بدعای دولت وسعادت وخیر تو مجروح وپراکنده نداری واین ضعیف دهبار با امیر سیف‌الدین سلمه الله تعالی وباهل او پایندان شدم ودست برسینه زدم وعادت من‌نبوذ جهت شفقت توکردم واکراین ساعت درنظر تو آن مصلحت بازیچه‌نماید اما آن بهوای خوذ نکردم واقعات دیده بودم واز غیب اشارت فی الجمله سربوشیده می‌کویم ولا به می‌کنم الله الله الله الله ملازم خانه وملازم آن جماعت باشد وبامن ازین عذرها نیندیشد که چنین اند وچنان اند که آن سخت

سهلست که عقل ایشان چالیك عقل تست که چون خواهی بذان ببازی قادری برمرغ هوای صید کردن کبوتر آموخته‌را نتوانی نکاه داشتن [جرمش اینست کاشنای تو شدست ای زنده کش مرده زیارت کن من] بهل تا دل بدر فارغ باشد از رقعه واندیشهٔ رقعه نوشتن عوض رقعه بدعای خیر تو مشغول باشد

[سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتك ام حمار]

زان پیش که داده را اجل بستاند هرداذ که داذ نیست میباید داذ

وسلام علیه وتوفیقه وعزته

(۲۵)

الله مفتح الابواب

[ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] زندکانیٔ مجلس عالی امیراجل خدای ترس خیر پیشه پاك اندیشه زاهد، عابد طالب الآخرة صاحب الصفات الفاخرة المعظم لاوامر الله الحافظ لحدود الله لطیف الافعال کریم الاقوال نورالدولة والدین افتخار الامرا فی العالمین ادام الله علوه درغرایب خیرات ونوادر حسنات ودقایق تعظیم حق سالهای نا محصور باقی باذ سلام ودعای فراوان ازین داعیٔ مخلص علی تجدد الساعات وتواترالاوقات بذیردوآرزومندی اشتیاق بلقای عالم آرای [سیماهم فی وجوهم من اثر السجود] غالب وباعث داند ملاقات خیرباد اعلام میرود حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که سخت زیانمندست بانواع ودلهای دوستان همه خسته ورنجورست ومتوجهاست بذان طرف امیذ از یاری وکهتر نوازی ولطف شما آنست که برقاعدهٔ معهود خوذ نوازش کنند ودستش کیرند ویاری دهند چنانك پیش ازاین لطفها فرموده‌استورخوذ حیفها کرفته اند لله‌تعالی آن نزد حق ضایع نیست و قبولست [ان الله لایظلم مثقال ذرة] الدنیا مزرعة الآخرة [مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة] پیش ازان که هنکام زرع بکذرد و وقت زراعت منقضی شود از روی عقل وایمان واجبست وفرض‌است مبالغه کردن ومبادرت نمودن وهر نوعی تخم خیرکاشتن خاصه که فرزند عزیز نظام الدین خویشی ومصاهره بخدمت ملك المشایخ ضیاء الحق امین القلوب جنید الزمان حسام الدین متع الله المسلمین بطول بقائه دارد واین بخیرهای دیکر نماند [ان لله تعالی عباداً امجاداً محلهم فی الارض کمحل المطران وقع علی البراخرج البروان وقع علی البحراخرج الدر] امیذ دارم فرزند نظام الدین بتربیت واحسان شما که در حق همه محتاجان مشهور ومعروفست وهمه شاکرند

وذا کرند زخدمت شما [طوبی لکم] او نیز درجوار عصمت وحریم حمایت وفرط عنایت شما شاذمانی سالم وغانم باز کردذ تابرین داعی وفقرای مامنتها باشد وثواب بی حد وثنای بی عد بحاصل آید ان شاء الله تعالی

{ ۲۶ }

الله مفتح الابواب

سایهٔ معدلت ملك الامرا والخواص عمدة الملك القمر الا نور والسحاب الامطر مربی العلما غیات المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ اعظم همایون پروانه بك ادام الله علوه برکافهٔ خلایق مستدام باذ اولیا منصور واعدا مقهور امداد توفیق خیرات بر زاید بمنه وکرمه سلام و دعا ازین داعی مطالعه فرماید واز ابرامات وتصدیعات داعی را خجل دادند و ذاکر وشاکر رافع تحیت فرزند عزیز معتقد فخرالتجار شهاب‌الدین احسن الله عاقبته از هواخواهان ودعا کویان آن درکاهست وبخیرات وعبادات چنانك آن یکانه دوست دارذ راغب ومولعست ولیکن کثرت عیال لازم می‌دارد مشغول شذن بتجارت تابسیواس و حدود آن واز سبب باجداران وتصدیع ایشان مدتیست تا از بازرکانی مانده‌است وخیرات ملك الامرا بهمه عالم می رسد امیذ می‌دارذ که بنشان مبارك از با جداران معاف باشد وآن را بحجت دارد وبرابنای جنس خوذ مفاخرت نماید صدقهٔ باشد از صدقات ملك‌الامرا بروی وبرعیال وی وعتیق آن منت ومکرمت کردد وداعی منت دارباشد وبر احسانهای سابق منضم‌شود وذخیرهٔ روز جزا جاوید محسن‌ومعین ومغیث باد آمین یارب العالمین،

{ ۲۷ }

الله مفتح الابواب

احسان وانعام و درویش نوازی و وعدهای خوب لطیف الخطاب و حسن الجواب وعفو ومرحمت پادشاهانه ملك‌الامرا والحجاب نظام الملك صاحب السعادتین معین‌الحق والدین ادام‌الله علوه بذین داعی مخلص رسید شکرها و دعوات خیر برای دوام آن دولت وتضاعف آن سعادت کفته آمد وهیچ شك نیست که وعدهٔ صادق ملك الامرا والحجاب ادام الله علوه در قبول این شفاعت معتمد علیه است وصادقست وآرام دلهاست [والکریم اذا وعدوفا] لاسیما که آن کریم سرچشمهٔ کرمهاست وسلطان همه مروتهاست وبر آن وعده مزیدی نیست که زرکوار جهت رضای حق تعالی و ذخیرهٔ آخرت التماس وشفاعت این فقرا وضعفا را باحسن القبول تلقی‌نموذ وآنچ جهت رضای خذا باشد ازان ندامت ورجوع وپشیمانی ممکن نباشد دور از کمال اعتقاد ودین‌داری

همت عالی وخداپرستی وپادشاهیٔ آن یگانه ادام الله علوه [وجعل له لسان صدق فی الا خرین]
ولیکن این ضعفا ازحزن وضعیف دلی هر روز می نالند ومی زارند واز این داعیٔ مخلص که محترزست
غایة الاحتراز از ابرام وتصدیع بدان حضرت تکرار شفاعت ولابه گری می خواهند داعی مخلص
معتمداً ومتکلاً علی کمال حلمکم واحسانکم وطول روحکم فی اعانة الضعفا والعفو عنهم انها می کند
بخدمت که هر عفو واغماض ورحمت که دراین باب فرماید ذخیرهٔ آخرت وشکر نصرت خواهد بودن
[وقد نصرتکم علی عدوکم فان شکرتم بالعفو والرحمة لازیدکم والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
والله یحب المحسنین] قال الحواریون لعیسی علیه السلام یا روح الله ای شیءٍ اشد واصعب قال
غضب الله قال فما الذی ینجی من غضب الله قال ان تکف غضبك وتعفوا اذا قدرت] حق جل
وعلا ملك الامرا و الحجاب ادام الله علوه را ازان قبیل گرداند [کحبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] آمین یارب العالمین جاوید مستغاث مظلومان باذ ومؤید بروح القدس

---

(۲۸)

الله مفتح الابواب

سلام حق ورحمت ابدی بذات شریف ملك الامرا باسط العدل ناصر الحق اب الملوك
والسلاطین ادام الله علوه بادیٔ ثنا والقاب آنست که حق تعالی می فرماید درحق بندگان نکوکار
خویش که ثنای حق مر بندگان صادق را خلعتی است که کهن نشوذ وبخششی است که روز افزون
باشد ودولتیست که ابدا پاینده بود وکسی ازونستاند وکسی ازو میراث نبرد هرجایی که رود آن
دولت وآن ثنا رفیق او باشد چنانك بندگان را می ستاید وثنا والقاب می شمرد درکتاب قدیم که
[الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین] ادام الله علوه وزاد توفیقه که آمدن ورسیدنش
مبارك باذ بسی خیرات را زنده کرد ومظلومان را شاذ کرد وخلق را شاذ وشاکر دیدم پرسیدم
سبب این شاذی چیست گفتند قدوم واحسان ملك الامرا خواستم که بخدمت آیم وروی مبارك را
زیارت کنم الا هنوز قسمت نبوذ و بسبب ضعف وناتوانی شیخ المشایخ ولی الله فی الارض ابایزید
الوقت قطب الزمان صلاح الحق والدین مدالله برکاته علینا وعلی المسلمین مشغول بودم چنانك شما را
معلومست خاطر مبارك ایشان با این همه رنجوری درازو باچنان استغراق دریای انوار رحمت حق که
او را دم بدم موج برموجست که فراغت سرخاریدن ندارد از غلبات موجهای نور حق قیاس کند
ملك الامرای دولت را و رعیت این ملك را چون حواله امروز بعنایت واهتمام شماست ازمحافظت
مصالح فراغت ندارند پس آن بنده را که نایب وخلیفهٔ حق بود درملکوت آسمان وزمین که

[انی جاعل فی‌الارض خلیفه] وجمله جانهای روشن‌را حواله بذو بود چند استغراق ومشغولی‌باشد
نامه برنامه پیك بر پیك که [والمرسلات عرفا] این سخن را نهایت نیست مقصود آنست که
با این همه مشغولیهای لطیف ونازك از بس که خاطر ایشان متعلق بوده است بجانب ملك الامرا
دراین مدت کم روز بوذه‌است که بد عامددکرده نشد باری تعالی برکات اوقات ایشان را از ما
واز شما واز این‌دولت منقطع مکرداناذ ودعای ایشان در دوام دولت شما مستجاب‌باذ آمین یارب‌العالمین

---

(۲۹)

الله مفتح الابواب

سعادت هر دو جهانی وحصول جملهٔ امانی وامداد آسمانی رفیق روزکار کزیدهٔ خیر ا ثار
احسان نثار سیدالامرا والخواص مقرب الحضرة بالاختصاص مختص‌الملوك والسلاطین تمام الانس
قوام الانس علم‌الهدی فخر الوری شجاع الدولة والدین ادام الله علوه وکبت عدوه باذسلام‌وتحیت
از خلاصهٔ محبت وولاپاك ازتکلف وریا موظف داشته می‌شود وآرزومندی بدوام صحبت وموانست
غریب لطف اومتجاوز الحدست باری تعالی این مراد را سبی سازد سریع [انه مجیب سمیع]
مصور رای انور ایده الله بنوره باذ که آرندهٔ تحیت فرزند عزیز هنرمند کافی نظام‌الدین را دامت
معالیه داماد سیدالمشایخ ابا یزید الوقت جنیدالزمان خضرالقدم مسیح‌الانفاس نور یمشی به فی‌الناس
صلاح الحق والدین که فرزند جان ودل سید برهان الدین المحققق وخلیفهٔ اوست باستقلال
مدالله ظله ولا اخلا برکته عن جنابکم وتحصیل اسبابکم درین وقت شنوذه آمد که طغرانی وقت
وزرکان‌ملك بنیابت طغرا وانشا اختیارکرده اند توقع از مکارم اخلاق ولطف شامل‌شما آنست که
در تقریر واتمام وتعین جامکی هرچه وافرتر وبیشتر سعی فرمایند مخدومانه وپدرانه که تا برکات این
سعی عنایت همت عالی ملك المشایخ که متصرفست درکونین وفعالست در دارین سبب دوام
دولت قاهره ثبتها الله کردد وسبب مزید جاه وحشمت وحصول مراد وسعادت دوجهانی شما کردد

[همت از انجا که نظرها کند   خوار مدارش که اثرها کند]

جاوید درعمر وجاه ثابت باذ آمین یارب العالمین

---

(۳۰)

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال بخش لاشرقیة ولاغربیة ولا ارضیة ولا سماویة بل الٓهیة ربانیة ازلیة ابدیة
بر ذات مظهر منور معطر لطیف شریف ولی الایادی والنعم ملك الامرا والحجاب فلك المعالی تاج

الاعالی الدستور الربانی والحاکم الروحانی الغ قتلغ دین پروز پروانه بك خلدالله علوه تابنده ومشرف باد رب الارباب وملهم الصواب درهراندیشه وترددی مرشد وهادی وآن ذات خوب صفات را از شروشومی مکر و وسوسهٔ قاطعان طریق دین وغولان ودیوان راه برین صراط مستقیم نگاهش داراد تا همچون خوذ زشت وناخوش وسرد و فسرده و محرومش نکنند حق تعالی می‌فرماید درحق این راه زنان که راه نمایی دعوی می‌کنند [ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله] بیت :

اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست تا هر آدم روی را زنهار کآدم نشمری

اندرین آستان پر تلبیس نان بلاحول می‌خورد ابلیس

حرس الله عنهم بحفظه وبا این همه کوری طعن زنند دراهل دین واحتیاط نکنند ونکویند

[چو ما را چشم باطن بین تباهست کجا دانم که آن کل تا کیاهست]

سلام ودعا وتحیت از صدق وولا واخلاص وصفا رسانیده می‌آید وشکرهاء بی‌حد دارم عذر مکافات این احسانها ازخزانهٔ [ولله خزائن السموات والارض] بذات شریفش متواتر و متواصل باذ آمین یا رب العالمین

---

(۳۱)

الله مفتح الابواب

[سلام علیکم لا سلام مودع ولکن سلام لا یزال جدید

حق تعالی جل جلاله حلم وکرم وشفقت و رأفت واحسان ملك الامرا والکبرا المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیة العروة الوثقی الرکن الاعلی الشمس لایخفی فی الجود والضحی ظل الرحمة الوافیه ظهیر الملة الصافیه مختص الحضرتین مؤید الدولتین بلکا دلکا دیندار پروانه بك ادام الله علوه را کعبهٔ محتاجان وقبلهٔ امیذواران دارد ابداوسرمداً سلام ودعایی که دران فتور وانقطاع راه نیافته است نونو می‌رسانم ومی‌نمایم وآرزومندی همچون فضائل وشمائل وفوائد الانعام ولی الایادی تازه وشکفته برست [جمعنا الله و ایاکم علی موائد فضله] حق جل جلاله چون آن ذات شریف را جهت مهمات درویشان ومحتاجان باختیار واضطرار انکشت نما کردانید هر چند می‌خواهم تا غبار زحمت بر رکاب همایون ننشیند ولیکن چون همت عالی مبارکش طالب دولت آن جهانیست کی [من کان یرید حرث الآخرة نزدله فی حرثه] وطلب آن دولت جاودانی بی‌کرانی نهاده‌اند [حفت الجنة بالمکاره] عرض می‌رود امیذواری وچشم داشت امیر عالم وفقه الله که پیوسته

در ظل عنایت و شفقت و رعایت ملك الامرا و الکبرا ادام الله علوه بوده است و آن مرحمت و رأفت را همچون اقبال بی‌زوال ملك الامرایی در حق خوذ نو وتازه‌می خواهدکه هرکه بنای خانه و سرایی و عمارت کند تا آخر نظر شفقت درخلل وخیر و شر آن مصروف دارد و مکر دراقطاع او مداخلتی می‌رود وبسبب آن تزاحم و ازعاج رعایا می‌شود و در وظیفهٔ اوزان نانبارهٔ قلت و قصور روی‌می نمایدکشت او میذ را از مطار عاطفت قدیم که علی‌العموم است ودرحق او خالصاً علی الخصوص می طلبد تاباشاکران و احسان یا فتکان دیکر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه پناه خواهان باذ آمین یارب العالمین

﴿ ۳۲ ﴾

الله مفتح الابواب

بعداز اوراد سلام و تحیت و عذر زحمتها که داده می شوذ با عتماد کرم آن حضرت منبع الفضل و الکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و متع العالمین بسعیه الجمیل و فضله الجزیل آمین یارب العالمین از زبان ناطق صادق مفیض الحقایق مفید الخلایق لازال ناطقا بمایرضی الآله و یزین الاسماع و الافواه و یزیل الظلمة و الاشتباه چنین نقل کردند بکرات بسمع این داعی مخلص‌که در ضبط وکد خدایی محقری‌که ترکهٔ داعی زاده علاءالدین است رحمه‌الله و ابقاکم جهت مصلحت ایتام او چون از خدمت مولانا التماس کردند مولانا چنین فرمودکه دران باب آنکه سعی تمام که فلانی یعنی داعی برمن بنویسدکه چنین تیمارکن و چنین کد خدایی کن داعی چون این بشنود واجب نمود تجدید اعتقاد خوذ و اعتماد خوذ بر لطف وکرم عام مولاناکه بر خاص و عام فایض است باز نمودن هر شفقت و مهتری ولطف‌که مولانا فرماید دل و جان داعی بدان شادست بلك فرهنك و تدبیر و لطف و حسن حصانت و صیانت همه ازخرمن فضل مولانا دزدند و استفادت کنند داعی بدعای مولانا مستغرقست توقعست که موقوف کفت و شنوذ این داعی ندارد تا آن ضعفا بی‌نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمانند [الخلق عیال الله فاکرمهم عندالله انفعهم لعیاله] و بذین کستاخی معذ ورفرمایدکه اشارت مصطفوی داذاین کستاخی کردن [استعنیو اعلی حوایجکم من رحماء امتی] خاصه مولانا مفخر امام و مقتدای همه رحما و علمای امتست ایزدش مستدام داراد والسلام

الله مفتح الأبواب

ابواب سعادت و كرامت وعنايت بر ضمير روشن مولانا العالم الفاضل قاضى القضاء باسط العدل ناشر الفضل مفخر العلما تاج الملة و الدين افتخار الاسلام و المسلمين ناصح الملوك والسلاطين ادام الله فضله و متع المسلمين بطول بقائه مفتوح باد و الهام ربانى و اقبال جاودانى عنان كش انديشه و تحرى رأى عالم آرايى مظلوم نواز ظالم كداز دين پرورش باذ سلام وخذمت مخلص مطالعه فرمايد و آرز و مندى دوام مصاحبت و مجاورت آن لطيف الصحاب فخرالاصحاب غالب و باعث داند بارى تعالى و تقدس كه جامع الاحباب و رب الاربابست ملاقات راسببى سازد سريع [انه مجيب سميع] عين اليقين مى‌دانند دوستان كه صدق رغبت مولانا دام فضله در رعايت فقرا و اهل الله وصفوته خاصه درباب حفظ جانب شيخ المشايخ ابايزيد الوقت جنيد الزمان العروة الوثقى و الركن الاعلى امين القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق و الدين ادام الله بركته كه بعضى از فضائلش بخدمت شرح كرده ام و قطره ازان بحرنموده و ضمير مؤيد و منور مولانا را اين تأييد مى‌دانم كه از ورق دفترى ضبط فرمايد و خوذ نامهٔ نانوشته بخواند كه [المؤمن ينظر بنورالله و قال الرسول صلى الله عليه و سلم [من اراد ان يجلس مع الله تعالى فليجلس مع اهل التصوف احسنوا الى الفقراء الربانيين و اتخذو اعندهم الايادى فان لهم دولا يقال له خذ بيدك من شئت و ادخله الجنة ان اولياء الله لايحتاجون الى شفاعتى و انما لهم شفاعة فى الله] عرض اين معنى اگرچه ازيك جهت بى ادبيست اما ازين جهت كه مولانا اصل فضائل وفوائدست [وكل يرجع الى اصله] هم برموجب وعدهٔ كريم اين مخلص را كه كفيل آن معدن كرم شده ام روى سپيد كند وعنايت مخدومانه درين باب موهبت فرمايد جاويد مصدر كرامات و مظهر عنايات باد آمين يارب العالمين و السلام

الله مفتح الابواب

ملاذ الضعفاى العالم مدالله علوه سلام و تحيت مطالعه فرمايد و رافع اين تحيت را و هوفرزند عزيز صالح متدين خوب اعتقاد شرح الله صدره از هوا خواهان و دعا گويان دولت خوذ داند و مخفى نباشد استحقاق او و اضطرار او بكثرت حيا و مروت نفس و تعفف واز هيچ آفريده تا ممكن باشد التماس ناكردن نه صريح نه كنايت و روزكار او جمله مصروف بصبر وشكر وطاعت

و قناعت و دعای آن دولت امروزکه کار د ضرورت باستخوان رسید طلب وظیفهٔ مبارك که بخلایق درمانده می‌رسدازان جناب رحمت باضعف تن آمده است و انجا اولاد و اطفال منتظر هنکام مرحمت و وقت عاطفت است توفیق خیرات اذان خاطر وازان دست منقطع مباذ آمین یارب العالمین

(۳۵)

الله مفتح الابواب

دل خیر اندیش وجان عاقبت بین فرزند مخلص مقبل مجمل الصفات مشرف النعوت روشن دل حلیم کریم المعظم لامرالله المشفق علی خلق‌الله مخلص الملوك و السلاطین اکفی الکفاة قامع البغاة صاحب الاخلاق الجمیله و الفضائل الجزیله ادام الله علوه وزاده فضلاً و اقبالاً وحرصاً علی احراز الفضائل وایده بروح منه پیوسته بر معارج قبول و مدارج قرب مترقی باذ اولیا منصور و آن اولیا ملائکه اندکه رقیبان ما اندکه مارا از مهالك هردوجهان نکاه‌می دارند [اولی اجنحة مثنی وثلاث و رباع] وهمچنین تاهفتصدپر بر قدر شرف آن محفوط و اعدا مقهور وآن اعدا شیاطین اندهم برین مثال و اولیا و اعدای ظاهر فروع آن اولیا و اعدا اندکه صفت کردیم و در مشافهه بکویم که در رقعه نمی کنجد سلام و دعا ازین بذر مطالعه فرماید وآرزوی مندی جذب کرد شمارا اما چون مقدور هست‌که ازشما بانواع بیاسایند نصیبهای ایشان نمی کذارد حتی حین یاوقت آید عن قریب انشاءالله تعالی امام اجل فلان‌که رافع تحیت است این بذر را شفیع کرفت از جهت عنایت‌که از خلق خوب شما شاذی باوهم بر سداین بذر ضامن شدکه ازانج توقست افزون کند خوی اومی دانم واقفم بحسن عهد او توقست‌که این بذررا صادق کرداند ازروی ظاهر نیز واکر درباطن عتابی باشدکه دزدیده و پنهان ازان عتاب لطف فرماید و افرو عنایت تمام درباب او موهبت فرماید و آن را ازجملهٔ صدقات مقبول داند ومنت عظیم و بلطفها و ثناهای سابق منضم کردد [آزادی را بلطف خود بنده‌کنی به‌زانك هزار بنده آزادکنی] که حق تعالی می‌فرماید [ومن‌احیاهافکانما احیا الناس جمیعاً] الله الله این بذر را سپید روکرداند تا [یجزیهم با حسن الذی یاعملوا] حاصل آید ان شاء الله تعالی

(۳٦)

الله مفتح الابواب

لطف قدیم ناصر ومعین برادر امیر اجل دیندار خوب اخلاق خدای ترس عاقبت اندیش مظلوم پرور مخلص الملوك و السلاطین فخرالدولة والدین ادام الله علوه خیرات وحسنات واندیشهای

نیکوکه بر او میذ نجات آخرت می‌فرماید بحضرت [مالك یوم الدین] مقبول و پذیرفته ومضاعف کشته باذ سلام و تحیت مطالعه فرماید و این داعی را شاکر اکرام و ذاکر انعام برادرانهٔ داند اکرچه بآب و کل زحمت نمی دهم بجان ودل کمال آن برادر عزیز میخواهم احسانهای بی حد او مراخجل‌می دارد ازمن مکافات عذر آن نیاید ازخزانهٔ نامتناهی و از فضل الٓهی هریکی راهفتصد بلك بی عدد [انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة] و برین اقتصار نفرمود بعدازان می‌فرماید [والله یضاعف لمن یشاء] اضعاف آن باشد آراکه حق خواهد بحمدالله امیر اجل برادر اعز دران خواست و دران عنایت پناه کرفته است محفوظ و ملحوظ باد اعلام می رودکه جماعت یاران ماکه درین ایام صعب بعنایت شما از مطالبات و مصادرات فارغ البال بدعای شما مشغول بودند ازان‌همه جماعت پنج شش کس پیش‌نمانده است که در معرض مطالبه‌اند بزرکان و خاصان حق چنین کفته اندکه آغاز خیر اکرچه مبارکست و بزرك کاریست وعلامت عنایت ازلی و سعادت ابدی اما تمام کردن آن خیر بهترست از آغازش [اتمام المعروف خیرمن ابتدائه] و مثال آن چنان کفته اند بینایان‌که اکرچه ماه نو مبارکست و لیکن چون تمام شود بشب چهارده آن کامل تر بود سخن کوتاه کنم و بر دعا اقتصار کنم چشم می‌دارم که عنایت امیر برادر اعز ضاعف الله سعادته و توفیقه آن عنایت رابا‌تمام رساند تابر منتهای پیشین و احسانهای سابق منضم کردد سبب سعادت آخرت و ذخیرهٔ آن روز بزرك باشد ان‌شاءالله تعالی

---

(۳۷)

الله مفتح الابواب

دیدهٔ نادره بین ملك الامرا ناشر العدل باسط الفضل ملجاء الضعفا و المساکین محی‌الهدی و الیقین صاحب اعظم پروانهٔ معظم مغیث الخلایق منیر الحقایق شریف الالقاب مفخر الاسباب معین الدولة و الدین ادام الله علوه و شرح صدره و ایده بروح القدس بر اسرار غیب و عاقبت پایان کارها هر روز واقف تر ومطلع تر باذ کوش او مقناطیس نصیحت و سخن صواب باذقبلهٔ جان مبارکش نور تو حیدو خلوص تفرید فردانیت باذ خلق خوشش شاکر شکر ستان بی نهایت ولطف دانش ذاکر لطف دریای بی‌غایت‌که [فاذکرونی اذکرکم و اشکروالی] دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطالعه فرماید آرزومندی غالب و باعث و مهیج داند ولیکن [الامور مرهونة باوقاتها] و اکر از روی مطالعه صورت کرم ولطف نباشد خبرمتواتر موجب علم قطعیست آثار خیر وخلق خوش وانعام عام و اکرام تام آن عزیز متواتر می شنودیم ومی دانستیم ومزیدیش

می خواستم که [للذین احسنوا الحسنی و زیادة] [ولیس الخبر کالمعاینه] خبر اگرچه متواتر باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف و احسانش بعداز خبر معاینه دیدم و بدعای خیر مشغولم و بخواستم که عرضه کنم محبت ودعارا تا بریا آمیخته نشود. اما از بهر اشارت مصطفی صلی الله علیه وسلم که درمسجد نشسته بودکسی از در مسجد بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مردرا که بگذشت دوست می دارم مصطفی فرمودکه برخیزو اورا اعلام کن ازین دوستی اگر درین اعلام کردن آفت ریا بوذی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم فتوی ندادی باعلام کردن [من احب منکم احداً فلیعلمه] چنانك ملك الامرا محب حضرت حقست بلطفی و احسانی و مسکین نوازی اعلام میکند از صدق و دوستیٔ خویش آن حضرت راکه اورا اعلام حاجت نیست لیکن اعلام را دوست می دارد اگرچه آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملك الامرایی راکه حجاب شود از اعتماد و توکل و از مکر حق غافل کندکه یك توکل وجانب حق را گزیدن آن کندکه صد هزار احتیاط نکند فرعون صد هزار درطفل بی گناه را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط وخرم سر میبرید و آنك اصل بوذ وخصم سرای خود درکنار خود بهزار نازمی پرورد مکر خود چنین چشم بند ست و اگر اعتماد برحق کردی حق تعالی آن همه اوتاد ملك اورا مؤسس ومثبت و دوستکام و نیکنام داشتی چون ملك داود وسلیمان توقعست که بنده مقصر فلان را خلصه الله از بهر دل این داعی بعفو و رحمت مخصوص کرداند و برحق توکل فرماید در دفع شرها و آفات تا این داعی رهین منت باشد یك نشان سعادت آنستکه چون ظفر و نصرت رو نماید آن راحواله بمحض عنایت حق کنند وازان بینند نه از تدبیرهای لطیف خویش و چالاکی خویش حق تعالی این توفیق را افزون داراد تاجهد در تحصیل رضای حق کند نه درجمع رأی خود [عطار بگفت آنچ دانست باقی همه برشنود دارد] و الحمدالله رب العالمین

---

(۳۸)

الله مفتح الابواب

بشارت رفعت و اقبال و سعادت ملك عادل ناشر الخیرات یگانهٔ عالم نادرهٔ زمان پادشاه کهان گنج نهان گزیدهٔ رحمان سلطان سلطان نژادامن و رحمت بلاد وعباد المتوکل علی الله المخصوص بفضل الله قبلة الاقبال کعبة الآمال خلاصة الوجود فخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید وهم پیش از رسیدن مشرفهٔ کریم و نامهٔ عزیز از راه [نبأنی العلیم الخبیر]

از حال آن یکانهٔ عالم دل این والد را خبر می‌دهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرفهٔ عزیز شریف و نامهٔ شادی افزای رسید حرز شادمانی کشت و تعویذ خوش دلی و هیکل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق وصفا رسانیده می آید آرزومندی بلقای مبارک و دیدن آن نور عنایت بیش از اجل ان‌شاءالله العزیز که [ان الله یجمع من یشاء و یرفع البعد عمن یشاء] آسان کنندهٔ هر دشواری و سهل کنندهٔ هر مشکل بفضل وکرم بی نهایت فراق را بوصال مبدل کرداند و راه دور را نزدیك کرداند چنانك اول ملاقات مارا بدان یکانهٔ جهان عظم الله اقباله سببهای عجب ساخت که در وهم مانبود چنانك یوسف صدیق چون بعد از فراق دراز وجدایی و نومید شدن از دیدار پدر وبرادران بازایشان مرایافت ورو بآسمان کرد وکفت یارب چه سببها ساختی تا پدر و برادران مرا بمن رسانیدی و بعداز چنان فراق وصال دادی [ان ربی لطیف لمایشاء] ایشان بولایت کنعان بودند و من در مصر و ایشان را از حال من خبرنی درعالم قحط انداختی تابراذران وپدر محتاج نان شدند که نان را هم سنك زر می‌خریدند ونمی یافتند ومراکه یوسفم پادشاه مصر کردانیدی وآوازهٔ من درعالم مشهور کردی که پادشاه مصر کندم می‌دهد و ارزان می‌دهد وبسیار می‌دهد واز درویش سیم قلب بجای سره قبول می‌کند وکندم می‌دهد وبرادرانش براین آوازهٔ از اقصای کنعان بمصر آمدند وایشان را وهم نی که سوی برادر خویش می‌رویم و این پادشاه مصر برادرماست واکر دانستندی‌کی آمدندی وبکدام روی آمدندی چه سببهای لطیف غریب ساخت سازندهٔ کارها یوسف صدیق را پدر وبرادران جمع کرد درشبان روزی صدهزار چنین کارها می‌سازد وقومی‌را جدا کند وفراق می‌دهد وموج تقدیر هریکی را بشهری می‌افکند و باز سببها می‌سازد و بموج دریای تقدیر این سببهای پراکنده کشته را باز جمع می‌کند امید داریم ازرحمت این کار سازکه بعدازین فراق در از اسباب لطیف مبارك درهم پیونداند چنانك وصال اولین میسرکردکه در وهم نبود [انه علی‌ذلك قدیر وبالاجابة جدیر] حق‌تعالی علیمست [وکفی‌به‌علیما] که همان محبت ودعای خیر وهوا خواهی وغمخوارکی که درآن ایام وصال که می‌دیدیم صورت همدکر را قائم بوده‌است وخیال شما واحوال شما پیش چشم بوده است درایـ ایام فراق و چنان نبوده که هر چه ازچشم دور از دل دور و حاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغامبرانهٔ آن یکانه که از پیش چشم و دل این پدر غائب شود محبت که خاص از برای حق باشد وپدری وفرزندی که خالصاً لله باشد هرکز متغیر نشود چنانك حق تعالی می فرماید که روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیبت ونفسی نفسی همه خویشا وندیها بریده شود و از همدیکر خویشا وندان کریزند و روی

گرداند که بروجه وقت خویشست الا آن خویشی و پدری وفرزندی که از بهر الله بوده باشد زلزلهٔ قیامت آن خویشی را هرگز نبرد همدیگر را جویند وپرسند و بقدر و مقام و قربت خود دست گیرند که [الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عد والا المتقون] این درجه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان وصدق دارند ولیکن چشمشان دوخته‌است چنانك فرزند طفل نابینا مادر را می داند و شیر او می‌خورد و لیکن اگر او را بپرسند که مادر تو چه شکل دارد اسمرست اشقرست گشاده ابرو است دراز بالاست کوتاه‌است شمشیر بینی‌است پخس است گردن دراز است هیچ از این نشانها نتواند گفتن الا بتقلید و شنیدن اما متقیانی که ایشان را چشم گشاده اند وفرمان‌داده اند که هرکرا خواهند چشمش را بگشایند وگوششان بکشند ومرده را زنده‌کند ایشان را خوذ چه گویم قیامت برای ایشانست تا آنچ باخلق گفته اند و تهدید کرده اند سخن ایشان‌راست شود [فلاتحسبن الله مخلف وعده رسله] پس قیامت بر دیگران روز و عیدست و بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزید تعین نمی‌کنم که این بندهٔ خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی می‌خواهم تا چشم ودل آن یگانهٔ جهان را بنور خوذ منورگرداند وبرمزید دارد تا او را گفت‌کسی و تعریف‌کسی حاجت نباید بیت:

دلا تاکی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

ازین جهان و ازان جهان و از ورای هر دو جهان متمتع وبرخوردارباد

آمین یا رب العالمین

---

(۳۹)

الله مفتح الابواب

کرامات وطیبات وسعادات آسمانی که مطلوبست ومقصود عالمیانست ونصیب انبیا و اولیا و خاصانست وآنست که می‌ارزد بطلب کردن نثار جان پاك پادشاه علم شعار عدل دثار عالی‌همت ملك صفت عاقبت بین خدای پرست خیرگستر فخر الملوك افتخار آل داود ادام الله علوه هم‌قرین ذات شریفش باد و ایزد جل جلاله اوتاد دولت واقبال مکتسب وموروث را بتثبیت ابد مثبت ومشید داراذ خیرات و حسنات ودرویش نوازی ومظلوم پروری پادشاهانهٔ آن پادشاه را سبب مزید عنایت وتضاعف کرامت گرداناد هزاران سلام وتحیت و دعا و خدمت از این داعی

مخلص مطالعه فرماید وشکر احسانها ونوازشها ودلداریهای پادشاهانه که درکفتن ونبشتن نکنجد
تأمل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم آرد تا در حضور شکرانها کفته آید امیدست که
آن را غنی مطلق و خالق بحق ازخزانهٔ بی‌نهایت بی‌کرانهٔ بی حدخویش صد هزار اضعافاً
مضاعفةً مجازات کند عرضه داشته می‌آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین
وفرزندش قرةالعیون نورالدین تا از خدمت آن بزرك مقارنت کرده اند یك روز بلك یکساعت
نیاسوده اند کسی را که درخدمت وسایهٔ آن پادشاه مکرم عادت کرده باشد ولطفهای او دیده باشد
پیش پادشاهان دیکر قرار نتواند کردن ومی‌خواستند تا بخدمت رجوع کنند از خجالت
نمی‌توانستند چون کارد باستخوان رسید وفراق شما بترین زخمهاست بنهایت رسید این داعی را
شفیع کرفتند بخدمت چون عنایت آن پادشاه را می‌دانند و اعتقاد پاك در حق این داعی
اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود و هر جرمی وتقصیری که بوده‌است آن پادشاه
باذ آن نکند وسایهٔ عنایت اولین بر سر ایشان بکستر اند تا برین داعی از زمین تا آسمان
منت باشد وبراحسانهای پیشین منضم شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت و یاری قدیم
دارند امید دارم از لطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این شفاعت کنیزکان
وبندکان خرد وبزرك مشتاق دیدار همایون می‌باشند و روز شب بدعا مشغولند تا باشد که سبب
سازندهٔ مشرق ومغرب ملاقات را سببی سازد که سبها ساخت تا ما را از قطرهٔ آب منی که نه
کوش داشت نه هوش نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندکی نه غم می‌دانست
نه شادی نه خواری نه عزیزی آن قطرهٔ آب بی‌خبر را درارحام پناه داد و بتربیت لطیف آن
آب را خون کرد وآن خون را بسته وفسرده کرد وآن خون بسته را کوشت تازه کرد درآن
خانهٔ خلوت که نه دست بود نه آلت بران کوشت پاره دریچهٔ دهان وچشم وکوش بشکافت
وزبان داد و از پس دهان خزینهٔ سینه که درودلی نهاد که هم قطره‌ایست وهم عالمی هم
کوهریست وهم دریایی هم بنده‌است وهم پادشاهی کدام عقل دریابذ که ما را ازان ولایت
حقیری و بی خبری بذین ولایت آورد وفرمود که دیدی وشنیدی که ترا ازکجا بکجا آوردم
اکنون وهم می‌کویمت که ترا انجا رها نخواهم کردن ازین آسمان وزمین ترا بیرون برم بزمینی‌که
ازنقرهٔ خام لطیفتر باشد و آسمان که در وهم وصفت نکنجد ازجان فزایی ولطیفی‌که ازکردش
ان آسمان جوان پیرنشود و نوها کهنه نشوند و هیچ چیز نپوسد وکنده‌نشود وهیچ چیز نمرد
وهیچ بیداری نخسبد زیرا خفتن برای‌آسایش ودفع رنج بود وآنجا رنج نیست وملولی نبود
و اکر ترا باورنمی‌آید اندیشه‌کن که اکر آن یك قطره منی را بکفتی‌که خدای را عالمیست بیرون

این تاریکی درو آسمانی و آفتابی وماهتابی ولایتها وشهرستانها و باغها ودرو بندکانند بعضی پادشاهان وبعضی توانکران وبعضی تن‌درستان وبعضی مبتلایان وکوران اکنون خایف‌باش ای قطرهٔ منی تا ازین خانهٔ تاریك چون برون آیی ازکدامان خواهی بودن هیچ توهم وعقل آن قطره را این قصه باورنیامدی‌که جزآن تاریکی وغذای خون عالمی هست یا عذابی‌هست وبذانك آن قطرهٔ غافل ومنکر بود هیچ برهید کشاکش آوردند وهذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امین القلوب جنید الوقت حسام الحق والدین ادام الله برکاته سلام ودعا می‌رساند وسلام ودعای مبارك او از فرزندان ومعتقدان ومتقطع نیست کار دوستی وپیوند بندکان خذا منقطع وابتر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیچ علتی ومراعاتی ازخلقان باغفلت ایشان دیکر نشود زیرا ایشان بدست وفرمان خودنیستند ودوستی ومهر ایشان باشارت حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی‌که بهوا وهوس باشد سرد شوذ وکرم شوذ همچون هوای این جهان که کاهی تابستان بود وکاهی زمستان اما آن دوستی‌که از هوا بیرون باشد بهویت حق باشد سرد وکرم نشود که

[لایرون فیها شمساً ولازمهریراً لاشرقیة ولا غربیة]

اکر غافلان وفانکنند بندهٔ خذا این کوید [اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون] جاوید برملك ایمان وملك ارکان مستدام باد آمین یا رب العالمین

---

(٤٠)

الله مفتح الابواب

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المولی العلامه المحقق الربانی رافع منار الهدی مظهرالذات مجمل‌الصفات عین‌الفضل وانسانه و ترجمان الحق ولسانه السرالاکبروالنور الابهر والحق الاشهرصاحب السعادتین فی الحیوتین برهان السفارة فی الحضرتین کمال الحق و الدین لازال السعدله نزیلاً و المکارم بحضرته عاکفة و المعالم علیه واقفة و خلدالله فی جواب الفتاوی اقلامه و نشر فی‌مواکب الوحدانیة اعلامه وینهی الی جنابه العالی انه لایخفی علی العالمین ادراك خدمته الشریفه و التشرف بزیارة الکریمة مفخرالاحرار و مقتبس الانوار الذی هو لعطاش الفضائل کالمآء الفرات لاسیما لهذالداعی الذی هو احرص الناس علی ادراك تلك الزیارة الباهرة فالتانی علی ذلك الجناب لایکون تکسل بل لخجل ولایقع التقصیر عن قلة رغبة بل لاجلال ورهبة کماورد عن والد البشر آدم علیه السلام بعد ارتکاب المنهی کان یفرمن مواقف المناجات [فخاطبه الجلیل منادیاً افراراً منی یا آدم قال لایارب بل حیآء منك

وقولهم: ثم اختصرتم من الاحسان زرتكم والعذب يهجر بى الافراط فى الخصر

ثم لم يغن عن صبرى عن خدمته ابعاداً لتساقلى اذالتمس منى الولدان الاعزان وهما الامام عمادالدين و الامام مجدالدين دام توفيقهما و حرصهما على ملازمة حضرة المولى مدالله علوه وكانه نقل الى ذلك الجناب المخصوص بالعفو و الرأفة زائداً عما صدرمنهما فالمرجو من جليل كرمه ان لايجعل ذنوبهما من الذنوب التى لايغفرو تعفو عن خطيئتهما وان جلت ويثبت على الاستقامة اقدامهما وان زلت ولاتشمت بهما العدى لاشمت الله اعداء دولته و حرسه فى اقامته وسفرته واردت ان اجيء لاجل هذه الشفاعة واشفى عليلى وشوقى متعللاً بهذا التماس لكن قد علمت وجربت كثيراً انى كليل اللسان فى حضرة السادات والموالى قليل البيان عند ملاقات العيان وان حرصت على ذكر المودة المحبية وشرح المحبة الالهية باللسان اذقال قائل للنبى صلى الله عليه سلم [انى احب فلاناً قال قم واخبره] و قوله [تكلموا حتى تعرفوا] ولكن لايطيعنى لسانى ولايتقادنى بيانى وارجع عن حضور المولى لائماً نفسى مغاضباً لمنطقى و هما يشهدان الله على مافى سرهما خبير و هومودة اهل الفضل لاسيما مولانا لا نقصان فى الولا و المودة ولكن اللسان عن بيانه مقفول عند ملاقات سيد الفضلا والفحول [وكل ميسر لما خلق له] لازالت فراسة مولانا مستغنية عن لحن اللسان وظاهر البيان مبصراً بنورالحق بسيماء الوجوه و لحات الاجفان ولازال دون احصه النجوم وقل اوصافه العلوم آمين يارب العالمين

(٤١)

الله مفتح الابواب

دیباجهٔ محیای همایون لقا خورشید آسا مفخر الامرا و الخواص عمدة الدولة القاهره عماد السلطنة الباهره منبع المکارم و المعالی سیدالاکابر و الاعالی ذوفنون الفضائل شریف الشمائل مربی الافاضل افتخار الاماثل ادام الله علوه قبلهٔ اقبال مؤید و کعبهٔ اسمان ملك ممجد ومشرب ارواح مقدسه و امیدگاه خواطر مصوره باد سالهای افزون زا عداد آثار اخلاق لطیفش و اوصاف شیرینش چون اخبار حسن یوسف و ملك سلیمان علیهما السلام وجود خاتم منتشرست و چشم و دل دوستان بگهتر نوازی و احسان گستری و نیك اندیشیٔ آن ذات شریف هر روز روشن ترست بر مزید باد سلامی که موصوفست درکتاب کریم وخطاب قدیم که

[سلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً]

تبلیغ کرده می‌شود وآرزومندی غالبست بلقای آن ذات شریف که درپردهٔ مصالح وتدبر مهمات مستورست که اگر این حجب اشغال نبودی درآینه صفاء چهرهٔ خود بدیدی چنان حیران خود

کشتی که بهیچ مصلحت وتدبیر نرسیدی ولیکن حکمت قدیم آن آینه را از پیش او بر داشت تا هرکسی از ونصیبی یابد بحمد الله تعالی که نصیبه‌جویان ازان جناب عالی شاکر و ذاکرند وتأثیر شکر شاکران دیکر ازان خدمت باعث شد بر التماس عنایت ورحمت دربارهٔ رافع این تحیت فرزند بهاء الدین یسرالله له الیسری که پیوسته شاکر ایادی و ذاکر ثنای آن جناب عالیست از دل وجان درمجامع ومجالس داعیٔ مزید آن دولتست واین ساعت کثرت عیال ومتعلقات وقلت منال مانع می‌شود از مشغول شدن بدعای دولت و تحصیل سعادت که [کادالفقران یکون کفراً] اکر از میامن عنایات آن کریم لازال مکرماً مددی یابد ومدرسهٔ که محلولست یا غیر آن آنچ لایق حال بیند بر قاعدهٔ کهتر نوازی ودلداری و عالم پروری هیچ شك نیست که آن شکر باسماع دوستان برسد ودر دعاها مددکرده شود وثواب عظیم خواهد بودن وسبب دوام دولت وسعادت و قهر اعدا وامن عباد وبلاد ودلهای جمی از خلقهٔ اهل خیر بدین شاد خواهد شدن چنانك برأی شما پوشیده نیست جاوید ناصر ومنصور وذاکر ومذکور باذ آمین یارب العالمین

[الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا]

---

(٤٢)

الله مفتح الابواب

صرف الله المکاره عن مولانا الامیر الربانی الجلیل‌الاصیل ملك الامرا والا یامن پروانه بك ادام الله علوه وشرح صدره واحسن عاقبته سلام و دعا از این مخلص قبول فرماید معلوم باشد که چنانك توانکران را کمیٔ مال عیب‌است وازان ننك دارند درویشان را ذخیره داشتن وخمرهٔ سیم پنهان کردن صد چندان عیبست وازان شرم دارند

[درویشـان را عار بود محتشمی بر خاطر شان باربود محتشمی]

چون سیل درآید رزقشان ونیاید بسبب این خلق راوام وقرض بهشت هزار وافزون رسیده‌است وامروزه مطالبهٔ استر می‌کنند جهت‌ترکان لله وفی‌الله عنایت ملك‌الامرا درحق این داعیان ازصفت بیرون بوده‌است وفراموش نکرده ایم [وماکان ربك نسیاً] مکافات اکر تأخیر شد بر حضرت فراموش نشده است [تعالی الله عما یقول الظالمون] هنکام رقتست و وقت رحمتست که داعیان را از قبیل دیکران نشمردکه ایشان را آلت صیدنیست وما صید شده‌ایم صیدشده صید نتواندکردن

شعر :

[اکرام اهل الهدی من الکرم و امة العشـق اضعف الامم]

در از کفتن حاجت نیست که درضمیر پادشاهانهٔ پروانهٔ اعظم حسن الله عاقبته واکرمه شفیعی‌دارم که در از کشد درنکوکوئی این داعیان بامیر جاوید محسن باد واین بخشش ملك الامرا باشد و هدیه بوقت حاجت مقبول باشد ، ابواب اجابت و عنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملك الوزرا آصف العدل دستور معظم منشئ الخیرات ادام الله علوه واهلك عدوه کشاده وپیوسته روزکار همایونش را از غرور دارالغرور مصوم داراد [انه مجیب الدعوات ومنزل البرکات وقاضی‌الحاجات سلام تحیت ازین داعئ مخلص مطالعه فرماید وتقصیر آمدن بآب وکل بخدمت بر بیکانکی و فراموشی حمل نفرماید که میان دلها تا دلها راهیست در دیده [من‌القلوب الی‌القلوب روزنة بیت :

کر شش جهت بسته شود باك مدار کز قعر نهادت سوی جانان راهیست

آفتاب را بلعلی که اندرون کانست راهیست مخفی مخصوص که اورا بتابش لعلی می‌کرداند آن سنکها و آن لعل ازان خبر ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بکوهر دل مؤمن که درکان قالب اوست راه پنهان دارد که سنك قالب و لعل دل ازان راه خبر ندارند همین راه آوردی بیتند که می‌رسد بیت :

خون می‌رود و جراحتش پیدانیست بوی جکر بریان می‌رسد و مطبخ نی

این سخن همچون فضائل ملك الوزرا پایان ونهایت ندارد [ولکن مالایدرك کله لایترك کله

بیت :

جاوید شبی باید وخوش مهتابی تا باتو غم تو کویم از هر بابی

قال الله تعالی

[انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً ولاشکوراً]

یعنی آن محسنان که محتاجان را جهت رضای ما دست کیرند اکر ازان محتاجان شکران‌نیاید وجفا وبی‌شکری یابند کویند که ما بجفای شما وبی شکرئ شما این دراحسان بر شما نبندیم که ما آن احسان خالص جهت رضای خدا کردیم نه برطمع شکر شما وحق‌شناسئ شما وسبب نزول این آیت بر قول بعضی انست که درعهد رسول علیه السلام محسنی درویش را درسال قحط هر روز نانی وظیفه‌کرده بود روزی حاسدی کفت ای برادر تو ازکلوی اطفال خود درچنین قحطی می بری بلوی می‌دهی او چنین ترانا سزا می‌کوید و می کوید صدقهٔ او بروی او می‌ماند مرا نان سوخته داد که اکر پیش سکان اندازم بوی نکنند ونخورند ودیکرجفاها کفت‌که نوشتن آن بخدمت بی ادبیست آن مسلمان بعد ازان که این زشتیها بشنید ازان دلش دردکرد اما

وظیفه را دودو کرده بود هر روزی وبرخود نذر کرد ولازم کرد وکفت خداوندا بندهٔ ترا امتحان می‌کنند که می‌کفته ام که خاص برای او می دهم امروز وزآن محسن ملك الوزراست وآن خواهنده وصاحب وظیفه فرزند ما نظام الدین غریق آن نعم وعشق آن کرم ملك الوزرایی‌است اکر بدخدمتی کرده باشد حسبة لله تعالی وجهت رضای وجه‌الله که همه همت شما وامید شما آنست عنایت را از وکوتاه نکنند روی را مغضوب علیه نکردانند وتمام انکاه شاد شوم که اورا اطلاق فرمایند لله تعالی تابیرون رود دست وپایی بزند واکر امروز آن حضرت را ازین احسان زیانی باشد حقاً وثم حقا صد خلف وعوض از درکاه حق برسد که بسی خاطرهای عزیزان بحضرت حق روز وشب بستهٔ کاراوست هنکام رقتست و وقت مرحمت وشفقت [وماعلینا االاالبلاغ المبین]

بشنو سخن وپند سنایی ونکه‌دار کارزد سخن بنده سنایی بشنیدن

جاوید محسن و وهاب و موثر ومفضل باذ آمین یارب‌العالمین

(٢٣)

الله مفتح الابواب

سایهٔ عدل ورأفت ملك الوزرا ناشر الخیرات مغیث الخلایق اب‌الملوك والسلاطین برکافهٔ اسلامیان سالهای نامحصور باقی باذ سلام ودعا از سر صدق و وفا و وفور هوا رسانیده می‌آید وشکر ایادی واحسان وعنایتها که فرموده است در حق این داعی وبراذران ومتعلقان این داعی درشرح وبیان وتسطیر بنان درنیاید چون خالصاً لله تعالی‌است شکر الله سعیه واعلی ذکره صد هزاران رحمت بران جان پاك مقدس روشن باذ که هردم در راه آخرت وروز عاقبت تخم سعادت می‌کارد ومنت وسپاس می‌دارد وآن توفیق را خلعت آسمانی وکنج جاودانی می‌شمرد که [افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه] ویقین داند که ازان دولت و سعادت و منصب این جهانی هیچ بکف نخواهد ماندن الا آن ذخیرهٔ عدل با احسان اما عدل ودفع شر ظالمی ازمظلومی اما احسان دست کرفتن مستحق محرومی خود این صنعت قدیم وپیشهٔ عالم عادل حکیم کریم ملك الوزرا مد الله علوه وصانه عن نوائب الدهر وصدمات الشر و القهرست درین وقت فرزند وداعی زاده متوجه رحمت و عنایت مؤلف قدیم ملك الوزراست و جزآن عنایت و آن لطف امروز پناه طالبان نیست تادران سایهٔ رحمت ازتاب و سوزش مزاحمت مزاحمان خلاص یابدکه [قل متاع الدنیا قلیل] از سبب تنکیٔ این لقمهٔ فانی هر ساعت دست درکاسهٔ همدیکر می‌کنند و قصد کیسهٔ همدیکر می‌دارند لقمهٔ عالم غدار نابوده است تنك

بوده است خاصه کنون ازین می‌فرماید [قل لعبادی الذین آمنو ان ارضی واسعة] آن ارض توکل و قناعت و اسعست آن را که ان در کشاده اند بنظر مرحمت در همه وجود می نکردکه هر یکی چون مور چون بحیله و زند ودانه رابخانه می‌کشند ومی‌افتند ومی خیزند ازآنك دیدهٔ خرد دارند خرمن باقیٔ [فهو حسبه] رانمی توانند دیدن و آن یکانهٔ متوکل بر سر خرمن باقی ربانی بر آمده است خوش نشسته و باطراف خرمن تفرج می‌کنند که این موران با همچه می‌کنند و بران دانهٔ مقسوم چکونه‌می لرزند وازین خرمنهای رحمت چه بی خبرند [ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشآء] لا اخلانا الله و ایاکم من برکاتهم توقع می دارم که وظیفهٔ کهتر نوازی و عنایت قدیم و رحمت بروی کستر اندکه آن دولت مستدام باد آمین یارب العالمین

---

(٤٤)

الله مفتح الابواب

اتم الله تعالی رحمته و نوره علی الصدر الامیرا العمید ناشرالخیر و الاحسان بدیع الفضل فی‌الزمان [حتی یسعی نوره بین یدیه و یمینه انه لمارجی و یدعی قریب مجیب] سلام و خدمت ازین داعیٔ دیرینه قبول فرماید و اکر دیکران بتن ملازم خدمت و دعا اندمن بجان ملازم و اکر بجان ملازم اند بجان جان ملازمم و می‌خواهم که استمداد در دعای دولت او از خاطر اشرف ملك الابدال روح العارفین امین القلوب خداوند صلاح الحق و الدین که درین وقت قبلهٔ ارواح مقدس است که [اسجدوا لآدم] تا آثاران دعا عن قریب بر دها بدراند و بر مساعی لطیف کریم مخدومی ظاهر شود فی اتم الظهور [تنزل علیهم الملائکة ان لاتخا فواولاتحزنوا وابشروا] میسر شود ومحصل و علامت حصول این معنی آن باشدکه عنایت مخدومانه بلك پدرانه در حق فرزند عزیز لبیب ادیب معتقد کافی صافی نظام الدین زید فضله مبذول فرمایدکه این ساعت بخدمت خداوند صلاح الدین هم دامادست و هم فرزند و میان کفایت وی درکاری که بوی تفویض کنند در حفظ و امانت و فرهنك میان او ودیکران فرق بسیارست و شرح آن ازآن جهت نمی کنم که چون او بزرکی او را بفرزندی قبول کرد و بر رأی صدور حسن صفات وی مخفی نماندازبهر شادی دل این داعی و یاران مخلص تا عن اقرب الاوقات ثمرهٔ آنچ غرس فرمایدکه [هزّی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطباً جنیاً] نقد وقت شودالله الله که داعی بخودیٔ خود خواست آمدن از بهران تا درین کار خیر تأخیر نرود

[می آیم پیش تو ولی پنهانی   این جنس بود زیارت روحانی]

ذخیرهٔ روزی‌که [یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا] یعنی بسیار و خلف رانیز در نور غرق کن اگرچه هیچ بسیار و خلف آنجا نگنجد ایده‌الله بروح منه و بحول و قوة عرشیة قدیمة ربانیة لاعین رأت ولا اذن سمعت و موهبة و نحلة من عندالله الکریم و السلام

---

(٤٥)

الله مفتح الابواب

سعادت و دولت رفیع ولیة الانعام و الاکرام زاهدهٔ عابده فخرالخواتین و عصمتهن خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیرگستر نیکنام پادشاه نژاد خداوندزاده ادام الله عصمتها وضاعف دولتها تا ابد روز افزون باد دوستان چشم روشن و دشمنان منکوب و حاجات دین ودنیا محصول و بمرادهای هر دو جهان و سعادت هر دو منزل موصول بحق محمد وآله سلام و تحیت ازین داعی قبول فرماید و آرزومندی بدیدار همایون مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی گواهی دهدکه یکنفس خاطر ازاند یشهٔ احوال آن یگانه خالی نبوده است و هیچ لطف ومهر ومحبت و احسان و اکرام شاهانه فراموش نشده است لیکن بحضرت حق لابه و دعای کردیم چون امکان آمدن و امکان نامه نوشتن نبوده است چنانك دل روشن و جان پاك آن یگانه خودمی داندکه چنین است و تکلفی نیست درین و مهرکه از جهت حق باشد بمردگی وزندگی نقصان نپذیردوکم نشو و پیوسته از صادر و وارد پرسان و جویان احوال می بودیم [الحمدلله تعالی] که عاقبت بشارت خیر و سلامتی و سعادتیٔ آن یگانه شنیدیم اگر واقعهای صعب رسیدالا سبب درجات و ذریعت دولت و نجات باشد چون ذات آن یگانه دائم اعتماد و توکل بر فضل و عنایت حق تعالی داشته است پیوسته عاقبت فضل قدیمش دردها را عین درمان کند و خللها آبادان کند چنانك سنت آلهی بوده است از قدیم که انبیا و اولیا و هوا خواهان ایشان راکه روی بحق دا شتند و اعتماد بر فضل حق کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیاری رسید چنانك نومید شدند و انکه دشمانان ایشان را سرزنشهای کردندکه شمالاف از فضل حق می زنید و فقاع ازان حضرت می‌کشانید اینك حال شما اینست و دستگیری نفرمود ایشان گفتند ما اگرچه بتن ونفس مسکینیم و ضعیفیم وآه نومیدی برمی آریم الا دراندرون جان مارا عهدی محکمست وپیمان ایمان استوار وعدهٔ حق را راست می‌دانیم که عاقبت این زهرماراشکر گرداند و ظلمت مارا نورکند و دولت نگون گشته را بر افرازد عاقبت چنان شد [والعاقبة للمتقین] نصرت و زینهار حق در رسید و بعوض هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند و عوض

هر فراق هزار مواصلت وسعادت یافتند [و کذلك حقاً علینا نجی المؤمنین] ازین طرف چه کویم خرد و بزرك لیلاً ونهاراً بدعای آن دولت دست برداشته اند بحضرتی که دستکیر عاجزان و محتاجانست و مشتاق آن یکانه اندازان طرف ملازمان خدمت خرد و بزرك سلام بخوانند و السلام

---

(٤٦)

الله مفتح الابواب

اطال الله بقاء الصدر الذی یستحق الصدریة بسعة الصدر خیرالقضاة علی القدر و ادام سعادته و لازال مراقیا فی معارج العلیین بحق محمد و آله اجمعین سلام و تحیت مطالعه فرماید وآرزومندیٔ مجانست داند و لکن [تجری الریاح بمالا تشتهی السفن] کما قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه عرفت ربی بفسخ العزایم و نقض الهمم] اما دل وخاطر احوال محمودهٔ ستودهٔ آن عزیزست هر روز محمود ترباد فرزند مخلص مجدالدین از محبان وهوا خواهان آن خدمتست و از دعا کویان آن دولت با اعتماد لطف جبلی و کرم عنصری ذات شریف شما کلهٔ از روی شفاعت می کوید اکر نداند آداب کفتن ادب محبت شاهد سینهٔ او مقررست امید ست که تصدیق فرماید جاوید محسن باد والسلام،

---

(٤٧)

الله مفتح الابواب

سعادت و اقبال ملك الوزرا آصف زمان نظام الملك عدل منشی الخیرات مربی العلما مونس الفقرا ناصر الهدی والیقین ادام الله علوه بر تقادم ادوار وتجدد اطوار باقی باد اولیا وهواخواهان آن دولت منصور و مسرور و اعدا و بدخواهان مقهور و محصور بمحمد وآله اهل الهدی و النور سلام و تحیت که فرض عین است رسانیده می آید وارزو مندی و اشتیاق بملاقات شریف دلنوازش غالب وباعثست ملاقات طلعت همایون لا زال منوراً مسروراً و منصوراً سفراً و حضراً لیلاً و نهاراً فی امان الله وحفظه در مبارکترین ساعتی و مسعود ترین حالتی میسر و مهیا باذ از صادر و وارد اخبار شاذ کنندهٔ آن بحضرت می رسد و چون کمال حال و توفیق ذوالجلال در اهتمام خیرات آن علامت سعادت عاقبت و آمرزش آخرتست می شنود ازان حضرت خیرکستر شکر باری تعالی می کذارد [والشکر وسیلة الی المزید] قال الله تعالی [لئن شکرتم لازیدنکم] نیتهای خیر و اخلاصهای آن عزیز در [تعظیم امرالله والشفقة علی خلق الله] مقبول و پذیرفته ومقابل باضعاف مضاعفه [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة]

بل که [والله یضاعف لمن یشاء] ملك الوزرا عادل کره کنا دروعدهٔ لمن یشاء مکتوب ومحسوب باد برادر عزیز اکفی الکفاة معتقد دین دار سیف‌الدین کتب الله سلامته تعجیل نموده بخدمت تا خدمتی که کرده است بذان حضرت زود عرض کند توقعست از صـدقات و مکارم حسنات آن عزیز که برادر عزیز سیف‌الدین را تعجیل بی توقف بما بخشد و بدین سوکسیل کندتا آن خبر مصـاهره وپیوندی که [النکاح سنتی] تمام شود در حدیثست که نزد مصطفی صلی الله علیه و سلم اسپی آوردند از طرف بحر باسم هدیه سخت با قیمت وقامت که خراج ولایتی ارزیدی قبول کرد فرمود که [لواهدی الی بکراع لقبلته] می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که با این فراغت که مراست که پیدا بودکه خزاین و کنجهای زمین در خزاین و کنجهای آسمانها چه باشد که این زمین ازان آسمانها ناپاره می چیند آن خزاین آسمانها و کنجها را برمن عرضه‌کردند بکوشهٔ چشم ننکریستم [مازاغ البصر وماطغی] عجب کسی که لقای حق بیند چه چیز پیش او چیزی باشـد این ازروی فراغت بود که کردم اما ازروی مروت وشـفقت ونیك آمد خلق هر که پیش من پای خر کوشی بیارد بهدیه آن را بعزیزی قبول کنم وآن آرنده را نومید نکنم صدق رسول‌الله ان اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد وکفت ای صحابه این اسب بکدام چیز لایق است آن یکی کفت بغزای کافر کفت نی‌خود آن غزا نیکست الاازان به پرسم یکی کفت بفروشند وبمستحقان دهند کفت آن هم نیکسـت ازان لایق تر می‌پرسم همچنین هر کسی چیزی می‌کفت تاعاجز شدندکفتند یا رسول‌الله شما بفرمایید فرمود که دوکس را کفت وکوی نکاح باشـد ونمی سازند و یا بمناقشـهٔ کابین یاجهاز یا غیرآن مانده باشـد ما انجا بشنویم که درفلان شهر چنین نکاحی درکفت آمده اسـت وبمانعی درتوقف افتـاده مردی شیرین سخن را عاقلی را برین اسب نشانیم هرچ تیز تر بدواند وآن نکاح را تمام کند ومانع را برکیرد وسـخن انبیا تهی نباشد خاصه ازان مصطفی صلی‌الله علیه وسـلم واکر صد سـال ما وامثال ما بیندیشیم بعقل ریزهٔ خویش آن نبینیم که ایشان با آن یك نظر که [ینظر بنورالله] بینند اکر صد هزار چراغ وشمع کرد شوند وفروغ دهند درشبی آن نکنند که یك‌آفتاب کند درجهان باآنك آفتـاب نورالله نیسـت مخلوقسـت واکر افتاب نورالله بودی چون کفتی که [المؤمن ینظر بنور الله] که درآفتاب کافر ومؤمن مشترك اند بل حیوانات در نورآفتاب با ما مشارکند پس بدین چه ستایش باشد مؤمن‌را [ینظر بنور الله] والعاقل یکفیه الاشاره جاوید مغیث خلایق ومدرك حقایق باذ آمین یا رب العالمین،

الله مفتح الابواب

سعادت ابدی واقبال سرمدی ورضای ازدی قرین روزکار همایون خواجهٔ اجل زاهد عابد حسیب نسیب نیکعهد مجاهد عالی همت حاجی امیر ادام الله برکته وایده ونصره باذ وازد تعالی سینهٔ مبارك خیراندیش اورا مورد والهامات ومصدر کرامت کرداناد دوستانش چشم روشن وشاد کام ودشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه السلام سلام ودعا که از مواجبست ولوازمست وبرین داعیٔ دیرین او جب مطالعه فرماید وآرزومندی واشتیاق بدیدار همایونش ومنظر محبوبش که دیباجهٔ بشارت عنایت آسمانیست غالب وباعث شناسد باری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف وزودیاب انه مسبب الاسباب

بیت :

دیر آمدی وزود برفتی زبزم دیر آمدن وزودشدن کار کلست

اکرچه یقین دانم که هرجا آن عزیز مقیم باشد عنصر پاك جوهر املاك درنهاد اوست لابد اورا قرین خیرات وحسنات دارد وطالب درجات وابتغاء مرضات رب السموات باشد

بیت :

همیشه شب شب است و روز روزست درخت کل کلست و یوز یوزست
هر انکو موزه دوزی پیشه کیرد بهر شهری که باشد موزه دوزست

[وجعلنی مباركاً اینما کنت] بلك هرجان خوبی لطیفی محسن که مردرین عالم کون وفساد جون نقل کند بذان عالم حقیقت هم دران کار باشد که انجا بوذه است [کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون صدق رسول الله] انجا وآنجا و در راه ودرمنزل آن عزیز بتوفیق حق و بجذبهٔ اصل پاکش دائما پای بر نردبان سعادت می‌نهد وسوی معراج قربت می‌شتابذ [ثبت الله اقدامه] داعی مشتاق را صعب می‌آید فراق صورت آن عزیز [فیوم لااراك کالف شهر وشهر لااراك کالف عام] الجماعة رحمة الفرقة عذاب الله یجمع بیننا ورفع البعد عن بیننا

بیت :

همان خذای که ما را طریق هجر نمود امید دارم کاسان کند طریق وصال

اشارت مولوی لازال مولاً وسیداً و سنداً وسابقاً که دوسه سطر ارسال رود که حاوی باشد ارکان وشرایط سلوك طریق وسیر سیر صراط مستقیم هیچ شکی نیست که وقایع و نوازل جسمانی کمتر ونازلترست از وقایع عالم اندرون وچندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند درارشاد کیفیت

محافظت ارکان سیرت ظاهر وهنوز کفایت نمی آید حوادثی که درظاهر واقع میشود که درمان وچارهٔ آن نگفته اند ودران کتب بسیار نیابند چون وقایع ظاهر جسمانی مختصر درنطاق موضوعات نگنجد نطاق گسسته میشود از کثرت وجسامت احوال ظاهر که مدد بر مددست محافظت ارکان باطن واحوال اندرون که آنرا نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون در سه سطر توان شرح کردن احوال ظاهر را در سه سطر نبشته اندکه هر سطر را پایان پیدانیست بکی سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل باآنك هرسطری راکه بخوانی بپایان نرسی واین سه سطررا بر لوح عقل جزوی نوشته اند وبرلوح عقل کل تمام ومشروحست اما احوال باطن راکه آن ازین سه سطر بیرونست عجبا چون طمع میداردکه درسه سطر بگنجد که از دو وسه نبوت عظیم دارد ونفور بسیار پس مخدومی لازال مخدوماً انشاءالله از دو وسه فراغت یابد تا بر احوال متواترکه درعالم باطن نو نبو میرسد محفوظ گردد و هرلحظ نوباشد وتازه باشد و وهم او از تحدید وتقدیر ونهایت وغایت وتمامی آن بریده باشد چون داعی را این معنی رونمود نتوانستم آن التماس سه سطرکه فرموده بودند عرضه کردن وتمامت آنچ بخاطر مینماید دران معنی که آغاز کردم درین نوشته نگنجد الا بمشافهه ان شاءالله از انجاکه کرم روی وراست طلبي وعشق بکمال وتوقان آن مخدوم استکه [والعادیات ضبحاً] صنعت جواد طالبانست [والموریات قدحاً] صنعت جواد کرم روان است [والمغیرات صبحاً] بشارت عاقبت طلب مبارك اوست بدین طرف بذات لطیف خویشکه درسبك روحی از پیغام سبك‌ترست بلك درکرم روی از اندیشهٔ پیغام روان ترست وتشریف فرماید که [الجماعة رحمة والفرقة عذاب] و بزودی عزیمت این طرف فرماید که جاذبهٔ تعجیل مراجعت را همراه خود نگرداند که آنحساب آمدن نباشد حساب تجدید فراق باشد و جراحت تازه کردن چون حاقنی باشدکه درنماز جماعت آید و اقتدا کند یا با ما میگرداند از حاقنی نه او مزه یابد از نماز نه ان جماعت که او را چنان میبینند از روی ظاهر جامع نماز از روی جاذبهٔ بیرون قاطع نماز از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع ظاهر مواجهه و ملاقات و از روی آن جاذبه مدابره وموارات این حالت دورباد از شما ویاران اشتیاق داعی مخلص بلقای آن بزرك صد چندانستکه فرموده بود اما مهماتی که انجا رو مینماید و صبوری که انجا بدام میآید ترسم که اگر ترك کنم فوت شود ترس برعزم واشتیاق آن حضرت را بریده میدارد ومرغ اشتیاق این نوا میزند

شعر :

لوان الريح يحملني اليكم تشبثت باذ يال الرياح
وكدت اطير من شوقي اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح

ای دریغا که صورت این واقعه دوقلم آمدی یا درکاغد بکنجیدی با حقیقت وماهیت آن را بنوشتمی و بخدمت فرستاد می اما اقلام را آن زهره نیست که درکشف آن جنبش کند واوراق را طاقت آن نیست که باتف این آتش جرم خوذ نکاه دارد

آن را که غمی باشد وبتواند کفت غم ازدل خود بکفت بتواند رفت
این طرفه کلی نکرکه مارا بشکفت نی رنك توان نمود ونی بوی نهفت

علم الله که تکلف بسیار کردم وباغلبات جواذب اندرون مکارهها ومعاندهها کردم تا توانستم این دوسه سطر نوشتن [شكراً لحقوقكم ومكافاةً لمودتكم] که محدث اندرون نار عظیم دارد که چون بقلم مشغول شدی وبکاغد نکاشتن روی آوردی مکر از نکار خانهٔ ما خبر نیافتهٔ این کناه از دیکران یکتا کیریم واز تو صد تا چنانك کفته اند

شعر: [وظلم ذوی القربی اشد مرارة على المرء من وقع الحسام المهند]

قال الله تعالى

[يا نساء النبي من يات منكن بفاحشته مبينته يضاعف لها العذاب ضعفين]

هر جا معرفت بیشتر جنایت عظیمتر از جنایت طفلی چنان کینه نکیرند که از جنایت عاقلی و پادشاهان بر ذلت وبی ادبیٔ خر بندکان آن مؤاخذه نکنند که بر ذلت و بی ادبیٔ مقربان که ایشان را از اخلاق ونازکی وغیرت ملوك خبریش كما قال النبي صلى الله عليه وسلم [ان الله تعالى لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقعد فقعد ثم قال له تكلم فتكلم ثم قال له اسكت فسكت الى آخر الحديث ثم قال وعزتي وجلالي ماخلقت خلقا اكرم منك الى لك اخاطب ولك اعاتب ولك اغفر و لك الثواب ولك العقاب] والسلام

---

(٤٩)

الله مفتح الابواب

[ان ينصركم الله فلاغالب لكم] بعضی فلاسفه ومعتزله خدای را جل جلاله عالم و عادل وحلیم وحکیم وکریم واسمای حسنی نکویند و روا ندارند اطلاق آن اسما والقاب بروی وکویند که این القاب غیر اورا کویند ومستعمل مخلوقان شده است شرم داریم او را کفتن پس القاب دراز

کفتن که و هم مماثلت بود نام بندکان بر خداوندان چنان بود که شاه را بلبان و سنقر کفتن پس القـاب دراز کفتن دری دارد در تعظیم و نا کفتن و یا کوتاه کفتن هم دری دارد در تعظیم که [الاعمال بالنیات] پس ترك القاب و صفت از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشـد وان کان ولابد اختصار و اقتصار درالقاب چند در حق ملك الامرا مغیث المظلومین ناصرالحق معین الدین ادام الله علوه [سلام قولامن رب الرحیم] سـلام علیکم فی جمیع احوالـکم و افعالـکم و اقوالـکم وعلی عبادالله الصالحین، شعر :

لوان الریح یحملنی الیکم تبشتت باذیال الریاح
وکدت اطیرمن شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

خیرالنـاس من ینفع النـاس سـید القوم خاد مهم [و اما ینفع النـاس فیمکث فی‌الارض [عدل سـاعة خیر من عبادة سـتین سـنة العدل وضـع الشی فی موضـعه [فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلاتنهر] زیرا این دو مظلومند ومسـکین‌اند موضع قهر ونهر وزجر نیسـتند پس وضع قهر برمقهور کشته عدل نباشد و وضع الشیٔ فی موضعه نباشد امداد توفیق ازموفق ازل وابدازان ظل‌الرحمة والمعدلة منقطع مباذ ابداً آرندهٔ تحیت کریم الدین محمود وفقه‌الله ازمتعلقان ونزدیکان این داعیست برو تهمتی نهادند ازروی طمع امیذست که بشفاعت این‌داعی برلیغ عناتی ومغفرت ولطف پادشـاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران وکهتران دیکر ازان مغفرت سرای که پای علم قضای حاجات خلایق است حرسها الله وصانها وشید برهانها شاکر وذاکر وثنا کویان وشاذمان بازکردد ثواب جزیل وثنای جمیل مدخرکردد وبذین تصدیعات پیاپی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام بیت :

اکنون که رخت جان جهانی ببرود سـیری و ملالتت کجا دارد سـود
آن دور که مه شدی نمی دانسـتی کانکشـت نمای عالمی خواهد بود

شرح الله صدره ویسرعلیه امره وبعد عنه الملال والکلال وایده بروح القدس وروحه بروح الانس آمین یا رب‌العالمین،



(٥٠)

الله مفتح الابواب

طاعات وحسنات و خیرات امیر اجل عالم عادل ولی الایادی و النعم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله مختص الملوك والسـلاطین ادام الله علوه وکبت دروه بحضرت ذوالجلال

[من جاء بالحسنة فله عشرا مثالها] ان الله لايظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضا عفها و یوت من لدنه أجراً عظیماً] مقبول وبذرفته باد سلام ودعا ازین داعی مخلص متواتر داند و این داعی راشاکر نعم و ذاکر کرم ولطف خود شناسد [جزاه الله خیرا] چون احسان خالص جهت حق می کند که [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزآءً ولا شکوراً] از دست و زبان ماچه شکر آید وچه مکافات آید مکافات آن احسانها حواله بحضرت حق است که [لاتأخذه سنة ولانوم] جماعتی از جهلی وبی اعتقادی درویشان راکه طالب الله اند میرنجانند از رندی و بی باکی و بخدمت شمامی آیند و باز کونه جهودانه می کریند و شکایت می کنند اکرچه شمارا اشغال بسیار ست و مهمات بسیار معاونت درویشان طالب از مهمات دیکر اولیتر باشد توقعست که بنوعی دیکر تفحص فرماید و بزبان و دست دیکر یاری دهد درویشان را و مظلومان را تا آن دود بآسمان نرود وفتنهانه انکیزد درویشان را آن زبان نیست و ان دل نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر وحیله و باز کونه تشنیعی زنند سر دیکران بشکنند و دستار دیکران برند وسر برهنه و سربسته پیش شما آیند و منافقان دیکر را بکواهی آرند آخر شما بنکرید در هر دو طائفه و درویش و طلب هر دو طائفه که مناسب ترست ظلم و دروغ را و فتنه انکیزی را تاثواب بی نهایت باشد اکر می رویم ازشهر و زحمت می بریم نمی کذارید و اکر می نشینیم این دوسه درویش از ما نمی کسلند تا مادر فرو بندیم مارا طاقت این ظلم نماند باقی رأی شماست اکر روا دارید فتوی دهید و السلام

---

(٥١)

الله مفتح الابواب

قال الله تعالى [و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس والله يحب المحسنين] من كظم الغيظ ملاءالله قلبه امنا و ایماناً] برکات کلام رب العالمین و الفاظ سید المرسلین صلوات الله علیه قرین روزکار امیر اجل عالم عادل مفضل مکرم ناشر الخیرات معین الفقرا مغیث المظلومین نور الدولة و الدین ضیاء الاسلام و المسلمین ادام الله علوه دائم باد اولیا منصور و اعدا مقهور لا سیما عدو نفس وشیطان که [اعدا عدوك نفسك التی بین جنبیك] نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیآت اعمالنا سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و داعی رابدعای خیر خود و اقبال خود راغب داند [یا من غاب شخصه وحضر ذکره سلام علیك یوم و لدت و یوم یموت ویوم یبعث حیاً] این دعا مستجاب باد اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدین احسن الله عاقبته شنوده آمد که

از طرف خاطر مبارك خیر اندیش درویش پرورشما مغضوب علیه شده است و گستاخی رفته است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعی مخلص بحکم شفاعت بخدمت لابه می‌کند حسبة لله [ومن بداعلی حسناتکم و صیامکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلها الله قبولا حسنا] آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست [سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها و اشقها قال غضب الله اشدالا شیآء فقیل یا روح الله ماتجینا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان‌تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله عضبه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان

بیت

هر داذ که داذ نیست می‌بایدداد	زان پیش‌که داده را اجل بستاند

فرزند نظام الدین محب‌است وهواخواه آن دولت دائما ورطب اللسان بوده است بذکر خیرشما اگر زلتی رفته باشد العفو اولی

بیت

ازیاد بهر جفا گران نتوان کرد	بهر کیکی کلیم نتوان سوخت

و اذالحبیب اتی بذنب واحد جائت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء ارحم من هو دونك یرحمك من هوفوقك] از بهر روزی که امیذ می‌داریدکه قهار مطلق تقصیرهای شمارا عفوکند دران روزی که کسی را زهرهٔ شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد و جهت آن اومیذ شفاعت این داعی قبول کند تامنتها داشته آیذ و ثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آیذ جاویذ محسن باد آمین یارب العالمین

---

(٥٢)

الله مفتح الابواب

مخانق در فی صدور الکواعب	[لادی کتابا فی سطور کانها
واطیب ریا من نسیم الجنایب]	واعذب من مآء الغمام علی الظما

بر مضمون مکتوب شریف از جناب منیف صدر کبیر امیر اجل افضل فخر الامرا ذو الفضل الوافر و العدل الکامل الحسیب النسیب المتحری للرشاد و الموفق للسداد مجد الدولة و الدین مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه وکبت عدوه و ایده بروح منه وقوف افتاد ومعلومست خلوص اعتقاد و حسن طلب و تعطش آن بزرك بمشرب غیبی و رحیق ربانی که مقصود وجوداً نست [و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون لولاك لما خلقت الافلاك] بحمدالله آن عالی همت [آناء اللیل و اطراف النهار] بر مرکب نیازبدان معدن اعزاز بر نشیب

و فراز بتوفیق ربانی ترك تاز می‌کند [ضاعف‌الله توفیقه] و می داند که از دنیا و دولت دنیا آن بکار می اید و باقی فانیست که دولت دنیا مثال کرد بادیست که تیز و تند در آیدومشتی خاك وخاشاك را در هوا کند و ببالا بردوباز فر و کذارد خاك و خاشاك بحیز خود بازرود که [منها خلقناکم و فیها نعیدکم] خنك آنکس که درین کرد باذ او کندم اعمال صالح را از هوای نفس خالص کرداند تا مستعد آسیای اجل شوذ عرض کردد و آن زمان خجل نشود و لایق مایدهٔ ابدی کردد نخاله وچون دران ایام بحضور شما مسرور شدیم از انفاس شما وحرکات لطیف شما بوی بردیم ویقین ترشد صدق طلب شما آن خیر را که طالب عزیز را و آن مسافر باهمت را از قطاع الطریق شیاطین انس وجن و از غلول غوایت در عصمت حق و حمایت رحمان بمستقرعز سعادت ابدی سالم و غانم باذ کردد که [ارجعی الی ربك راضیته مرضیةً] ذکر اشتیاق و سلام چنین آدمی ربانی علم اشتیاقاتست و معدن آرزومند یهاست و سلامیات سلام از ومتحلی اند بخواهیم اقبال پس زیره بکرمان بردن باشد ابده الله و سدده و یسرله الیسری و جنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان علی حسب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اتمامه علینا و مذکرات الوفا حوالینا وهمچنین ازین طرف یاران و درویشان مشتاقند و منتظر و صالند و بدعا مشغولند ازین طرف مظفرالدین امیر عالم سلام و خدمت می رساند و آرزومندی وتعطش بلقای جان افزای دلکشای منیر لازال منوراً بغایت وبی نهایت می نماید ومنتظر شرف دستبوس می‌باشد بیمن همت آن یکانه دست از اشغال دنیا باز داشت و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست وخرقه پوشد و از زمرهٔ [محلقین رؤسهم و مقصرین] کشت لله الحمد [ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] ومشرفهٔ آن خداوند بحضرت مولانا عرضه داشت وچون سلامتیٔ آن ذات شریف و نکرانیٔ خاطرمبارك شمارا جانب فقراو دین وآخرت دید عظیم شادمان کشت ومحبتی و ولایتی که بشما داشت مضاعف کشت و درچنین دلی که آن کمال لطف و معدن نورست و بحقیقت جنت و رضوان دل اولیاست که می فرمایذ [فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی] شمارا مقام وجای شد بعدالیوم آن نور وآن عنایت در سفر و حضر در دنیا و آخرت پاسبان و نکاه بان وقرین و مونس خواهد بودن لله‌الحمد و المنه [ذلك من فضل الله] این سعادت راشما باخوذ از ازل آورده اید [السعید من سعد فی بطن امه] جاویذ روح پاکش مستسقی آب حیات [یفجر و نهاتفجیراً] باد آمین یارب العالمین

الله مفتح الابواب

[سلام علی اهل نادیکم و من حل یوما بوا دیکم
لوان الریح تحملنی الیکم تبشبشت باذ یال الریاح]

خواجه علی نواح سحری جهت روح محمد مانوحه می کرد درین ایام در اثنای نوحه می کفت بزبان رومی ای بهشتی مرحوم نوحهٔ توانك بپایان رسید و کریندکان توبکارها مشغول شدن کرفتند و ازیاد و نوحهٔ تو باز آمدند توعجب چونی دران غربت باز کفت ای خواهران و ای عزیزان نمی شنوید که آن طفل مرحوم چه جوابم می دهد که اکر همه دها نها ازمن بستید و مرا فراموش کر دید اما آن ما دز سوخته مرا هیچ فراموش نمی کند خیال من از چشم وی نمی رود دم بدم سوزان تر و کریان ترست این سخن در حق صلهٔ اهل دنیا ماذر و غیره مبالغه است اما در وصف اتصال حال با اجلال وفا و عهد پایدار اهل دین و اخوان صفا خاصه آن روح الارواح و عقل العقول شمس الخلایق آفتاب ربانی رحمت آسمانی دریای چنان نامتناهی جنات انهار الٰهی فهرست [یحبهم و یحبونه] ادام الله علوه و متع العارفین بدوام ظله الظلیل و فضله الجزیل که صلهٔ مواصلت محیط مبارکش در خواب و بیداری در شغل وبی کاری تا بانست مقرون بشعاعات معاونت و مناصرت و منادمت در اجزای رمم نابته و احیای همم ساهره آثار آن تابش و مواهب علی التوالی و التواتر شکوفه می‌کند وپیدامی شود [فهوالخلیل حین لا خلیل و الظهیر حین لا ظهیر] متصف با وصاف رب العالمین

[رق الزجاج و رقت الخمر فتشا کلا و تشابه الامر

لازالت ارزاق القلوب فی یمناه و الاقدار منبوذة الی یسراه

[فمن یره فی منزل فکا نما] رأی کل انسان و کل مکافان

شکر کرده‌شدعلی‌الاجمال بلا شرح‌که شکرالمنعم واجب [والله خیرحافظا و هو ارحم‌الراحمین] واحق ان یجعلنا علی‌سرر متقابلین در ممالك یوم الدین مستدام باد آن‌سایه پروری آمین یارب العالمین

---

(٥٤)

الله مفتح الابواب

[روحی بروحك ممزوج ومتصل فکل حادثة توذیك توذینی

خدای راجل جلاله بکواهی می آرم و سوکند می خورم بذات پاك قدیم حق تعالی که هرچه

خاطران فرزند مخلص ازان خسته شود دهچندان غم شما غم ماست و اندیشهٔ شما اندیشهٔ ماست
و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق قدس‌الله روحه برکردن
این داعی و امیست که بهیچ شکری و هیچ خدمتی نتوان کذاردن شکران راهم خزینهٔ حق
تعالی تواند خواست و توقع من ازان فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد ازهرك رنجد
تامنت دارم و در یاری بقدر امکان انشاءالله تقصیر نکنم اکر فرزند عزیز بهاءالدین در آزارشما
کوشد حقا و ثم حقا دل از وبرکنم وسلام اورا جواب نکویم وبجنازهٔ من نیاید نخواهم وهمچنین
غیر او هرکه باشد اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمکین نباشی که حق جل جلاله در یاری
شماست و بندکان خدا در یاری شما اندهرك در حق شما نقصان کوید دریا بدهان سك نیالاید
و تنك شکر بزحمت مکس بی قیمت نشود و یقین دارم که اکر صد هزار سوکند بخورند که ما
مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب و دعا کوی نباشند ایشان را مظلوم ندانم
سوکند و عذر قبول نکنم و الله وبالله و تالله که هیچ عذری وسوکندی و مکری و کریهٔ ازبدکوی
شما قبول نکنم مظلوم شمائید با آنك شما را حرمت دارند خداوند وخداوند زاده خوانند
پیش رو وپس پشت بی منافقی وعیب برخوذ نهند که مجرم مایم با آن همه ظالم باشند وشما مظلوم
زیرا حق شما و حق آن سلطان صد چندانست که ایشان کنند والله که چنین‌است بالله که
چنین است وتالله که چنین است من اکر در روی جماعتی بسبب نازکیٔ خویش زهر خندهٔ
کنم حق تعالی آن روشنایی داده است بحمد الله که بدل راست نباشم تا آنکاه که ایشان
بدل وجان واشکارا با حق وبندکان حق راست نشوند و مکر را درآب سیاه نینداززندوکارها را
بازکونه نمایند وخاك پای وغلام بندکان حق نشوند پیش رو وپس پشت و اعتقاد این پدر
اینست که برین میرم وبرین درکور روم انشاءالله تعالی الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید
و احوال یك بیك بمن بکویید تا بقدر امکان بیاریٔ خدا معاونت کنم شما هیکل امان
حقید درعالم از آثار آن سلطان که ببرکت شما روح پاك او ازان عالم صد هزار عنایت‌کنند
براهل زمین هرکز خالی مباد آثار شما ونسل شما منقطع مباد تا روز قیامت وغمکین مباد دل
شما ودل فرزند ان شما آمین یا رب العالمین

---

(٥٥)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دو جهانی نثار روزکار آن یکانهٔ عصر فخر الملوك والسلاطین افتخار

آل داود عالی همت مظلوم پرور مغیث الضعفا مربی الفقرا غیاث العالم خدای ترس حلیم کریم ادام الله علوهم واقبالهم وزاد توفیقهم وافضالهم دائما باد اولیا ونیکخواهان آن دولت منصور وحاسدان و بدخواهان آن حضرت سرنکون و مقهور و باری تعالی درکل احوال و اقوال وافعال ناصر و یار وحارس ومرشد ومعین سلام و دعا و تحیت و ثنا از صمیم صدق و صفا ونهایت مودت و ولاعلی‌الدوام والمتواتر رسانیده می‌آید آرزومندی واشتیاق بشرف ملاقات کریمش از حد بیان اقلام و اندازهٔ احاطت پیغام افزونست مسبب الاسباب و مفتح الابواب میسر کل عسیر اسباب ملاقات و وصال آن یکانهٔ عالم درهم پیونداند ومتفق کرداند بمنه وجوده از صادر و وارد علی‌الدوام استقامت آن دولت نفاع خلق و مسرت عالمیان پرسیده می‌آید وچون اخبار سار شاذ کننده وبشارت انتظام آن دولت وتقریر ان شهریاری شنیده می‌آید وانبساط خیرات و اشاعت حسنات آن دست معطی منفق شکرباری تعالی کذارده می‌شود و حمد خدا کفته می‌آید علی ما اکرم و وفق و اولی فنعم المنعم والمولی آرندهٔ تحیت حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای شما می‌کفت واز ایادیهای شما وکیست که ازان حضرت شاکر وذاکر نیست اما فرزند حسام الدین مهر دیکر ومودت دیکر نمود باآن حضرت وصادق بود دران هواداری دران حضرت [سیماهم فی وجوههم] مکر اورا با اهل خود مناقشهٔ افتاده است ودرحق ایشان نیت ندارد الاخیر واحسان ایشان را نفوری شده‌است و بر وبدکمان شده‌اند علاج همه رنجها و وحشتها داروخانهٔ لطف پادشاهی وبنده نوازیٔ آن یکانه است توقع دارم که آن وحشت را هم شما از میان برکیرید و سخن شما از طرفین نافذتر وفتنه ساکن کننده تر ومهر ومودت‌افزاینده تر[کلام‌الملوك ملوك الکلام قال‌النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم لایزال امتی بخیر مااتاهم العلم والنصیحةمن‌قبل‌اکابرهم واذا اتاهم‌من‌قبل‌اصاغرهم‌هلکوا] نصیحت‌چو ازشاهان‌آید بر رعیت مقبول آید ودلها آن را تعظیم کنند وچون نصیحت از کهتران بسوی مهتران آید چنان جای‌کیر نبود توقع از پادشاهی واحسان بی حد شما آنست که آن وحشت را از میان ایشان برکیرید تا میان ایشان جمعیت باشد وهر دو درخدمت وبندکی آن بزرك یار همدیکر باشند شکر فرزند عزیز حسام الدین بدین داعی رسد و ولین داعی منت داری شود و بر احسانهای پیشین منضم کردد وازین طرف خرد وبزرك مشتاقند واز بسیاریٔ دوستی بواقعه وبخواب می‌بینند آن یکانه را اغلب شبها شعر :

ومن طول التفکر کل یوم رأیتك کل لیل فی المنام

آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای می‌داند که چه شادیها کردند باز آن

درتأخیر افتاد خدای داند که چه غمکین شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر کرداناد بهر طریقی که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد آمین یارب العالمین

(٥٦)

الله مفتح الابواب

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم مکرم حسیب نسیب مشهور الافاق افتخار خراسان وعراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی‌الایادی والانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدولة والدین افتخار الاسلام والمسلمین ادام الله علوه وخلد دولته وحقق آماله درعالی‌ترین مرتبه ومطلوب‌ترین منقبه مستدام ومستمر باد مکارهٔ روزکار وطوارق مضار دو جهانی ازان ساحت باراحت مصروف ومبعود باد وحارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب عظمت و مسکن حمایت را مراقب وحافظ لیلا ونهارا بعینه التی لاتنام و برکته الذی لایرام چنین باد وصد چنان آمین یارب العالمین سلام و دعای بی عد واحصا وبی‌حد وشمار آناء‌اللیل و النهار ازاین‌داعی‌مخلص مستیقن دارد وآرزومندی بدان ذات دلنواز دلدار فقیر پرور حمول بردبار کریمش حدی ونهایتی ندارد زمان مفارقت اکرچه قریب العهدست نزد اغیار بعید العهدست نزد مشتاق بی قرار [فیوم لااراك کالف شهر] [وشهر لااراك کالف عام] جمعنا الله تعالی علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان جمعنا اخوانا علی سرر متقابلین] آرندهٔ تحیت سید اجل عالم عادل زاهد فخر آل یاسین سیدالاشراف شرف‌الدین ادام الله برکته متوجه خدمتست [و المشرب العذب کثیر الزحام] لطف شمارا کل جهان طالبند لاسیما سید اجل بس قناعت کرده است و صبر بسیار کرده برهست ونیست وآن بزرك را از دور دعا می‌کفته است ونمی‌خواسته‌است‌که برخاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت خویش اما چون کارد باستخوان رسید واضطرار بنهایت انجامید جناب عالی لازال عالیاً ازان مشهورترست دردست کیری فقرا خاصه فرزندان رسول بحق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چکونه حق بر پدران ما واجداد ما همه را ازبت پرستی وسنك پرستی ایشان خلاص کردند وهرراحتی که در دین ودنیا بمارسید و او میذ داریم برید آن همه ازسایهٔ اقبال مصطفوی و جانبازیٔ او بود درنشر اسلام صلی‌الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه الی یوم الدین امیذست که سید جلیل شرف الدین زاد الله شرفه بذین طرف شاکر وذاکر بازکردد همچون همه قاصدان خدمت باثواب بی‌نهایت باشد وجزای بی حد والسلام

(٥٧)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الامرا نظام الملك زمان فخر عراق وخراسان ناشر الخيرات تاج الدولة والدين ادام الله علوه وتقبل حسناته واكرمه وفضله على كثير من عباده تفضيلاً دائم باد سلام وتحيت وشكر بی‌حد ونهایت از این داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای عالم آرای همایونش هیچ حدی ندارد [جعلنا الله اخواناً على سرر متقابلين] لطفها که فرموده‌است درشرح نیاید وآن بنای مبارك را خود چه گویم که چه نادره احسان فرموده‌است بنى الله تعالى له قصوراً فى اعلى الجنات خوذ روح دیگر گرفت وذوق دیگر دارد وگشاذ دیگر از حسن اعتقاد ونیت پاك آن یگانهٔ عالم پوشیده نباشد که نظام الدین ازقدیم وعهد طفلی فرزند قرة العیون این داعی بوده است وخاصه که خویشی وپیوندی کرد بافخر المشایخ امین القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول بقائه آن فرزندی که اول بود مضاعف شد وصدتو شد شب وروز آنچ دارد ایثار راه حقست و فدای فقرای را ستین واین سبب دوام دولت آن یگانهٔ عالم ملك الامراست چشم میدارم که ملك الامرا اورا بذان عنایت که لایق درویش نوازی و فقیر پروری شاهانهٔ اوست نظر فرماید تا این نوازش ملك الامرا گواهی باشد برگوهر پاك وصال شریف فقیر پرور وتحریض باشد خلق را برخیر که تربیت ملوك اهل خیر را تحریض کردن دیگران باشد بر خیر واهمال و اهانت کردن اهل خیر فاترکردن وبی‌رغبت کردن خلق باشد ازخیرات فضیل ابن‌عیاض که از مشاهیر مشایخست رحمة الله علیه درابتدای کار راه‌زن بود روزی‌کاروانی زده بودند و بازرگانان را بعضی کشته وبعضی را دست بسته ومحبوس کرده ورختهای بازرگانان را میگشادند بخدمت فضیل وبدوعرضه میکردند درجامه‌دانی آیة الکرسی نبشته بمشك وزعفران پیذا شد فرمود بدگان را که صاحب این جامه‌دان را از میان بازرگانان بجویید که کیست وبیاورید گفت رخت خود را بآیة الکرسی پناه‌داری گفت بلی گفت رخت خوذ را جمله برگزین از میان وبرگیر وباقیان را هم بتوبخشیدم که نخواهم که بسبب من اعتقاد تو درآیة الکرسی فاترشود که سودم نکرد والعاقل یکفیه الاشاره حق تعالى سینهٔ مبارك ملك الامرا را بنور لاشرقیة ولاغربیة منوردارد آمین یا رب العالمین

(٥٨)

الله مفتح الابواب

سعادة واقبال که ورای سعادت واقبالست که مفهوم آدمیان وعالمیانست که [لاعین رأت

ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر واذا رائیت ثم رأیت نعیماً وملکاً کبیراً] که سعادت دنیا عکس وآثار آنست که [انما الحیوة الدنیا لعب ولهو] و هر لعبی عکس جدی باشد و ازجد آن را دزدیده باشد چنانک کودکان لعبها از جدها دزدند قرین عاقبت ملك‌الامرا والنواب ولی الایادی والاحسان ناشرالخیرات مغیث الخلق باسط العدل فخرالصدور طالب النور ذوالهمم العالیه المجذوب بجذبة التوفیق امین الدولة والدین ادام الله علوه باد نوائب آخرالزمان ازساحت شریفش مصروف ومبعود باد خاطر عزیزش که لیلاً ونهاراً متشبث ومتمسك بتعظیم امرالله‌والشفقه علی خلق الله هماره التفات مبارکش سوی مظلومانست ونظر شریفش بجانب مسکینان حق تعالی آن خاطر را وآن دل را بهیج فتنه ومکروهی مشغول مکرداناد ولاهی مکناذ از انس بلطایف حق [انه مجازی المحسنین والشاکرین یوم الدین یعطی کل ذی فضل فضله ویضاعف لمن یشاء] سلام و تحیت از خلوص طویت رسانیده می‌آید وآرزومندی بمجالست موانست کریمش غالب وباعثست امیدست که تقصیر ظاهر را بر قصور آرزومندی حمل نفرماید که از غایت حرص داعیست بر ملاقات تصادف مانعات که [الحریص محروم] حق تعالی از غیرت خود دوستانی که حریص اند بر ملاقات یکدیگر نهایة الحرص بموانعی مبتلا کرداند که اذکیای باریك بین هم درغلط افتد وبرسآمت وقلت رغبت حمل کنند وغلط باشند وآخرشان معلوم شود که آن دووباش غیرتست نه فتور محبت بیت :

جاوید شبی باید وخوش مهتابی تا باتو غم تو کویم از هر بابی

حق تعالی آن مهتاب امن وامان را وعنایت رحمت آسمان را تا صبح قیامت از غروب وکسوف نکه‌داراد تا ضعفای آخرالزمان بدان امهال بامیدهای دین ودنیا بر سند که [لو بقی من‌ایام الدنیا یوما واحداً یطول الله ذلك الیوم الی ان یبلغ المجتهد مأموله] صدق رسول الله چون حمایت وعمارت همه خیرات امروز بسعی وهمت شهامت فرزند عزیز فخر المدرسین والمعیدین تاج الائمة جمال‌الدین بلغه الله مناه که از دعا کویان وهوا خواهان قدیم آن دولتست وشب وروز ازعهد صغر تا اکنون بی‌فتور وبی تبدیل مستغرق علوم دینی واستفادت و افادت واقامت صلوات واورد بیداریست درطاعت وعلم وعمل طبعاً وطوعاً که نتواند غیرآن کردن [وکل میسر لما خلق له] که لیکر امیررا از حالت وسیرت وروزکار او صادق بی‌غرض معلوم کرداند از خاص مال خود واجب بیند و فرض داند خاطر اورا فارغ داشتن تا بجمعیت خاطر در علم وعمل مستغرق باشد وهذا اشارة وهر روز وهر شب این حالت اورا برمزیدست

شعر : لما رأیت الهلال ابد انموه ایقنت ان سیصیر بدراً کاملاً

[کزرع اخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی] اشارت عالیٔ شما بران‌بودکه جانب آبلستان رود اشارت سمعاً و طاعة قبول کرده بوذ و از سامعان ومطیعان بود و رفتن را متاهب می‌شد الا این داعی وباقی فرزندان وبرادران مانع شدند که البته نکذاریم

شعر :

سالت الناس عن خل صدوق فقالوا ما الی هذا سبیل
تمسك ان ظفرت بذیل حر فان الحر فی الدنیـــا قلیل

[وقلیل من‌عبادی الشکور] کفتند مروکه پیدا نیست که از عمرچه مانده‌است ومناصب دنیاوی دو روزه خاصه درین روزکار بدان نمی‌ارزدکه صحبت و مجالست وموانست چنین دوستان‌که مقصود از ایجاد عالم این بوده است

بیت :

مقصـود ز عالم آدم آمد مقصـود زآدم آن دم آمد

[الدنیا جیفة و طلابها کلاب] نشـاید مفارقت‌کردن عزم فسـخ کرد جهت خاطر دوستان ودل بران می‌نهادکه از سر همه بر خیزدکه جائی نه از جهانی [قل الله ثم ذرهم] الا انك قلت معاش مانع می‌آمد مهمات دنی راکه [لولا الخیر لما عبد الرب] [نفسك مطیتك فارفق بها]
[تا تو ریشتت ستوری باراو برجان تست]

توقع از مکارم اخلاق شما آنست که اورا درسلك ممنونان منت وشا کران نعمت منسلك‌کرداندکه فراموشش نشد است ونخواهد شدن انعام واحسان شماکه [وماکان ربك نسیا] منضم‌کردد جاوید دلدار فقرا ومفخر کبراباد تا صلاح خلایق باشد ریاست شماکه [احتیاج الاشرارالی‌الاخیار صلاح الطائفتین واحتیاج الاخیار الی الاشرار فساد الطائفتین والسلام]

---

(٥٩)

الله مفتح الابواب

بر رأی عالیٔ ملك النواب سیدالامرا مفخر الکبرا ولی‌الایادی العروة الوثقی والرکن‌الاعلی ناشرالعدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می‌شود بعد از سلام مورود وتحیت ممدودکه شنوده آمد جهت فرزند عزیز مفخر المدرسین والمعیدین جمال‌الدین دام فضائله بخدمت شما نموده آمدکه این ساعت خوف رفت آن تبدیل مدرسه از ضرورت بود ضرورت نماند بر رأی امیر مخفی نباشدکه تا این طائفه مسلط اند بر مسلمانان خوف قائمست اکر ساعتی ساکن شود

چنان باشد که افعی درخانه سیر شده وکوشهٔ خفته همان مارست سربردارد معلومست که قونیه امروز سواد اعظم است حماها الله تعالی بطول بقائکم دران مدت که رکاب همایون شما بدان ثغور رفته بود بجهت مهمات چند فتنه انجا سر برکرده بود وهرشب خانهٔ را فرو می‌کرفتند واطفال وزنان را می‌کشتند ومالها می‌بردند باوفور حافظان وسایسان وجم عفیر وجمع کثیر اکر رکاب همایون شما که دائم قرین سعد اکبرباد نمی رسید وتأخیر می‌کرد چند ویرانی و خون ریزی می‌شد تا آن کوشهای منقطع چون باشد

[اذا اشتکت البهایم الفلسا فایش یقول السرا ویلات]

ارباب فکر درس را دران مقامات بودن بجز تعطیل وتعذیب چیزی دیکر نیست زیرا بهزار اراجیف پراکنده خاطر شود وهزار اندیشه وخیال تصور کنند [الحزم سوءالظن] وآنجا اراجیف دراین وقت روز بروز متواتر ومترادف ومتعاقب باشد وسرمایهٔ تحصیل وتعلیم جمعیت فکرست چون فکر بذین خیالات وتوهمات زیر وزبر شد مجال تحصیل نماند

بیت :

سخن کان از سر اندیشه ناید　　نبشتن را وکفتن را نشاید

که هر روز خبری ناخوش آید ومرد هشیار بدکمان باشد آنجا اکر کسی مقیم باشد یا ازخری باشد یا از بی خردی یا کسی باشد که طبع کوذکان دارد تا کارد بحلق او نرسد خبرندارد همچون حیوانات یا کسی باشد که منطصر بود ازبی‌خردی وبی آلتی نتواند ازجا جنبیدن لطف امیر ازان شریف ترست که روادارد که محتاجان وهوا خواهان خودرا خاصه منقطعان ومستهلکان علم وعمل‌را [احلاس البیوت مصابیح الظلم خلق الثیاب جدد القلوب] پراکنده شوند وبی‌کار شوند کسی که باب شیرین خو کرده بود وبمجالست و موانست اهل فضل بی هیچ تشویشی هم نتواند درآن مقامات زیستن مکر کسی که از حلاوت صحبت اهل فضل خبرندارد [مرغی که خبرندارد از آب زلال] [منقار درآب شوردارد همه سال] واین اعذار اکرچه پیش عامهٔ خلق عظمتی وخطری ندارد که اغلب کالبهایم اند وغدا همه نان را دانند وتسکین حرارت جکر از آب دانند

[اذانت لم تعشق ولم تدر ما لهوی　　فرح واعتلف تبناً وانت حمار]

اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست وطلیعهٔ اسرار طالبان هریکی ازاین عذر را کوه قاف داند وسد سکندر این دقت نظر واصابت فکر وکیاست وعنایت آن صدر را هر روز افزون باد آمین یارب العالمین

(٦٠)

الله مفتح الابواب

سایهٔ فضل مولانا اقضی القضاة استاذ الافاضل قامع البدعه محی الشریعه ادام الله فضله برکافهٔ اهل اسلام مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور بحق محمد وآله سلام وتحیت از این داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومند مجالست واستفادت شناسد رافع تحیت خواجه ابو بکر وماذرش که ز متعلقان وخویشان این داعی اند کوذك صالحست ومحب صالحان وبی‌کس ومظلوم ملك اورا بظلم ستده اند درحالت طفولیت وخصم ظالمان یتیمان وبی‌کسان ومظلومان سایهٔ رحمت مولاناست چشم می‌دارم که ازکرم مولانا آن وثاق بذورسد که هیچ موضعی ندارد که شب آنجا پناه‌گیرد ماذرش درویش خذا وشوهرماذرش بذخووتند وتنك دست ومنع کرده کوذك‌را که درخانهٔ من میاونان من مخورالله الله همت مبارك بذان کمارد که آن خانه که بذومیراث مانده‌است بذین مظلوم بی‌کس رسد تازنده شود [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] ماذرش وجدهاش وقومشان همه صالحان ونمازگذار ان ومظلومان بوده اند وصلاحیت اصول‌هم مظنه صلاحیت ونیکو کوهری فروعست الا نادرا [قال الله فی قصه مریم قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون ماکان ابوك امرء سوء وماکنت امك بغیا] یعنی فاحشه ومعصیت از اولاد صالحان عجیبست ونزدیك عقلا موجب استعجابست واین طائفه اند که درملك غیرطمع کنند بلك آن طائفه اند که ازحق خوذ بعضی هم اغماض کنند حذراً عن الوحشة مولانا خوذ چون بیند بشناسد [سیماهم فی وجوهم ولتعرفنهم فی لحن القول] قال النبی صلی الله علیه وسلم [من یأت عملاً صالحا فی اللیل البسه الله منه رداء یعرف به ویؤت کل ذی فضل فضله] ونسئال الله الذی یجزی اهل الخیر خیراً واهل الفضل فضلاً ان یجزی مولانا خیر ماجزی به یتقبل سعیه آمین یارب العالمین

---

(٦١)

الله مفتح الابواب

برأی عالیٔ ملك‌الامرا والایادی والاحسان الغ پروانه بك مدالله علوه عرض داشته می‌آید بعد از تبلیغ هزاران سلام وتحیت وشکر واحسانهاش بحضرت

[من لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً]

حامل رقعه فقیه صالح حسیب نسیب اختیار الدین وعمادالدین سلمهما الله و وصل الی همهما از فرزندان مقبل این داعی اند ومحصل ومتعبد وقانع واز انها اند که [تعرفهم بسیماهم لایسئالون

الناس الحافا] چند درم جامگی که بصد قناعت وتصبر بدان تعیش می‌کردند از مدرسه قطع کردند زیرا غیر حق همنشینی ومعینی ندارند ملك الامرا نائب حقست وانگاه نائب گزیدهٔ رحیم کریم بعبادالله لاسیما بالفقراء الطالبین لله المجاهدین للقا والله [یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه] با انك بغایت خجلم از لطفهای ملك الامرا جزاء الله احسن ماجزابه یوم یحتاج الناس الی مصالح المجازات هم چشم می‌دارم که دلم را خوش کند بشاذکردن فرزندانم وفقهما الله وایشان را بدین عنایت زنده گرداند [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] والسلام علی الامیر المحسنین الینا نبتغی بالاحسان من من ربه نوراً وحضوراً ولا یرید منا جزآءً ولاشکوراً جاوید ماناد در جاربالش سعادت آمین یا رب العالمین

---

(٦٢)

الله مفتح الابواب

فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاءالدین وفرزند عزیز امجد اسعد اشرف علاءالدین دامت سعادتهما سلام این پدر یاد دارند و پدر عزیز ولی التربیه والخدمه شرف‌الدین را هیچ خشونت ودرشتی ومکافات ومجابات نکنند و بنظر این پدر نکرند و چنان نپندارند که آن صنعرا این پدر کرد تحمل کنند که پدر عزیز شرف‌الدین بدین پدر حقوق بسیار دارد از فرزندان مقبل عظیم عظیم عظیم امید دارم تحمل ولطف ورحمت وفرزندی آن فرزندان هرچه گویند با او بلطف گویند وجهت دل این پدر بوقت خشم دوسه کرت خوذ را بنشستن وخفتن مشغول کنند تاخبر بمن رسد دعایی که می‌کنم در حق آن فرزندان افزون باشد وشفقت بیشتر بجوشد وان شاءالله تعالی بزودترین زمانی بمبارکی وشادی باز آیند مسرور برمراد ان شاءالله تعالی

---

(٦٣)

الله مفتح الابواب

[بخدایی که فیض رحمت او   در همه آسمان نمی‌گنجد
که ز هجران و آرزومندی   سخنم در دهان نمی‌گنجد]

اتصالی که دل وجان را بصورت همایون برادر اعز اجل افضل اکرم سیدالصدور محقق مدقق مفخر الائمه تاج اهل الصفه صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه وایده ونصره واعلی محله وانجز آماله وجمع شمله فی الدنیا والآخرة دربیان قلم نکنجد ودر شرح نیاید

بيت

[تو خوذدانی که من بی تو چکونه تنك دل باشم   مباذا کندرین معنی زروی تو خجل باشم]

اکر تقصیر رفت درخدمت ومهمانداری حق تعالی علیمست وکفی به علیما که نه ازسستی عهد مودت بودونه ازفتور ارکان محبت آن برادر چون ایام بهاراست هر روز درتزاید و اشراقست اما بواسطهٔ غداء طبیعت ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب ومقیدی دارد ونمی کذارد که آنچ همت اوست درمصاحبت اخوان صفا وخلان وفاتمسك نماید حق التمسك وهمان قصهٔ مجنونست که بهزار شوق بر ناقه‌نشست وکرد ناقه‌را باخوذ نبرد بحدی رانده جانب ربوع لیلی ساعتی که حیرت محبت اورا از سوق ناقه غافل کردی ناقه رو بکردانیذه بوذی بجانب وطن وفرزند مبلغی وایس رفته تا ازبخوذ آمدن همچنین دران راه سه روز و دوماه بماند درین جذر ومد بعدازان کفت   شعر :

[هواناقتی خلفی وقدامی الهوی   وانی وایاها لمختلفان]

امیذست که از سمت اخلاق طیبهٔ ظاهرهٔ صدری خوی ادام الله علوه وفضله که ازان تقصیری تجاوز فرماید وعلامت تجاوزان باشد که استدعای این برادر ودرخواست ودریوزهٔ مراجعت صدری افضلی ادام الله فضله وفا فرماید کردن

[بازا که از آنچ بوذی افزون باشی   ورتا بکنون نبوذی اکنون باشی

[عودوا الی الوصل عودا   فالهجر صعب شدید] اکر نه عوایق وصغار متعلق خصانهٔ دارهٔ من اندی این برادر بی توقف درطلب آن عزیز یکانه مسرعاً ومستعجلاً آمدی وآن آمدن دون مودت وتوقان واشتیاق بوذی بل واحد من الالف

عندی جمل من اشتیاق وفصول   لایمکن شرحها بکتب ورسول

[بل انتظر الزمان والحال یحول   ان یجمع بیننا فتصغی واقول]

نسئال الله محرك القلوب ومهیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الربانی بسرعة النهوض منه والافاضة وتقریر عیون الاحبة من غیر رؤیة وریب ولمستخاره فالخیر کل الخیر والرحمة کل الرحمة فی ایناس الاحباب ودفع الوحشة والفرقة والعذاب ونعم المرجو والمسئول والامیر العالم العامل الطالب الحسیب النسیب المشتاق الیك شوق العطشان الی المآء الزلال وشوق العاشق الکئیب الی الساعة الوصال این برادر را شفیع کرفت که بخدمت انها کنم که عهده کرده‌است مع الله تعالی که چون روی مبارك شما بیند میان بخدمت ببندد نفسا وروحاً و مالاً و جاهاً و هر مالی که دارد انجا

مناصفه باشد بخدمتش بلك كل آن او باشد اميذست كه شفاعت آن برادر قبول شود تا ظن او در اتصال ما ونفوذ شفاعت ما بخدمتش صادق شود كه چنين اعتقاد دارذ كه هركز شفاعتم والتماس اين برادر بخدمت آن معدن الكرم مردود نباشد والسلام

---

(٦٤)

الله مفتح الابواب

[الله يجمع بيننا ويفرق البعد عن بيننا سنة الوصل سنة] تكاثرت الاشواق الى لقاء الصدر الكبير فخر المدرسين تاج الادبا ذوفنون الحسيب النسيب مجدالدوله والدين ادام الله علوه قصرت الالقاب لالقلة اوصافه وشمائله الشريفه ولكن احترازاً عن سأمة خاطره الشريف فى مؤنة المطالعة وهى فى القلب مكتوبة وعند الله معدة ليوم الثواب انهى السلام الكثير مقرونا بخلوص المحبة فى سر سر القلب عجل الله تعالى بكرمه العودة المباركة مع المراد والسلامة والسعادة خيراياب واحسن رجوع آمين يارب العالمين وينهى الى خدمته الشريفة المنيفة المغتنمة المفرحة المنشطه لا سلبها الله عنا ابداً ان حامل الخدمة بهاء الدين من اقربآء بيت مولانا وهم فى غاية الفقر والاقلال كثير من الحيا والصبر يحتملون من الفاقة مالوكان على غيرهم لملاء الاذان من الايذان والشكوى ولاشك بان شبكة رزق الدنيا هى الوقاحة والحيا يمنع الرزق والكريم يستحيى عن عرض حاجة والصبر على فاقة نفسه محمود والصبر على فاقة اخيه قساوة ومذموم وقد علمت حلمكم ومودتكم لاسيما على اهالينا واقربائنا ومعارفنا وكيف لاوانتم نحن ونحن انتم [روحه روحى وروحى روحه من رأى روحين عاشا فى بدن] نرجو من كرمه البسيط ولطفه المحيط ان يدبر حاجتهم وينهى حالهم احسن انهاء الى حضرة الصاحب الاعظم ملك الوزراء الاكرم الاعلم مد الله علوه وجلاله فى دولة ونعمة وافية ان يسلكهم فى سلك مماليكه وخدمه ليستظلوا بظله اللطيف الوافر ويستعصموا بحبله الحصيف الكائف ويخون من غمرات الشقآء والاغلام ومخاليب نوايب الايام طلباً لمرضات الله تعالى وذخيرة ليوم يحتاج الناس فيه الى العمل الصالح ويكون الطاعة فيها تعظيم امر الله و الشفقه على خلق الله التى قدمها العبد اكرم بضاعة فى ذلك اليوم [يوم لاينفع مال ولابنون الا من اتى الله بقلب سليم] وخاطركم منبع الفضائل ونثر الحكم عليكم اولى لان الغيوم ياخذ من البحر واكثر مايقطر يقطر عليه فهو احق به [وان ترى عيباً قدخللا فخل من لاعيب فيه وعلا] منتظرات لعود المجلس الكريم اقر الله اعينهم واعيننا والسلام

الله مفتح الابواب

فخرالمدرسين خيرالبنين محبوب الاوابين ازين والد سلام بخواند وبدعای خير خود را مذكور داند وبهمان عنصر وطبع سخاء نفس طالع اصلی خود رجوع كند وسر بدر بچۀ خبث من و ما وشح نفوس بيرون نكند هيچ كه ازكلستان فنا بخارستان هوا آمدن بهمه جهان برخور و بر زر و كوهر منثور نيرزد و اكر كسی زغفلت بفعلی و قولی مخالف طبع فرزندی را اغرا كند بر ممارات و مسابقت بدان فعل محمول و سبك دل نشود ومواثيق ربانی را كه [ولايجر منكم شنان ان يعدوا و لا يحملنكم ظلم قوم ان يتركوا طريقتكم المثلى وهمتكم العليا المرضى عند المولى بيت :

كر جمله جهان ازان دكر كونه شود
تو بر ره خود باش و دكر كونه شود

چنان انكارد كه دران حجره اين بدرست تحمل وحسن الجوار چنان كند كه ازوزيبد [وعسى ان تكرهوا شيئاً وهو خيرلكم] زير لب میخواند واكر درين باب طبيعت را كراهت آيد [لاتكونوا بالغيه الابشق الانفس] بسا سليم دلان باخلاق مذموم واضی وراغب میشوند كه فلان همچنيناست وفلان آغاز كرد هركز عاقل ديدۀ بينايی خود بركند كه فلان هم بیديدهاست يا اعورست يا بر خود فعل قبيح روا دارد كه فلان مخنث است چون اين صفت در نفس مذمومست و بستی آمدن وبعدست عن الله وعن الارواح الطاهرة اكر اين صفت منكرتر از عمی ومخنثی نبودی سبب بعد نبودی كه دراين راه بسيار اعمی ومخنث راه يافته اند چون رو آوردهاند بترك منی وغفلت ولو تأملت فيه قليلا لعرفت وجوه القبح فيه كثيراً باخواجه مجدالدين رمزی چند كفته ام هم مسموع دارد والسلام

الله مفتح الابواب

داعیۀخيرات وحسنات ملكالامرا الناصر الدين الله صاحب الدولتين سعيد السعادتين العروة الوثقى والركن الاعلى غياث الاسلام مغيث المسلمين قتلغ الغ دينداز خاص بروانه بك ادام الله علوه از آفت ملال وسآمت كه سدراه مطيعانست مصون ومحروس باذ سلام وخدمت على التجديد والترديد والتكاثر والتواتر مطالعه فرمايد آرزومندی غاية الحدود فرمايد شناختداعی

مخلص چندانك جهد می كندكه جناب همایون را از مكاتبات و مراسلات زحمت ندهد ذوی الحاجات منهلی ومشربی دیكر ندارند جز آن مآء عین الحیات و كوثر السعادات چپ و راست می نكرند ملاذی ومخلصی دیكر ازدست فقر وفاقهٔ روزكار نمی یابند الا منهل ومشرب مباركه اقصی الدهور والاعوام مستدام باد [المشرب العذب كثیر الزحام] و مزرع الدهر رهین الرهام] دل درویشان را نمی توان شكستن [فاما الیتیم فلا تقهر واماالسائل فلا تنهر] قال الجدار للوتد لم تشقنی قال انظر الی من یدقنی] بی اختیار زحمت بیابی داده می شودامیدست ازمكارم اخلاق كه عفو فرماید ازین ابرام بسیار تا حق جل جلاله دعوات و حاجات شمارا و دوستان شمارا و بندكان شمارا بی توقف و انتظار مستجاب كرداند [كما تدین تدان] آرندهٔ تحیت فرزند مخلص حمیدالدین وفقه‌الله بیمن همت شما درزی صالحان آمده‌است وترك رعونت وجوانی كرده وظاهرتن‌را از شهوات ورعونات پاك كرده‌كه آن دردست اونبود تاحق تعالی دلرا نیز مبدل كرداند و روی بدان عالم كند ظاهراً و باطنا [قال النبی علیه السلام هذا عدلی فیما املك فاعف عنی فیما لا املك] خانقاهی كه ازان جداوست نصرةالدین رحمةالله محلولست والصوفی اولی بخرقته توقعست از مكارم اخلاق پادشانهٔ شما كه پادشاهی وبخشش فرمایند وآن كوشهرا بشیخ حمیدالدین تفویض فرمایند تا محرض بوده باشند اورا برمزید اكتساب علم وعمل تقرباً ولا تبعداً رغباً ولا تنفراً و معلوم باشدكه ایشان‌را بر داعی حق خدمت بسیارست منت دار خواهم بودن وچنان دانم كه در حق داعی كرده‌است خاص علی التجدید آن احسان بحمدالله از عنوان نامه باز كرده علی التمام فهم كنند واز فهرست كتابی‌را الی آخره الحمد لله علی الفراسة الالٓهیه [اللهم زد ولا تنقص قال الله تعالی [وسنزید الشاكرین] وازین طرف بملك المشایخ جنید الزمان امین القلوب قدوة الحقایق و الارواح حسام الحق والدین ادام الله بركته سلام ودعا می رساند والسلام.

٦

---

(٦٧)

الله مفتح الابواب

مفخر الصدور مونس الفقرا قدوة الأخیار ادام الله علوه سلام وتحیت مطالعه فرماید وبمشرفه عزیز داعی را مستبشر دانند [یقول الله تعالی لعبد انعم علیه ماذا صنعت فیما اسبغت علیك من النعمة فیقول یارب شكرتك وحمدتك یعنی شكرتك بمالی و بنفسی وبلسانی وبقلبی وغیرها فیقول الله تعالی لم تشكرنی اذا لم تشكر لمن اجریتها علی یده یعنی لم تشكر لمن اجریت تلك النعمة علی یده] صدق رسول الله فیما اخبرنا عن الله چون حق جل جلاله آن موفق‌را واسطه ساخت تانعمت حق‌را بتو

رساند واجب آید شکر او کردن چنانك جسم ترا خد آفرید ولیکن چون مادر وپدر ترا واسطه ساخت تا بواسطهٔ مرافقت ایشان در تربیت تو آن نعمت تن برتو موفر شد شکر ایشان واجب شدکه [ان اشکرلی ولوالدیك] همچنین چون نعمت علم بر تورسید آن معلم که حق اورا واسطه کرد هم شکر او واجب شد چنانك آورده اندکه بعضی رهبانان پیش بزرکی که معتقد ایشان بود شکایت کردندکه ما از صحابهٔ رسول صلی‌الله علیه وسلم رنج وفاقه بیش می‌کشیم واز شهوات دورتریم آنچ ایشان می یابند از کرامات ما نمی یابیم سبب چیست آن بزرك جواب دادکه آن خدا شناسی وزهد شناسی ورهبانیت وانقطاع از دنیا وامثال این همه موروث انبیاست وارشاد ایشانست که بی ارشاد ایشان هیچ کس‌را بخدا شناسی وسیرت وطریقت الی الله تعالی معلوم نبود چون موروث ایشانست شما پشت با ایشان کرده ایدکه این نعمت ازیشان یافتید کفتندکه ما انبیای متقدم را مقریم وشما کریم کفت چون ایشان نفس واحده‌اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانك غسل اعضا ووضو درحق فایدهٔ یك چیزند اکر یك عضورا نشویی شستن آن اعضای دیکر سود ندارد وچون انبیا یکدیکر را مقرند وکواهی می‌دهند بر صحت همدیکر چون یکی‌را تکذیب کردی همه‌را تکذیب کردی و بحقیقت آن یك نورست‌که در روزن هر خانهٔ از خانهای اجسام انبیا تافته‌است از یك خورشید چون صد یك نور ازان نورها درین خانهٔ معیشت شدی ومنکر او شدی خفا شیٔ تو ثابت شد منکر باشی ونظیر این آن باشدکه خفا شی کویدکه من بآفتاب پارینه مقرم بااو ضد نیستم اکرچه بآفتاب امروزینه ضدم کوید این پارینه و امروزینه دونیست ولیکن پارینه از امتحان تو دورست وهمچنین مارخاکی کویدکه من ماهیٔ آن آبم‌که پارسال درجوی رفت بااین آب آشنا نیستم کویند این آب همانست اما آن آب‌که غیرست در زعم تو امتحان کنندهٔ روزکار تو نیست [ولاتم بیانه ابداً ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات [یفجرونها تفجیراً] باد

---

(٦٨)

الله مفتح الابواب

[قال النبي صلى الله عليه وسلم لايخلون رجل بامرأة لايحل له فان ثالثهما الشيطان من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يقفن مواقف التهم من باشر خيراً او شراً في جنح ليل في بيت مظلم جعل الله ذلك عليه بالنهار رداءً وشعاراً يعرف به يؤيده قوله تعالى سنسمه على الخرطوم يعنى يجعل الخير والشر علامته على انفه يراه كل احد] فرزند عزیز فلان الدین خلصه‌الله عن ایدی الشیاطین نداندکه درین روزکار کنج خلوت محشر کدهٔ شیاطین است شیران‌را بیم باشد درین زمان ازیاران صالح منقطع

شدن و بکنج نشستن بیم شیران‌را هم‌نشاید‌که آن نقصان شیری فتنهٔ دوست که این بدر کوش
زده‌است از خیر وشر عالم اما دهان بکوشم نمی نهند وبانك می‌زنند والله الطالب الغالب‌که درین
مدت چیزها می‌کویند ازان فرزند‌که اکر در خواب دید می خواب برخود حرام کردمی اکر
ممکن بودی سفر کردمی آخرکه کفت آن نافست صد هزار مضرت دروست والله جز عدو نکفت
چند کرت نصیحت کرده شد وآن فرزند آن‌را تأویلها کرد وزیر بساط نهاد و فریب نفس‌را هیچ
تأویل نکرد چنانك آن شخص بر پیغامبریٔ موسی چندان خیال واشکال وتأویل اندیشه کرد
وبر خداییٔ کوساله هیچ تأویل نیندیشید بدست این پدر دعوتیست و دعایی است بحق انك
[قوا انفسکم واهلیکم ناراً وانذر عشیرتك الا قربین] دعا خوذ کارمنست ودعوت اینست که می‌کویم
یکباره ودوباره نوح وار [ارکب معنا ولا تکن مع‌الکافرین] ان‌شاء‌الله نکویی [ساوی الی جبل
یعصمنی من‌الماء] زیرا [لا عاصم‌الیوم من امر الله الا من رحم] یعنی پناه بندهٔ مرحوم کیر وملازم
آن مرحوم باش و اکر نی هرجا روی زخم خوری بر جوانی چه غره شوی آخر برادرت بس ازتو
کوچك تربود ای دریغا اورا دستوری بودی تلاتو حال خود بکفتی الله الله در یابد وان حجره را
ویران کند روی بر نمی‌تابد‌که در روی کسی نصیحت کنم دهان برست امکان کفتن نی دل برست
امکان نبشتن آن نیست آخر از روان آن شاه بترس واز روان آن سلطان شرم دار خانهٔ که چو
بیت الحرام نیك نام بود و انکشت نما بود نزدیکست چون کاروانسرای ضیا مشهور شود والله وبالله‌که
روح او چون شیر می‌غرد وبا خبرست از قلیل وکثیر آنچ می‌رود یمکن‌که برسرت فرودآید سوکند
مخور ومنکر مشو وحالهارا باز کونه مکو [وقلبوا لك الامور] که آن منکر شدن یکی کناه دیکرست
آدم وار [ربنا ظلمنا] آغاز کن ابلیس وار حجت مکو اکر حالت آدمیت خوشتر می آید‌الله الله
کریبان مردی بکیرذ و خودرا زیر شیاطین سست نیفکند [وفقه الله و قواه وایده بنصره] الله الله
ملازمت کند بصحبت سیخ الشیوخ امام الوقت حسام الدین اکر ازمن حجابی هست یا من موضع
معین نیستم الله الله الله دشمنان را شاذ نکند

زین‌حال چو‌بشنود عدو شادشود   از بهر خدا چو شاذی اوست مکن
جهان آن به‌که عاقل تلخ کیرد   که شیرین زندکانی تلخ میرد

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اطال الله بقا قاضى القضاة ناشر العدل والحسنات الصدر الذى استحق الصدر بسمة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر بقية السلف استاذ الخلف مفتى الفريقين امام المذهبين الاجل الكبير العالم النحرير البدر المنير عز الحق والدين علاء الاسلام والمسلمين علم الهدى واليقين ادام الله علوه ويسر له اليسرى وجنبه عن العسرى ولازال السعد له خادما والاقبال ببابه ملازماً كلاه والله ورعاه ومن الخير لا اخلاه سلام وخدمت ازين داعى مخلص الذاكر الشاكر مطالعه فرمايد آرزومندى بملاقات ومواخات ذات شريف مفيض الفوائد والنوادر متجاوز الحد شناسد جمع الله بيننا على بساط الصدق [اخواناً على سرر متقابلين] آمين يارب العالمين.

خيالك فى عينى واسمك فى فمى ... و ذكرك فى قلبى الى اين اكتب
من و تو كرد آدمى را دو ... بى من و تو تو من بذى من تو
كى بود مازما جدا مانده ... من و تو رفته و خدا مانده
[كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم] ... الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا

اى روحهاى پاك درين تو دهاى خاك
تا كى چو خس اهل سقر مستقر كنيد
ديرست تا دمامهٔ محشر همى زنند
اى زنده زادكان سر ازين خاك بركنيد

عندى جمل من اشتياق وفصول ... لايمكن شرحها بكتب ورسول
بل انتظر الزمان والحال يحول ... ان يجمع بيننا فتصغى و اقول

تصغى واقول تفسير يجمع بيننا است كه چون جمع شوند بشرط عين جمع شدن كشف كندا حوال را بى واسطهٔ قول ظاهر واكر بعضى احوال نامكشوف بماند ومحتاج بيان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقهٔ قائم باشد زيرا تفرقه ازروى مكان نيست كه روح مكانى نيست تفرقه از توسط حجب است جمع آنكاه باشند كه حجب تمام بر خيزد اين بر خاطر اشرف مكشوف باشد تطويل حاجت نيست العاقل يكفيه الاشاره لانه يتكلم و نسيه لا للتفهيم وحده بل لالتذاذه واعتذار وجه بدل المحبوب ظاهراً و باطناً اعلام مى رود كه فرزند عزيز طالب الحق فخر الدين دامت سعادته از دعا كويان وثنا كويان آن حضرتست شب وروز تحصيل درس عشق و تنبه تقوى ووجيز قناعت ووسيط قوت القلوب وبسيط معرفت و جامع الكبير مقعد صدق مشغولست ودر اصول اصول خوض

می نماید وطلب عبور از علوم ووصول بمعلوم وهو الحق تعالی همت فرمهمت دارد خواهر او مرحومه بدان طرف نقل کرده است غفرالله لها ترکهٔ که هست آن به که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بمعنی اختها صدقهٔ متوفا باشد واولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه چنین دو رحم که صلهٔ رحم دینی بجای می آرد علی اتم الوجوه و دراحیای نفس خود سعی می کندکه بحقیقت احیای همه خلایقست که [ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً] فرزند مخلص صدرالدین دامت سعادته می رسد بحکم وکالت توقعست برقانون لطف وکهتر نوازی وخیر کستری مخدومانه وپدرانه عنایت فرماید تاحق بمستحق رسد وروان آن متوفاة شادمان شود وذخیرهٔ آن روز باشدکه یحتاج الناس الی ما قدموا لانفسهم من خیر وحدیث [عدل ساعة خیر من عباده ستین سنة] از وظاهر شود ومکشوف و محسوس گرددکه [یوم تبلی السرائر] لطفهایی که فرموده است پیش ازین ومی فرماید از حفظ الغیب وستر العیب وعلینا شکره وعلی الله جزاؤه وجزاه الله احسن ماجزا به محسناً [ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً]

شعر

اکرام اهل الهوی من الکرم	و امة العشق اضعف الامم
والسلام علیکم وعلی من حوالکم	[ومن حل یوماً بوادیکم] وعلی اهل نادیکم

[وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا] جاوید مغیث خلایق ومبین حقایق باد آمین یارب العالمین.

---

(۷۰)

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات وصلوات و صدقات امیر سپهسالار اجل کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور مجاهد مرابط مثاغر اسد الوغا مقدم الجیوش مخلص الملوك والسلاطین سعدالدولة والدین ادام الله علوه و اقباله وحقق آماله وایده بروح منه بحضرت ولی الحسنات مجیب الدعوات قاضی الحاجات مقبول باد اولیا منصور و اعدا مقهور وعزیز ترین اولیا عقل ناصحست ودشمن ترین اعدا نفس اماره است .

[جان می برد بحضرت حوران کلشنم	تن می کشد بخدمت کودان کلخنم
عیسیست جان پاك وخرست این تن پلید	پیکار خر هماره بعیسی بر افکنم
تا لاز جرم همی زند این طاس روزکار	برسینه زخمهای پیاپی چو هاوانم]

جنك آن‌را که نفس اماره‌را که عدو دین ودولت ماست وراه زن دنیا وآخرت تابصمصـام خیرات وطاعات برد تا غازی باشـد ومجاهد نویسـند لقب او نه در دیوان دنیا بلك برساق عرش ایده الله وتقبل حسناته و وفقه بشکره [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشـکور] ازین طرف سلام ودعا قبول فرماید آرزومندی بادراك حقایق اکرچه رؤیت قرب العهدست لیك روح بدان ملاقات قانع نیست

[أعانقهـا والنفس بعد عشـيقة　　　اليهـا و هل بعد الضـاق تدانی]

ملاقات وموافات باسرع الازمان وایمن الاوقات واسـعد الحالات میسر و مهیا باذ آمین یارب العالمین حامل تذکره سید اجل حسیب نسیب شرف الملة والدین ادام‌الله شرفه مستقبل خدمتست واحسان و اکرام امیری درحق جملهٔ اهل خیر فایض ومشهورست لا سیما درحق سادات اعزه ضاعف‌الله عزهم توقع‌است از انعام عام واکرام رام ودرویش پروری وفضل کستری آن عزیزکه سید اجل ازان جناب عالی شـاکر وذاکر باز کردد چنانك فقرا و صلحا واومید واران دیکر از خدمتش شاکر ومثنی بازمی‌کردند تا ثواب جزیل حاصل آید وبر احسانهای پیشین منضم کردد دائم مقصد رجال ومحط رحال باذ قال‌النبي صلی‌الله علیه وسلم [الحق عیال الله فخیرالناس انفعهم لعیاله] والسلام

---

(۷۱)

الله مفتح الابواب

اطال الله بقا قاضی القضـاة الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق علم الهدی معدن العلم والتقی بقیة السلف استاذ الخلف عزالملة والدین شرف الاسـلام والمسلمین ناصح الملوك والسلاطین ادام الله علوه للدین وحیاطته للحق ورعایته للمظلوم و اعانته ادامه الله علی‌المکارم وایده وبسط بکل خیر یده وعمرو زین الدنیا واهلها بافضـاله بحق محمد وآله سلام وتحیت مطالعه فرماید واشتیاق الی رؤیته التی هی روضـة الآمال و نزهة الابصـار و مخجل الاقمار تقربلقـائه العیون ویسر به المحزون اذ جعله الله للسرور نظاماً وللنعمة تماماً لاوحشـة مع مقابلتها ولا انس مع مفـارقتها غالب داند باری تعالی ملاقات‌را سببی سازد خفیف انه سمیع لطیف زحمتی‌که دادیم لطفها فرمود یتکافاه الله ما کافی به محسنا علی احسـانه فان یجزیه منی اوسع لمؤنته والله لمین علی صالح النیة والعمل والمکافی للحسنة بسبع مائة و زیادة بعشرة واکثرها لا نهایة له اعلام می رود که جماعت خویشان فرزند عزیز مخلص فخرالدین ایده الله بعونه جهت شـح نفس وسحر دنیا که [الدنیـا اسحر من هاروت وماروت] مانع خیر شدند تا آنچ حق باشد تمام بمستحق نرسد خاصـه چنین مستحق‌که همرا فدای راه حق

می کند [احصروا فی سبیل الله] وحیل وبهانها بیرون می آورندکه ماشفقت می کنیم [وقلبوا لك الامور لیلبسوا علی الناس والله احق ان یخشاه] توقع از کمال لطف واحسان وعنایت ومخدومی آن بزرك آنست که جهد فرماید تا آن بمستحق برسد وبکفایت ودانستن شریف خود مانعان را دفع کند تااین داعی منت باشد وبر احسانهای اولین مزید باشدکه [اتمام المعروف خیر من ابتدائه] احسان بر مثال هلالست اکرچه لطیف و مبارك وشادی افزاست اما چون بتمام رسد وبدر شود عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت باتمام آن ایده الله ووفقه وهو ولی التوفیق الله الله که درین خیر بر منوال وعادت صلابت دین ونصرت حق [ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم] که صفت خلقی وجبلی اوست بر رسته نه بر بسته [لیس التکحل فی العینین کالکحل] آن مهم را کفایت فرماید [ذخیرت یوم المعاد] ان شاءالله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص ومصلح خطوب عوام ومغیث مظلوم ومربی مغشوم باد آمین یارب العالمین.

---

(۷۲)

الله مفتح الابواب

روح مبارك خواجهٔ جهان کریزان ازین جهان وآرزومند ومشتاق آن جهان بجانب بی جانب منزه ازجوانب وارکان هرساعت نکران ومناجات کنندهٔ پنهان از میانهٔ دل وجان که مارا بخود رهنمای ازین بیابان وساحل خلاصی رسان ازموجهای این طوفان وحق جواب میفرمایدکه پیوسته خلاص جهانیان درهرروزکاری بار بسته بوده است بیکی از خواص بندکان تاخلق در آن باشند نکران نکرند بآسمان که درآسمان باز نشود بهرخیرفکری حیران بلك رضای ولی خدا بجو وفارغ باش ازکیوان که میفرماید رسول صادق سلطان صادقان علیه صلوات الرحمن چو درمانید ای امت مؤمنان درآخرالزمان حیران وسرکردان رضای من بجوید از بندهٔ خاص من که برید بروکمان بکمان روشن نی چون کمان تاریکان چنانك در طوفان نوح علیه السلام هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خنك جان نوحیان ورسول می فرماید علیه السلام که ای امت بهر روزکاری طوفانیست ونوحی وقطبی آن زمان که خلیفهٔ وقتست کشتیٔ نوحست درآن زمان هرکه کرفت اورا دامان رست از طوفان واین کلمات بیانست ونشان بخواجهٔ جهان ادام الله علوه علی مرالزمان جزای آن احسانهای وافرکه فرمود آن ولی الاحسان محسنان که [هل جزاء الاحسان الا الاحسان] ای فخر نیکوکاران بشنو کواهیٔ بی غرضان وبرخوان نامهٔ بی علتان وآبرا چون میرا نی روان مرآن درشورستان ودر زمین سنکستان بلك آن خدمت را بکن بزنده دلان که می فرماید درشان

ایشان [والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه] وایشان را بشناس ازبی‌خبران اگرچه باشندباخرقه وطیلسان ندارندنورجان وحکمت‌لسان بسی خرقه ودستار وطیلسان‌که چون بچشم معنی‌نکری درمیان آتش‌دوزخست سوزان [ان الله لاینظر الی صورکم] کویان آخرکافران درهر دوری ناجوانمردی می‌کردند درحق‌پیغامبران وجوانمردی می‌کردند درحق‌بیکانکان سنك‌را درکنار دستار چهمی بستند وکوهر را بسنك می‌شکستند دور از دوستان شما لاجرم قبول نیامد صدقهای ایشان [وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله ورسوله] وآنهارا که چشم روشن کردانیدکه اکر بکرك وسك استخوان اندازند دانندکه بکرك وسك می دهند واکر بیوسف صدیق ولی حق نواله دهند دانندکه بیوسف می‌دهند اکرچه هر دو درکارست ولیکن تمیز دارند بخواستم‌که زحمت دهم‌درین خیر از غایت خجالت ابرامهای سابق باز حق تعالی چون می خواهدکه این خیر خطیر بمعاونت وجد وجهد زبان وضمیر وقدم ودم قفل کشای همایون را عالم آرای شما باشدکه [الطیبات للطیبین] بدان آوردکه زحمت باز بخدمت شما آریم‌که مرسوم ومعهود ومألوف زحمتهای سابق مابوده اید [قد رجع الحق الی اهله والحمد لله علی فضله] اتمام چنین خیرات‌کار شما اکنون داعی چه کویدکه ضمیر ودرون مبارك شما خود ازجانب داعی می کوید ومی شود اما چون نیت نیکوکردی مکر دان نانی‌که بچنین درویش داذی باز مستان دونم مکن‌که آن درویش نان بسیار یابد ولیکن تو چنان درویش نیابی تاسبب دوام دولت سلطان ما سلطان صافی جان فخر سلطانان مهدی آخر زمان صاحب طالع عنایت یزدان ونظر مردان ضاعف‌الله دولته کردد انشاالله تعالی وسلم تسلیماً دائماً کثیراً

---

(۷۳)

الله مفتح الابواب

مصور رای عالی افتخار الصدور والأیامن صدر معظم دستور مکرم ملك الوزرا معین الحق الجلیل الاصیل تاج‌الدولة والدین عضدالاسلام والمسلمین ادام الله علوه وضاعف اقباله وایده بروح منه بعد از وظائف سلام وتحیت عذر ابرامها خواسته می‌شود [الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً] هرك درجان اواز حقیقت اسلام بهرها شد میان خلق غریب باشد وخلق بااو درنیا میزد وبیکانه وارزیند چنانك انبیا و اولیارا قصد کشتن می کردند وتهمتهای نهادند واز شهرها بیرون می‌کردند چنانك حق تعالی حکایت می کند [فریقاً کذبتم وفریقاً تقتلون] تا آنکه‌که نصرت خدا برسید وچنانك جانوران خشکی باجانوران دریا اکرچه قبیلهٔ او باشند وهمشهریٔ او نیامیزند چنانك‌ابراهیم

فرمود پدررا و خویشانرا چون بیگانگی ایشان بدید [انا بریء منکم] مگر هم بادغریبی که اورا هم ازان شقهٔ لباسی باشد وازان آتش داغی چون ازین غریب نفس غریبانه بشنود جنسیتٔ وهم شهری درجوش اید خویشی پیدا شود [انما المؤمنون اخوة وکل غریب للغریب نسیب] نیاز واخلاص شما نادره وغریب است وبر شما پوشیده نباشد که این داعی آنچ نماید ونمودار استحقاق فخر المشایخ ادام الله برکته بیغرض وبی علتست و بتقلید وبقیاس نیست که ضیاء الدین مرحوم اگرچه هرکسی بمقام خود نیکوست ازکجا تا بکجا صد سال مجاهده کشیدی کرد ایشان درنیافتی چونست که اورا آنچ داشت بسیار نبود ازان همه این دومقام التماس رفت دشمنان وصاحب غرضان کور دل وکور دیدهٔ بی تمیز راه زنی کنندکه این دو بسیارست بالله وتالله که غرض داعی صلاح ملك و ملتست و درین رقعه بیش ازین شرح برنمی تابد املست که ازبرای زاد آخرت ودستگیریٔ روز درماندگی که درین خیر خطیر معاونت فرماید ووصیت حاجت نیست

[استاذ تو عشق است چو آنجا برسی اوخود بزبان حال گوید چون کن

دانم که تو گوهر زخمی بشناسی تو باز سپید ازمگسی بشناسی]

اگرچه هر آهنیرا قیمتی هست واز فائده خالی نیست واما عقل داند چند غصها ومجاهدها وروزکارها باید تا آهنی آینهٔ کائنات شود ودستگیر عالم گردد [قلم اینجا رسید سر بشکست] جاوید موفق باد والسلام.

---

(٧٤)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال مجلس عالی ملك الوزرا آصف الزمان عمدة السلطنه اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین باسط العدل فی‌العالمین منشیٔ الخیرات والکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه وخلد دولته ولازال السعدله خادماً والاقبال لرکابه ملازماً مستدام ومخلد ورفیع الدرجات هر روز بر تقادم ادوار وتجدد اطوار اسباب رفعت ومکانت ممهد تر ومشید تر داراذ انه مجیب الدعا سلام وخدمت ازین داعی مخلص وهوا خواه صادق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای غرهٔ همایون و زیارت مغتنمش غالب وباعث داند وچون فرط رغبت ومیل همت عالی لازال عالیاً پیوسته نگرانست بسوی محتاجان ومستحقان ومظلومان خاصه اهل تقوی واهل دین که خلاصهٔ وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر ومصارف احسان بررأی عالی داشتن تا بحسن سعی ملك‌الوزرا اب درجوی خیرات پیوسته روان باشد و زمین مزرعهٔ آخرت بآب طاعت واحسان سیراب گردد

درین احوال فخرالمشایخ والابدال ابا یزید العصر جنید الزمان اوحد الرجال حسام الدین ادام الله برکته پوشیده نباشد که روزکار عزیز او مستغرق خلوات ومراقباتست ولاشك که اسباب دنیا درخلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق اولیای خودرا از خزانهٔ خاص خود روزی رساند باکمال قدرت یا حوالهٔ ارزاق ایشان بخلق باشد از برای ابتلا وامتحان خلق است که می‌فرماید از زبان عیسی علیه السلام [من انصاری الی الله] حق تعالی قادر بود بر نصرت او از خلق نصرت خواستن جهت رحمت خلق است و همچنین مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم می‌فرماید [حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین] و می‌فرماید [ان تنصر والله ینصرکم] ازبرای رحمت خلق که هرکس را میسر نشود همراز حق بودن الا اکر خواهند که باحق تعالی دوستی کنند بااولیای حق دوستی کنند وایشان را یاری دهند بمال ونفس وآنچ ممکن باشد وایشان را همچون دیکران نپندارند اکرچه [اندرین راه چو طاوس بکارست مکس] هیچ صاحب تمیزی برابر ندارد طاوس ومکس را می‌فرماید که غنیمت دارید این طائفهٔ غریب نادررا تا روزی که دولت ایشان درآید وآن روزکار بمراد ایشان باشد شمارا دستکیر شوند وحسرت نخورند ونکویند [مالنا من شفیع ولاصدیق حمیم] که آن روز هیچ دوست دوستی را دست نکیرد الا آنکس را که با اولیاء حق دستی کرده باشد که [الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالا المتقین] اکر درین عصر کسی جز ملك الوزرا ضاعف الله علوه بودی که برعظام خیرات موفق بوذی این زحمت بر رحمت هم بذان حضرت داده نشدی آنچ حالی خالی شداست مسکنیست که شیخ صدرالدین دامت برکته از انجا نقل کرده‌است اکر ارزانی فرماید عظیم بموقع باشد وبرین داعی منتها باشد وبرخلقهٔ اهل خیرکه ملازم دعااند جاوید مسند خیرات ومصدر سعادت‌باد والسلام

﴿ ۷۵ ﴾

الله مفتح الابواب

منجح مقاصد ومرادات وحصول مرام وامنیات وکفایت خطوب ومهمات دینی ومالی‌خالی ومالی ذات مطهر عالی همت همایون طلعت مسعود

بیت :

حدیقه العدل سدرة الکرم   رضیع المجد مصدر الشرف

غائص بحرالدرتریاق سم الضر اعز ارکان المجد که ربیع‌جنان‌السلطنه نور الدولة‌المنصوره فرح‌القلوب المحضوره صبح‌الجلال قبلة الاقبال فلان الدوله والدین ادام‌الله علوه فی‌حدایق‌السرور والنعم باقصای

غایات واعظم نهایات رسیده باذ سلامی که آثار آن بهیچ ریب المنون مندرس نشود و تحیتی که
کمال آن بسنین وقرون منطمس نکردد از خلاصات مودت قدیم ورقایق محبت مقیم که جنانِ
حقایق ارواح مؤمنان پیش از دارکاه قوالب بسیصد هزار سال عاقد علی‌الاطلاق جل وعلا
عقد بسته است که [الف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الارض جمیعاًماالفت بین قلوبهم] هر صباحی
علی‌الدوام رسانیده می‌آید وبذان نظر مودت که بخاشاك عوارض بخشم وغضب آلوده نکردد
وبطوارق جفا نابوذه نشود درخیال مشرف خصال آن وجود مبارك نکرانست از آینهٔ
ضمیر باری تعالی نتایج این سلام ومحبت واتحاد وصلت ظاهر مخفی را هر روز برضمیر اشرف لازال
مشرفا شاذی افزای ترداراذ [انه روف بالعباد] می‌خواستم که آینهٔ مودت هر چند کاهی ازغبار
نسیان پاك می‌کنم تحیتی ومراسلهٔ بهانه می‌جستم تا حامل خدمت‌که از هوا خواهان آن‌حضرتست
وازممنونان منت آن کرمست التماسها دارد وشفاعتها کرفت داعیٔ مخلص را بنبشتن این چند کلمه
مهر آمیز بر امیذ آنك نظر عنایت ونیتها که آن ولی الانعام والتربیه دام علوه درحاجات او
موظف داشته‌است امروز بیفزاید که آن نظر عنایت را از نظر مشتری بفال نیك مقرونتر
یافته‌است واز غرهٔ عید اکبر مبارکتر آزموده‌است توقعست که بآنچ امید اوست مسرور وشاذمان
بر کردد چنانك چندین خلایق بنجح حاجات مختلف ازان حضرت شاکر وذاکرند امیدست که
سبب مزید نور دین ودولت کردد وتضاعف اقبال وسعادت   آمین یا رب العالمین

---

(۷٦)

الله مفتح الابواب

ابواب خیرات ملك الامرا سیدالخواص مغیث الخلایق زکی‌الحقایق محی‌العدل وافر الفضل
نادرة الزمان زعیم الامن والامان شریف الذکر دقیق الفکر الحسیب النسیب الجمیل الاصیل الغ
اعظم پروانه بك ادام الله علوه وکبت حاسده وعدوه کشاده وافزون باد سلام و دعا وآرزومندی
مطالعه فرماید وتعطش بلقای خوش سیمای عالم آرای شاذی افزای همایونش غالب داند [اللهم
اجعلنا علی سرر متقابلین] اکرچه صورت بمقصرست درادراك خدمت امابصفت مودت و محبت
وهوا خواهی متصلست و لیس التزاور بقرب المکان بل التزاور بقرب الجنان قال الشاعر
[فقلت و ما نفعی بقرب دیاره   اذا لم یکن بین‌القلوب قریب   وقال سلام علی‌الغائب الحاضر]
پیوسته آوازه وصیت خیرات وصدقات اعظم پروانه بك علی‌العموم می‌رسید الی خلق الله بسدسبل
الافات وعلی‌الخصوص ببذل الصدقات الی اولی الحاجات این داعی را پیوسته آن آرزو و تمنا

بوده‌است که خیر شما بمصارف شریفه بزرك منفعت خطیرمنزلت مصروف باشد که آنست لایق همت عالی [هرك از نسب بلند زاید اورا سخن بلند باید] تا زرع خیرات شما بمخبرالمزارع کاشته شود وریعهای عجب بر دهد عنایت وبذل ومعاونت دراخراجات شیخ اجل اورع اروع عارف بحق امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین ادام الله برکته تا بر متن سالفه منضم کردد که [علامة قبول الخیرات اعادتها] اکر این کلمات دلپذیر آید بر خاطر نقاد وقادش لازال منوراً ومطلعاً علی الاشیاء کماهی احسان ونثار دریغ ندارد که هنکام شفقت‌است وزمان رقتست [ماتشاؤن الا ان یشاء الله رب‌العالمین هوا هل التقوی واهل المغفرة] جاوید محس باد والسلام

---

(۷۷)

الله مفتح الابواب

کل خندان که نخندد چه کند علم از مشك نبندد چه کند

آن‌را که خدای تعالی اختیار کردد وخلعت صفت کرم خود درو پوشیده وتاج [ولقد اخترنا هم علی علم علی‌العالمین] بر فرق او نهاده ادام الله فی‌العالمین ظله او بنده نوازی وکهتر پروری نکند صد باز کواه کرفتم خلق را وخالق را که هرچه آن مخدوم اندیشه کند منتهای اندیشهٔ منست وهرچه بفرماید وخطاب کند خلاصهٔ خطابات من حق آرزوهای روح مارا چون خواست که دوا کند صورت مبارکش را مصورکرد هرچ آرزوی جان ماباشد لاشك درخطاب و اشارات مخدوم حسام الدین لازال مخدوماً لامع باشد اکر آن مراد برآید بظاهر واکر بر نیاید بهاءالدین را واصول اورا آن شرف وعزت بس کند که معاونت وشفقت آن خاطر آفتاب صفت یاری او کند هرچه شما فرمایند هرکه کوید که مولانا نکفته‌است چلبی می‌کوید غرامت دارد [

از هر دو کون کوشهٔ خلوت کزیدهٔ بیرون ز کفر ودین ره دیکر کرفتهٔ

زان چشمهٔ حیات که در کوی دوست بود تاروز حشر ملك سکندر کرفتهٔ

کرشکر شوم شکر تو نتوانم کفت ورعذر شوم عذر تو نتوانم خواست]

بعد از هزاران سلام وشکر وشکرانه مطالعهٔ فرمایند وآرزومندی بروز افزونست وبدعای سعادت وخیر مشغول می‌باشم آن دولت که پناه طالبان ومقصران عصرست ومدد مدد خواهانست و از کمال مرحمت مالامالست وبد برداری وتقصیرپذیری وعذر وشفاعت اندیشی وآن مروّت لایعلم الاالله از عالم منقطع مباذ آمین وان حرز اعظم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ ومحرز باذ آمین یارب‌العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما بخواهید والسلام

الله مفتح الابواب

سایهٔ عدل واحسان خدایکان عالم عظم الله سلطانه وابد برهانه ولازالت الملوک منخرطین فی سلك خدمه والایام سایرةً تحت ظل علمه برسرعالمیان سالهای بی‌پایان کسترده باذ بررأی معلای خدایکان عالم عظم‌الله دولته عرض‌داشته می‌شود حال بندهٔ کمینه که داماذ شیخ المشایخ ابایزیدالعصر جنید الزمان امین‌القلوب حسام الحق والدین ادام الله برکته که امروز آرام دل و روشنی چشم این بذرست برای خدایکان عالم سید السلاطین خلدالله دولته پوشیده‌نیست که سیدالمشایخ چندین کرت عزیمت سسفرکرد این داعی بهزارلابه مانع شد این بذر نخواست که این خطهٔ مملکت خدایکان عالم عظم‌الله دولته از وجود یکانهٔ واز چنین همتی و دعایی خالی ماندکه شاهان نامدار ربانی بجان جسته اندکه درممالك ایشان از خواص حق مقیم باشد وآن را به از خزینه ولشکرهای قاهر دانسته‌اند وخدایکان عالم بحمدالله بدان اعتقاد آراسته‌است که طالب دل اهل دلان باشد اکنون چند بار از والیٔ وقت نمودندکه کمینهٔ بندکان را رنجاند وقصد وتعدی می‌کند وآن آزاری سیدالمشایخ وبدل این بذر مخلص می‌رسد تصدیع وابرام از حضرت معلای خدایکانی خلدالله ملکه دور می‌داشتم اما چوازحد برفت وعنایت پادشاهانهٔ خدایکان عالم برهمه اهل خیر و درویشان را بجست خاصه بدین بذر چشم دارم که باشارت خدایکان جهان پناه سکندر زمان خلدالله ملکه ظلم این والی وتعدی او وازین کمینهٔ بندکان دفع شود تا بفراغت خاطر ایمن چون کبوتران کعبه بدعای دولت قاهره مشغول باشد والسلام المفتخر بدعائه محمد بن محمد بن الحسین البلخی

الله مفتح الابواب

ثمرات خیرات وخیراندیشی ومظلوم نوازی ودرویش پروری وبلند همتی وعاقبت بینی امیراجل ولی‌النعم فرشته اخلاق ملك صفت مغیث الاسلام فخر الانعام مختص الملوک والسلاطین شمس الدولة والدین ادام الله علوه وکبت عدوه درونجزا موفور وبی‌نهایت باد [وان تك حسنةً یضاعفها] لها منصور واعداش مقهور وباری تعالی وتقدس راضی وراعی بمحمد وآله سلام ودعا از این داعی نیکخواه قبول فرماید وپرسان و جویان وشکرکویان‌خود داند آن کوهر استعداد وحسن ادب ولطف ادراك مبارکش هیچ از پیش نظام نمی‌رود وچون بمصالح مشغولند نمی‌توانم ابرام‌دادن ان‌شاالله که آن وصال بی‌صداع بی‌انقطاع که خلاصهٔ طلب همه طالبان است میسرکردد [اخواناً

علی سرر متقابلین] لطفها فرمودست فرزند عزیز حسیب نسیب پاك کوهر صدرالدین دامت سعادته شکرها کفت امید دارم که تمام فرمایند که ابتدای خیرنیکوست الاتمام کردنش خوذ حدی ندارد ماه‌نو اکرچه خوبست وزیبا وانکشت‌نما الا تمامش خوذ چیز دیکرست ومعلوم رأی عالیست تعلق این داعی بسید المشایخ والابدال امین القلوب جنیدالزمان حسام الدین ادام الله برکته وتعلق فخرالمشایخ بحضرت ذوالجلال تعالی خوذ صدهزار چندانست که دربیان ودرقلم نیاید توقعست که چنانك همکان شاکرند فرزند صدرالدین شاکر بازکردد واین خیر را ازخیرات دیکر نشمرد خدای داندکه آن عزیز را دام علوه ازین سعی چه خیرها خواهد بودن وبرین داعی چه منتها خواهد بود پیوسته محسن باد

---

(۸۰)

الله مفتح الابواب

ثبات وخیرات وحسنات ودین پروری ومظلوم نوازی ومعدلت امیر احل خدای ترس عاقبت بین حلیم کریم معظم امرالله مشفق علی‌خلق‌الله [اشداء علی الکفار رحماء بینهم] مختص الملوك والسلاطین قامع‌الکفرة والشیاطین الغ قتلغ پروانه بك ادام الله علوه وکبت عدوه بحضرت [غافر الذنب وقابل التوب] مقبول و مبرور ومشکور ومذکور باد سلام و دعاء فراوان ازین داعی مطالعه فرماید وآرزومندی بر تزایدداند التقا در اوفق الاحوال میسر باذ اعلام میرودکه اخلاق واخلاص ملك الامرایی اظهر من الشمس است در تربیت مظلومان و درویشان خاصه ودرویشان الهی [لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکر الله] و دراین وقت جماعتی از متعلقان شما بی خبر شما بزاویهٔ خواهر عزیزهٔ زاهده عابده ناسکه ادامه الله عصمتها منزل ساختند واهل خیررا تشویش وپراکندکی خاطر حاصل آمد واوقات ایشان ودعوات ایشان مغتنم است خاصه دراعتقاد وظن عالیٔ ملك الامرا توقعست که اشارت فرماید تا درویشان را زحمت ندهند وآنجا منزل نسسازند داعی خواستست که بخودی خود بخذمت آید جهت این خیر لیکن چه محتاج است که لطف ملك الامرائی مستعد خیراتست وبهانه میجوید تا خیر پیش فرستد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

---

(۸۱)

الله مفتح الابواب

سعادت دو جهانی وامداد رحمت آسمانی قرین روزکار همایون مشرف مزین کزیدهٔ سید الامرا مفخر الکبرا عالی الهمم ملکی الاخلاق کروبی الاوصاف معدن الخیر والانصاف مختص الملوك والسلاطین ملجاء الضعفا مؤنس الفقرا مغیث المظلومین جلال الملة والدین ادام الله علوه ولازال العدله خادماً والاقبال لبابه ملازماً باذ و ایزد جل جلاله درکل احوال معین وناصر و مؤید و مسدد ومرشد ومؤنس وراعی وشاکر مساعی بحق النبی محمد واله وچون شفقت ومیل رغبت ذات شریف وعنصر لطیف ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا وتقویت علما وفقرا معاینه می‌بیند اکر فقیر ربانی محقق درمهمی استعانت خواهد جستن واجب وضع الشی فی محله آن باشد که اول حاجت را بخدمت شما عرض دهد درین وقت ورثهٔ ملك المشایخ والابدال سرالله فی الرجال جنید الطریقة ابایزید الحقیقه المؤید بانوار الالٓهیه والاضواء الربانیه المشرف باشراق شمس المعارف المختص ببوارق نور الاختصاص صلاح الحق والدین قدس الله سره واعاد علی العالمین نوره وبرکته درین وقت باغی خریده‌اند از ثمن آن پانصددرم درتأخیر می‌افتد ده پانزده روز بایع باغ مساحت نمی‌کند هر طرفی نکریسته‌شد ازبهر التماس این معاونت موافق تر وسزاوار تر واین خیر ومعاونت را از جانب مبارك آن یکانهٔعصردیده نشد و واجب آمد خدمت شمارا مقدم داشتن درالتماس قرض آن مقدار چشم می‌داریم که بر عادت درویش نوازی وفقیر پروری وذخیره سازی آن روز که خلایق بذخیرهٔ عمل صالح محتاج باشند خاصه تخم خیرکاشتن درباب آن فقرای الٓهی که باسم فقرا اند وبحقیقت سلاطین دو جهانند که فقرای عامه پردهٔ ایشانند تابی‌تمیزان خرقه وعبادت پرستان بذیشان راه نبرد حق تعالی بصیرت آن‌یکانه‌را وطلب لطیف او را از حجاب حرمان محفوظ ومحروس دارد آمین یارب العالمین.

---

(۸۲)

الله مفتح الابواب

همواره روزکار همایون ملك الامرا والخواص فخر الحجاب والنواب صاحب اعظم المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مغیث الاسلام ملا ذالانام ناشر العدل منبع الفضل معدن الحلم والکرم ملکی الاخلاق جبرئیل الیمن عرشی الروح معین الملة والدولة والدین مختص

الملوك والسلاطين برهان الهدى واليقين كعبة الآمال فى العالمين ادام الله علوه وحرسه الله الكريم بعينه التى لاينام وبركته الذى لايرام واعاذه من شرالانام وحوادث الايام ومن كل طارق يطرق بسوء اين دعوات و دعوات همه محبان و هوا خواهان آن دولت درحق آن يكانهٔ دهر مستجاب و مقبول باد عند الله تعالى [انه رؤف بالعباد] سلام وتحيت صاف‌تر ازبادصبا و لذيذتر از عهد صبا ونافع تر از هواء بهار وبا وفاتر از دار القرار مطالعه فرمايد وآرزومندى مديدار عالم آراى شادى افزاى [سيماهم فى وجوههم من اثرالسجود] غالب و باعث شناسد چنانك بارها آرزومندى بران مى‌داشت كه بدان طرف سفركنم خاص از بهر ملاقات آن يكانه دل گفت كه توكران خيزى در نزول وارتحال و برعقده من كه دلم سبك رفتارم و بى مؤنس اين خدمت را مَن بجاى آرم تو درقنوت دعا مقيم باش وقتى كه خاطر همايون از اهل دنيا ملول شود و از دوستان واخوان صفا ياد كند دانم كه دل داعى را دران ميان بيند بان دلها آميخته ويك لخت شده

[روحه روحى وروحى روحه من رأى روحين عاشا فى بدن

سئل الشيخ من الصوفية قال روح واحدة فى ابدان متفرقه

من يك جانم كه صدهزارست تنم چه‌جان وچه‌تن كه‌هردوهم خويشتنم

قال الله تعالى [ماخلقكم ولابعثكم الا كنفس واحدة] بحمد الله تعالى كه خاطر همايون او وثاق لطايف واسرار حكمتست وسينهٔ پاكش منبت رقايق وحقايق [ارنا الاشياء كماهى] هم ازاخلاق مباركش جواهر برچينم وبرسمع شريفش نثار كنيم چنانك گفت [اخذنا من البحر واهرقنا على البحر] جاويد مصدر ومرجع معارف واسرار باد آرندهٔ تحيت بمحاجتى مى‌آيد بخدمت و اين تحيت را وسيلت مى‌سازد بدان احسانى كه بى بهانه وبى وسيلت هم فايض است برهمه محتاجان عالم كه باميد روى بدان كعبهٔ كرم نهند باز نمى‌كردند ازان جناب عالى الاسالمين غانمين فرحين شاكرين كه مكشوف شده برخاطر مبارك كه اقبال دنيا و مال دنيا جهت زراعتست وتخم كاشتن استكه اين تخم عمر اقبال جهت كاشتن داده‌اند نه جهت داشتن [قل متاع الدنيا قليل] تخمى كه بهركاشتن دهند اندك دهند تا اندكى آن كواهى دهند كه ازبهركاشتنم نه بهر انباركردن اميداستكه از حضرت شاكر بازكردد همچو ديكر شاكران وتوقيع قبول وعنايت شمارا سلاح مباهات وافتخار و تازيدن براماثل و اقران سازد وچون بپرسندكه از حضرت آن كريم چون بازكشتى آن عنايت زبان او باشد جاويد محسن ووهاب وموثر ومفضل باد آمين

---

(۸۳)

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات ملک الامرا دستور الممالک نظام الملک وقت نادرة الزمان مغیث الاسلام مربی العلما محب اولیا مونس الفقرا انور الشهب املاء السحب الغ دیندار سید الخواص معدن الاخلاص معین الحق والدین پروانه بك ادام الله اقباله ومجده وکماله و احسن عاقبته و حصل آماله بقبول جاوید مقرون باد سلام بی‌حد از این داعی مخلص قبول فرماید وبدعای دولت وثنای آن حضرت رطب اللسان داند باری تعالی اجل مقامات واکمل سعاداتش کرامت کناذ بعداز شکر بی‌پایان اعلام محدود که فرزند قرة العیون ثمرة الفواد صدرالدین فرزند شیخ المشایخ امین القلوب خازن اسرار الله جنید الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته بتحصیل علوم مشغولست وبروش خوب وسیرت شریف می‌کوشد وحاجات انسانی مانع ومشوش طالب معالی می‌شود وهرچند اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرکان دولت هیچ دل مطاوعت ننمود الا منتظر رکاب همایون سید الامرا ادام الله علوه بوده اکر نظر کیمیاصفت ملک الامرا برکذاردن آن حاجت سایه افکند ثواب بی‌نهایت باشد وبرین داعی منتها باشد والسلام

---

(۸٤)

الله مفتح الابواب

کمال رحمت وبخشایش قدیم حارس احوال واقوال وافعال ملك الامرا باسط العدل ناشرالفضل عروة الوثقی والرکن الاعلی انوار الشهب املاء السحب مغیث الخلایق اعظم همایون پروانه بك ادام الله علوه باد سلام ودعا مطالعه فرماید این نهضت ورحلت بحصول مراد مقرون باد اعلام رای عالی کرده می‌شود که دو سه درویش که ملازم این داعی اند درمجالس ذکر ودل درین داعی بسته اند وپنداشته که درین داعی چیزیست احوال انقطاع ایشان از حرص دنیا وفاتر شدن ایشان درکسب وکار مشهورست وچون فائز نشود کسی که از جلال ربوبیت بویی بمشام او رسید بیت:

پیش صرصر چراغ چه فروزد　　　پوستین پیش شیر چون دوزد

از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فروکرفته بود عیال او محتاج واز برادران یاری می‌خواست کفتند تو نیز چنانك ما می‌کوشیم بکوش حق تعالی بآدم وحی فرستاد که فرزندان را وصیت کن تا او را یاری دهند آدم فرزندان را بخواند وکفت ازهرچه مالابدست یاری دهید که فرمان

اینست ایشان جواب دادند که ما را دستست واو را دست هست مارا پای است و او را پای‌هست مارا چشم است و او را چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که بآن ظاهرها منگریدست او را من ستده ام و پای او را هیبت قیومی من ستده است چشم وعقل او را جلال نور نظر من بسته است چنانك بخدمت شرح رفت قصهٔ آهو و شیر توقعست که آنچ ملوك ماضی لله تعالی رحمت نموده اند ملك الامرا آن را تمام کند وتأکید فرماید تا ثواب بی‌نهایت مدخر گردد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

---

(۸۵)

الله مفتح الابواب

احسان وعاطفت امیر اجل امجد اسعد خوب اخلاق عاقبت اندیش خدای ترس عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاك دین فخر الملة والدولة والدین ادام الله علوه عند الله تعالی مقبول وپذرفته باد ومقابل اضعاف مضاعفه که [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] و مقرون بوعدهای کرم که [و ان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما] از غایت نیکبختی مرادان باشد که دل او بوعدهای حق قرارگیرد بحمدالله تعالی آن علامات درعنایات واحسان امیر یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب عنایت ومنشور پادشاهان از بهر معاف داشتن این دو سه درویش که بدعای دولت مشغولند وآن دعا ایشان را دست شکسته‌کرده است که ازان کوشش اول شان ده‌یکی نمانده‌است قوت دست وپای بحرص باشد آن مطلب منشور ازبهر آن نبودکه از خدمت امیر دیندارادام علوه تقصیری بود درعنایت ودرویش نوازی بلك ازبهر آن بودکه اگر حسودی ازبی خبری برامیر اعتراض کند که آن دوسه درویش را چرا مخصوص می‌کنی بعنایت گواهی پادشاهان تغمدهم الله بعنایته وجزاهم خیراً امیر را حجت باشد زیرا امیر می‌داند احوال درویشانی را که شکار محبت حق گشته اند اگرچه بظاهر معمورند درباطن کباب وخرابند هرکس برآن احوال واقف نباشد آن منشور جهت دست آویز امیرکرده شد ومعلومست که امیر درعنایت مقلد هیچ کس نیست مقلد دل پاك خودست ومقلد امید خوذ بانوار عنایت مصرع: [آه بیمارکی شنود بیمار]

وشك نیست که یاری دادن آنچنان طایفه مبارك باشد اولاً وآخراً نه چنان مبارکی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیگر علی التجدید التماس می‌رود اگرچه مطالبات وضرورات افزون شده‌است درشهر الاهم شفقت وعنایت امیری دشوارها آسان کند درعهد عمر رضی الله عنه

آتش افتاده بود درخانها خلق می کوشیدند بمشکهای آب ومشکهای سرکه تا آتش را فرونشانند عمر منادی برنشاند وبانك زن که نان دهید که این آتش بآب ننشیند جاوید محسن باد والسلام

---

(۸۶)

الله مفتح الابواب

ذات شریف امیراجل اکرم امجد اسعد ثاقب العقل ثابت الحلم ملك الامرا نظام الملك صاحب الدولتین الحسیب النسیب تاج الدولة والدین افتخار الاسلام و المسلمین مختص الملوك والسلاطین ادام الله علوه وایده وسدده وضاعف دولته وتقبل طاعته درکنف حیاطت الٓهی سالیان نامتناهی باذ سلام ودعا ازاین داعی مخلص علی التجدید مطالعه فرماید آرزومندی بدیدار مبارك دلکشای محبوب همایونش متجاوز الحدشناسد از صادر و وارد اخبار سار می رسیم وچون احوال لطف ومعدلت وخیرکستری وخدا پرستی آن یکانه می شنویم شکر می کذاریم [والشکر قید النعم الحاصلة وصیدالنعم الآجلة] اعلام رای عالی می کردد که فرزند عزیز صدر صدر زاده امام اجل فخرالمذکرین صدر الدین نصره الله وزاد عزه وفضله بخیر و نشرعلم وتحصیل فضل شب وروز مشغولست وآن قوت فراغت ورفاهیت را زعنایات ولطفهای شما می داند بدعای شما لیلاً ونهاراً دستها بسوی قبله بر داشته است ومزید دولت شما می خواهد مستجاب باذ درین وقت امامت مسجد قوا ارسلان رحمه الله وتقبل خیره که خطابت آن مسجد پریشان وقفست وبرذریت صدر مرحوم شمس الدین الخجندی رحمة الله و درین وقت امامت نیز ایامن دولت وبزرکان ملك بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلست ومستحق مناصب ازان افزون آنکس که وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که ازوی کشاید ومتوجه دیوان اعلاه الله شده است ومعلومست فضل فرزند عزیز صدرالدین دام فضله بردیکران بانواع حسب ونسب وذکا وفطنت واهلیت وعلم وعمل توقع ازمکارم اخلاق واحسان عام آفتاب صفت که بمشارق ومغارب فیض نور او تابان ورسانست علی العموم که در باب امام امام زاده عنایت مخدومان ویاریها ونوازشهای پادشاهانهٔ خویش که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت حاصل شود وبرین داعی منت وسپاس ثابت باشد وبرمنتهای سابق .٠. احسانهای پیشین که فرموده است منضم کردد که [علامة قبول الطاعة الحرص علی طاعة بعد الطاعة] آن طاعت پیشین پیش حق مقبول آیذ دل طاعت کننده را جذب می کند بمدد دادن آن بطاعت دیکر وبرهم نهادن چنانك کسی را سرمایهٔ مال بدست آید دایما آن سرمایه دل اورا جذب می کند بر طلب مزید جاوید مغیث عالم باد آمین یا رب العالمین

الله مفتح الابواب

شفاعت کرده می‌شود بخدمت امیر دیندار مختص الملوك والسلاطین ناشر الخیر والعدل فی‌العالمین بعداز سلام وافر و تحیات ودعوات خیر وشکر واحسانهای سابق ولطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافراست [من جاء بالحسنة فله عشرامثالها] که هیچ کس از اولین وآخرین یك دم ویك قدم ویك حیف برخود نهادن از بهر حاجات محتاجی که برای رضای حق تعالی نکرد ونیندیشید که آن ضایع باشد یا شکایت کردکه ضایع کردم بلك شکایت کرد که چرا بیشترنکردم تیز بازاریست ایام عمر که [هل‌ادلکم علی تجارة تنجیکم] که هر که نخرید پشیمان وهرکه بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم وچرا نرسیدم از حیف درین حضرت بی کیف بحمدالله تعالی که امیر ما را مدالله علوه خلعت توفیق وتاج صدق وکمر اجتهاد عطا کرده اند هر روز افزون باد وزبانها بدعای خیر او کشاده باد و دلها بمحبت او متفق باذ آزندهٔ تحیت خواجه زکی دامت برکته اهل صلاح واهل قرآنست جهت جماعت دوستان دکانی کرفته‌است از مستغلات سلطانی ضاعف الله دولته وخوذ را پیش داشت جهت برآمدن کاردوستان امروز ایشان استعفا می‌جویند توقعست از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون کردد [نورعلی نور یهدی الله لنوره من یشاء]

شعر

نذکر بالرقاع اذا نسینا	ونکتب حین یمطلنا الکرام
فان الام لم ترضع غلاماً	علی الاشفاق مذسکت الغلام
آنك‌چون‌ابرخواندکف‌ترا	کرد بیداد بر خردمندی
او همی‌کرید وهمی بخشذ	تو همی بخشی وهمی خندی
تا شوی اهل‌ستایش‌اهل‌معنی را ستای	تاشوی اهل نوازش اهل معنی را نواز

وقوله تعالی [وهزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیاً] باری تعالی آن نخیل عدل و مرحمت را برزاند ومریم صفتان معرفت شافی داراد والحمدلله رب‌العالمین

---

(۸۸)

الله مفتح الابواب

جنب‌الله تعالی جناب الامیر الاعلم الاعدل مربی الفضلا صفی الاخلاق وفخر الآفاق مدبر

الملك عماد المملكه مغيث الخلق مختص الملوك والسلاطين ادام الله علوه واقباله عن العسرى ويسره لليسرى وبلغه المقام الاسنى بحق محمد وآله الطيبين الطاهرين سلام ودعا مطالعه فرمايد وآرزومندى باجتماع حقايق واختلاط اسرار پاك لطيفش زيد لطفا غالب شناسد اما عذر تقصير نفاد تقديرست بر راى عالى بطريق دريوزه والتماس عرض مى‌رود ضرورت رافع تحيت فلان دامت سعادته كه بانواع اهليت وتحصيل علوم آراسته است توقعست كه بلطف وعنايت كه ظل ظليلست بر كافهٔ فقرا و علما و غربا درباب او بخشش فرمايد ودر مدرسهٔ مرحوم تغمد الله بمغفرته وتقبل حسناته او را نصب فرمايدكه استحقاق او بر ديكران زيادتست بسيار و استعداد وتحصيل او وشب بيدارى واجتهاد تا برين داعى منت عظيم باشد وبراحسانهاى سابق سبق نمايد وچنانست كه خاص درحق اين داعى مى‌فرمايد جاويد مغيث خلايق وبريد حقايق باد آمين يارب العالمين والسلام

---

(۸۹)

الله مفتح الابواب

پيوسته ذكر و شكر احسان وانعام ودرويش نوازئ شما مى‌شنويم ودعا مى‌كنيم برمزيد توفيق وفقه الله وايده ونصره وللخير يسره حامل تحيت فرزند عزيز مخلص ليث الدين دامت سعادته حسيب و نسيب است واين ساعت معيل شده است واسباب دنيا كمترشده است

[المال غاد ورايح بيت :

بمال غره مباش و بزندكانى شاد كه مال آب روانست وزندكانى باد]

مى‌خواهد كه ازجملهٔ بندكان وخادمان وچاكران وملازمان سيد الامرا ادام الله علوه كردد ودرسايهٔ او پناه كيرد توقعست از كرم ولطف وبنده‌نوازى ودرويش پرورى آن يكانه كه سايهٔ عنايت وقبول بر سروى كستراند وبخدمتى كه لايق او باشد او را نصب كند تا بدان حضرت مشرف شود وبر اقران واخوان خود مفاخرت ومباهات نمايد تا ثواب جزيل وثناى جميل مدخر كردد [قال النبى صلى الله عليه وسلم الخلق عيال الله فافضلهم انفعهم لعياله وما تقدموا من خير تجدوه عند الله] زان پيش كه داده را اجل بستاند هر داد كه دادنيست مى‌بايد داد [هل ادلكم على تجارة تنجيكم] شعر :

اكر امروز مالى‌را ترا انجا زيان‌باشد زهى‌سرمايه وسودى‌كه فردازان زيان بينى

مر آن‌مهمان‌علوى‌را مكرم‌دار تاروزى كزين‌كنبد برون آيى مرا ورا ميزبان‌بينى

آزادى را بلطف خود بنده كنى به زانك هزار بنده آزاد كنى]

ایده الله ونصره وار شده والهمه خیرالدنیا والآخرة کماسددوالهم و نصر اولیائه و عباده لصالحین انه علی مایشاء قدیر ولاجانه جدیر

[حرام دارم بامر دمان سخن کفتن وچون حدیث تو آید سخن درازکنم]

---

(۹۰)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال ملك عادل فخر آل داود شاه نژاد ادام الله علوه تا ابد الدهر واقصی العصر درکمال اجلال بر مزید باد درخور آن همت ولایق آن کرم ومناسب آن کهتر نوازی که [هل جزاء الاحسان الا الاحسان] سلام ودعا مطالعه فرماید ومعلوم باشد که [آناء اللیل واطراف النهار] ذکر آن پادشاه مکرم ولی‌الایادی والنعم از دل وخیال او از چشم ونام مبارکش از دهان خالی نیست [افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیرالمحجبا] شکر احسانهای شاهانهٔ آن پادشاه دربیان نکنجد و دربنان ودر قلم درنیاید عالم السر والخفیات ولی الاحسان والمجازات تبارك وتعالی مکافات آن احسانها از خزاین [له مقالید السموات والارض] مکافات کناد که [ان الله لایضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشآء] توقعست که این ضعیف را معذور دارد اکر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را والتماس اورا که عذرها بود مانعها که امکان نوشتن نیست اکر دولت یار آید وایام فراق بکنار آید درمشافهه انشا الله کفته آید وخود ناکفته دانم که دل روشن وفراست صافی وادراك کامل آن پادشاه ادام الله علوه دریابد عذر درویشان را که درویش دربحر تصرف حق بحکم خود نیست [تجری‌الریاح بمالاتشتهی السفن] [یقلبها کیف یشاء] ازان عظیمترست که درویشان را قدرت ماند واختیار [لیس فی‌الدار غیرالله دیار والله غالب علی امره بیست :

احوال زمن مپرس‌که از تو خطاست زورویٔ شهم ببین ومشکل برخاست]

هرکه نور چهرهٔ [یفعل‌الله مایشاء] مطالعه کند هیچ اعتراض درنهاد او نماند وبرهمه خلایق مرحمت نماید چنانك بندهٔ جواجه را کفت بر درمسجد بنشین تا من درآیم نماز کنم وبیرون آیم طاس را باتو بحمام برم چو محتاج حمامی خواجه کفت بلی وبرون درنشست غلام درمسجد دیر ماند خواجه آواز دادکه ای غلام بیرون آی که سخت بیکاهست تا بحمام رویم غلام آوازداد که باش که مرا نمی‌هلند که از مسجد بیرون آیم خواجه کفت اندرمسجد غیر تو نیست ترا که

نمی‌هلد تا برون آیی کفت همان کس که ترا نمی‌هلد درمسجد آیی پس شکایت نماند از هیچ کس لازین کفته اند [الشکایة عن‌المخلوق شکایة عن الخالق]

بیت :

هر کرا اسرار عشق آموختند مردهانش راز کفتن دوختند

---

(۹۱)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال فرزند مخلص خوب اعتقاد وفنون مفخرالاطبا تاج الحکما اکمل الملة والدین ادام الله فضله برتقادم ایام وترادف اعوام بر تضاعف وتزاید باد وروح پاك طالب عاشق عارف عزیزش بروح قدس مؤید ومسدد سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه کند وآرزومندی غالب داند لطفهایی که فرموده‌است از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانهٔ لطف‌الٓهی که [یرزق من یشاء بغیر حساب] برسد [ویؤت کل‌ذی‌فضل‌فضله ان الله لایظلم مثقال ذرة ان تك مثقال ذرة فتکن فی صخرة او فی‌السموات او فی‌الارض یات بها الله] شکر احسان شما درقلم نیاید فیالها قصة فی شرحها طول] اعلام می‌رود که بدین نزدیکی مدرسهٔ امیر اجل فخر الدین ارسلاندغمش ادام الله علوه وتقبل حسناته کشاده می‌شود وصدر کبیر استاذ الفضلا شمس الدین ماردینی دام فضله بدانجا نقل می‌کند جماعتی از فرزندان ما که درمدرسهٔ قراطایی رحمه الله ادراری دارند خایفند که مدرس بیکانه بیاید وایشان را متعرض شود ومدارا ومواسا که سیدالمدرسین می‌کند با فرزندان ما آن بیکانه بعکس آن کند ومعلوم شماست فقرا نتوانند وظائف تحصیل بجد بجای آوردن واغلب خلق دشمن این طائفه انداز روی حسد امید می‌دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر شمس‌الدین مدرسهٔ قراطایی تحویل افتد بصدر کبیر سیف النظر فخرالمدرسین افصح‌الدین دام فضله که فضیلت دارد بران دیکران بهمه انواع واز درد فقر وفقرا باخبرست وهمچون خویش است وقرابت جماعت فقرا را وفرزندان ما را وپدر مشفق تا بسعی مبارك شما برین منوال مثالی صادر شود تاثواب آن بروزکار شاه عالم برسد وبجان فرزند مخلص [وما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله] ملك المشایخ امین القلوب امام‌الهدی حسام الحق والدین ادام الله برکته سلام و دعا می‌رساند ودر این باب مبالغه می‌کند دروصیت که از آنجا که لطف کفایت شماست برین تقریر که مدرسهٔ قراطایی را قدس الله روحه بعد ازنقل کردن شمس الدین کسی دیکر طمع نکند ازان افصح الدین باشد واکر درمثال آن قید نکنند که

بعد از فلان هم شاید زیرا که مدرس شمس‌الدین ماردینی بدین راضیست وخشنود زیرا خویشاوندانند میان فرقی نیست وبدین گستاخی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام] جاوید منور ومعطر ومفضل ومقدم باد آمین

(۹۲)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال فرزند مخلص فخر آل داود ملك ملك نژاد ادام الله علوهم تصادم ادوار وتجدد اطوار برتزاید وتضاعف باذ اولیا منصور واعدا مقهور وباری جل جلاله درجملهٔ احوال واقوال وافعال مرشد ومسدد وملهم خیر وناصر بحق محمد وآله سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید وشاکر نعم وذاکر آن‌کرم دانند حق جل جلاله مکافات آن احسانهای پادشاهانه وآن انعام ملکانه از خزانهٔ بی نهایت بی‌کرانه [یرزق من‌یشاء بغیر حساب] موفا وموفر داراد [انه کریم مجیب] اعلام می‌رود که حامل تحیت فرزند مخلص فخرالتجار شمس الدین دامت سعادته حقوق فرزندی دارد پیوسته خدمت فقرا را مغتنم می‌دارد التماس کرد که ازیشان وخویشان ایشان امیر اکدشان سیواس افراط می‌کند درمطالبهٔ مصادرات وحقوق دیوانی ازخدمت شما پیش امیر اکد شان جهت مراسا ومدارا با ایشان تا ایشان را از بندکان شما دانند وپناه کرفته بپادشاهی وکرم شما تا بفراغت بدعای آن دولت ودوام آن سعادت مشغول باشند وبرین داعی منت باشد وبر احسانهای سابق که فراموش نشده است ونخواهد شد [وما کان ربك نسیا] منضم کردد و ازین طرف جمله محبان ازکه ومه ازفرزندان ما که غریق آن نعم وعتیق آن کرم اند بشکر و دعا مشغولند وسلام وخدمت می‌رسانند ومنتظر اتفاق آسمانی که خلایق را جمع می‌کرداند از جاهای دور با اسباب مستور می‌باشد که [کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم انه علی جمعهم اذا یشاء قدیر] انه جامع الشتات وسامع الاصوات ومولف الرمیم والرفات ومحیی‌الاموات وله التحیات والطیبات وصلی‌الله علی محمد وآله الطیبین جاوید خیرگستر ومغیث خلایق باد والسلام

(۹۳)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال قرین روزکار یکانهٔ عالم فخر آل داود صفوة الوری قبلة الیسری مغیث المظلومین مجیرالمحرومین افتخار السلاطین بحرالمکارم خداپرست رعیت نواز احسان‌کستر ادام

الله علوهم ودمر عدوهم وعصمهم وكلاهم ورعاهم ومن الخير لااخلاهم وایزد جل جلاله درجمله احوال واقوال وافعال حافظ وملهم الخیر ومرشد باذ بمنه وکرمه سلام ودعا وتحیت وثنا رسانیده می آید وآرزومندی غالبست حق تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] شنوده آمد مصاهرهٔ مبارك همایون مبارك باذها کرده شد ودعاهای خیر کرده آمد [الحمدلله علی فضله .٠. قد وصل الحق الی اهله] ملك جل جلاله که جامع خلایقست منیبان درکاه خودرا ومتوکلان راه رحمت خودرا جایی تعلق دهد که سبب مزید دولت هر دو جهانی باشد که [ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره] که هرکه توکل واعتماد بر فضل حق دارد تعالی وتقدس ومتوجه حضرت مقدس ازلی او باشد معاذالله که کمان داریم که بهیچ حال حق تعالی او را بدی آرد بلك هزارنیکی پیش آرد که ضیف الله باشد [وهوالذی لایوذی ضیفه] هر که روی بحق آرد وبندکان خاص او هرچه او را پیش آید سبب سعادت او باشد واکرچه حالی او را ازان اندوهی آید آن اندوه از پیش برخیزد وسعادتها متواتر شود

شعر :

رضیت بها قسم الله لی	و فوضت امری الی خالقی
لقد احسن الله فیما مضی	کذلك یحسن فیما بقی

قال الله تعالی [انا عند ظن عبدی بی وانا معه حین یذکرنی من ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکرنی علی ملاء ذکرته علی ملاء ومن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی] حق جل جلاله هرسعادت که افزونترست وهر اقبال که سنی ترست مفیض آن عزیز داراد انه مجیب الدعا آرندهٔ تحیت فرزند مخلص قرة العین شریف الاخلاق کریم الاعراق حسیب نسیب صدرالدین ابن الشیخ امین القلوب جنید الوقت ابا یزید الزمان مفخر المشایخ قاید السالکین حسام الحق والدین متع الله المسلمین بطول بقائه متوجه خدمتست آن کان لطف واحسان و همت عالی وپادشاه بخشش را وصیت حاجت نیست [ولکن رأیت السیف من بعد شحذه الی الهز محتاجاً وان کان ماضیاً] درویش نوازی وکهتر پروری آن یکانه [ابقاهم الله فی دولة صافیة ونعمة کافیه] برعالمیان و قاصدان آن بارکاه اظهر من الشمس است [الشمس لایخفی بکل مکان] این وصیت جهت آنست تا مارا نیز از ثواب آن احسان حظی باشد [الدال علی الخیر کفاعله] باری تعالی روی زمین را از وجود با جود واحسان بی مر وبی حدان یکانهٔ جهان خالی مکرداناد آمین یارب العالمین

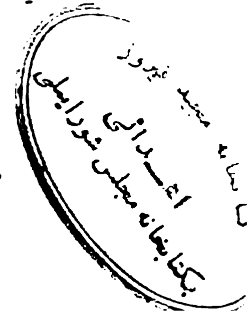
الله مفتح الابواب

سعادت واقبال ملازم حضرت ملك الامرا عالم عادل موید مظفر منصور تاجا لایامن عمدة الممالك عماد السلطنته مربی العلما مغیث المظلومین باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخیرات مستحق الکرامات ذوالهمم العالیه الغ قتلغ الپ خاص عالی همت المؤید بروح القدس پروانه بك ادام الله علوه واهلك عدوه ویسره للیسری وجنبه عن العسری واصلح اموره وشرح صدره وایده بروح منه پیوسته باد سلام لیلاً ونهاراً که واجبست مورود میدارم و بردست صبا میفرستم [فریح الصبا منی الیك رسول] ومعلومست نصیحت ونیکو خواهی وهواداری وحفظ الغیب این داعی خاصه جهت آن ولی الانعام والاحسان [والبادی بالخیر لایکافی

شعر :

[واکن بکت قبلی تهیج لی البکا   بکاها فقات الفضل للمتقدم]

متقدم دراحسان وفقیرنوازی ودلداری کردن فقرا آن حضرت است وآن درختست که امروز دراین بیابان بی پناه سایه افکنده است که محترقان آفتاب آفات دران سایه کریزند که ظل الله است [خیرالناس من ینفع الناس وشرالناس من یضرالناس اطلبوا الحوایج من سمحاء امتی فانی وضعت فیهم الرحمة] آرندهٔ تحیت فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره از دعا کویان وهوا خواهان آن دولتست وامروز فرزند درویشانست وهرچه دارد همه دروجوه فقراست وآن برشما پوشیده نیست مدتی مدیدست که واقعه بر واقعه وزیان برزیان درحق اومی بود [من نحن دینه نحن بلاؤه ومن رق دینه رق بلاؤه] توقعست ازمرحمت عام آفتاب صفت ابر مکرمت دریا عطیت آن یکانه که نظر پادشاهانه دربارهٔ او فرماید امروز خویش فخرالمشایخ امین القلوب جنیدالزمان ابا یزید الوقت بقیة السلف مقدم الخلف حسام الحق والدین متع الله المؤمنین بطول بقائه وبارك فی انفاسه متعلق اوست واز کوچکی خود فرزند این داعیست توقعست که از توقع افزونتر اورا بنوازد وزنده کند که [ومن احیاها فکانما احیاالناس جمیعاً] تابرین داعی وبرفقرا منتها باشد جاوید مغیث خلایق باذ آمین یارب العالمین وبراحسانها وایثارهای سابق مقبول کشته عند الله تعالی [نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء] منضم کردد والسلام



الله مفتح الابواب

قال النبي صلى الله عليه وسلم [اطلبوا الحوايج من السمحا فانی جعلت فیهم رحمتی ولاتطلبوها من القاسیة قلوبهم فانی جعلت فیهم سخطی] برکات کلمات نبوی واشارات مصطفوی قرین ومعین روزکار همایون صاحب اعظم ملك الوزرا نظام الملك مغیث المظلومین ناشر الخیرات مؤسس الحسنات المشفق علی خلق الله المعظم لامرالله ادام الله علوه وتقبل حسناته وتجاوز عن سیاته وآمنه من القرع الاکبر دائماً مخلدا باد توفیقی که درخیرات دارد وتوفیقهای دیکر مقرون باد وهیچ شکی نیست که آدمی مرکبست از تنی که خسیس خسیس خسیس است واز جانی که شریف شریف شریفست وحق تعالی باکمال قدرت میان این دوجمع کرده صد وصدهزار حکمت ازان روح شریف پیداست مرصد هزار تاریکی ازین جسم کثیف ظاهرست وازجهت آن فرموده [انی خالق بشراً من طین فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوله ساجدین] تن را بکل تیره نسبت کردد جان را بنفخهٔ روح خوذ تا آن نور ونفخهٔ ربانی این کل تیره را آلت خوذ سازد دراصلاح ومعدلت وحفظ امانت خدا تا سبب نجات بود ورفعت ودرجات نه چنانك این کل تیره آن چراغ را بطمع نور [نفخت فیه من روحی] را آلت خوذ سازد در عذر ودردی [چو دزدی باچراغ آید کزیده‌تر برد کالا] بلك آن چراغ وشمع روح نفخت طینتی تن را نور دینی دهد واز طبع کل وجهل وکرانی بازش آرد که [فمن غلب عقله شهوته فهواعلی من الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهوادنی من البهائم] سلام ودعا وتحیت وثنا علی التجدید مطالعه فرماید آرزومندی بلقای همایونش هیچ حدی ندارد باری تعالی وتقدس توفیق ملاقات را سببی سازد سریع انه مجیب سمیع خبر آمده بود که رکاب همایون اعزالله نصره بدین جانب می‌رسد همه دوستان شاد شدند بشارت ملاقات باز آن خبر فاتر شد [وای نعیم لایکدره الدهم] انشاالله بمبارکترین زمانی وهمایون ترین وقتی رجوع باشد جعلنا الله اخواناً وجمع بیننا انه علی جمعهم اذایشاء قدیر آرندهٔ تحیت امیر عالم علمه الله ثناه باکرام وانعام عام آفتاب صفت صاحب اعظم مد الله علوه می‌آرد لاشك اکنون معیل شده‌است وبی زیانهاش افتاد است وقلت دنیا مانع تحصیل علم می‌شود اکر صاحب اعظم بر قاعدهٔ عنصر پاك وجود وکف کریم خود او را بنوازد واحیا کند که [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] ازان لطف بی‌حد هیچ بدیع نباشد [وماتفعلوا من خیر تجدوه عند الله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] جاوید محسن ومنعم وناشر خیر باد والسلام

خيرات وحسنات واجتهاد وتعبد وطلب فرزند مخلص امير اجل امجد افخر اسعد عالم عابد عادل المشفق على خلق الله المعظم لامرالله مختص الملوك والسلاطين عاقبت انديش [كانوا قليلاً من الليل مايهجعون وبالاسحارهم يستغفرون] شمس الملة والدولة والدين ادام الله علوه مقبول ومبرور باد وايزد تعالى كه رزاق رزق بی‌حسابست وعلام علم بی‌كتاب درهمه احوال وازمان وسفروحضرت وخلوت وعزلت ناصر وحافظ وحارس ومؤيد ومعين بحق محمد وآله

[سـلام على اهل ناديكم ومن حل يوماً بواديكم]

هزاران سلام ودعا كه از لوازم ومواجبست فرستاده می‌آيد وآرزومندی كاشتياق العطشان الى الماء والمهجور الى اللقاء والمحبوس الى الفضآء غالب وباعث داند حق جل جلاله كه جامع شتات ومخرج نبات ومحيي اموات وسامع اصواتست ملاقات را على احسن الحال وايمن الفال ميسر ومهيا كرداناد انه ولى الاجابة توقعست كه سايهٔ عنايت بروفق عنصركريم رحيم محسن احسـان پيشهٔ خود بركار وحاجات ومهمات فرزند مخلص عزيز معتقد مجتهد اخی محمد سلمه الله وابقاه ومن الخير لااخلاه كستراند تا شا كر نعم وغريق آن كرم كردد برين داعی منتی بسيار باشـد وبخدمت ملك الامرا صاحب اعظم مشهور خراسان وعراق ولى الايادى والامانات عضدالاسلام معدن الاخلاق الشريفه والصفات المنيفه تاج الحق والدين ادام الله علوه وتقبل حسناته وايده ونصره سلام اين داعی برساند وآنچ داند از معاونت ومناصرت آشكارا و پنهان دريغ ندارد لله تعالى [ان احسنتم احسنتم لانفسكم] اكرچه لطيف عنصری شما محتاج وصيت نيست

شعر :

ولكن رأيت السيف من بعد شحذه الى الهز محتاجاً وان كان ماضـياً]

الله الله توقعست باحسان كه پيوسته درخواستهای اين داعی از خدمتش منجح بوده‌است وحسن اجابت رسيداست تقبل الله حسناته وضاعف اجره

بيت :

كر آب دهی نهاله تو كاشتهٔ وربست كنی همش تو افراشتهٔ

اتمام المعروف خير من ابتدائه] شنوده آمد كه اشتغال كلی بكار آخرت شروع كرده ايد مبارك باد اولاً وآخراً واعانكم الله ونصركم ويسرعليكم اليسرى وجنبكم عن العسرى [فمن يرد الله ان يهديه

يشرح صدره للاسلام] ازاین طرف برادران وفقرا همه مشتاق اند سلام ودعا می‌رسانند جاوید مغیث مظلومان باد والسلام

---

(۹۷)

الله مفتح الابواب

حیات طیبه متصل زندکانی ملك الامرا والایامن مغیث المظلومین المجتهد فی طاعة الله الحریص علی عبادة الله [کانوا قلیلا من اللیل مایهجعون وبالاسحار هم یستغفرون یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم لایخافون فی الله لومة لایم] مربی الفضلا الربانیین انیس الفقرا الروحانیین معین الدولة والدین ادام الله علوه پیوسته باد سلام ودعا رسانیده می‌آید [السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا سلام قولاً من رب رحیم] وآرزومندی اشتیاق همچو آرزومندی مقطوع الجوارح الی اعضائه واجزانه که [المؤمنون کنفس واحدة اذا اشتکی منه عضو تداعی سایر الجسد بالحمی والسهر [ماخلقکم ولابعثکم الا کنفس واحدة ان الله علی جمعنا اذا یشاء قدیر کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] آمین یارب العالمین آرندهٔ تحیت فرزند مخلص کافی وافی شیخ حسام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبهٔ آمال وقبلهٔ سؤال لازال مفضلاً للرقود ومطلباً للعطاء والجود توقعست از انعام بی علت آن عز لازال عزیزاً که [انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً ولاشکوراً] که بخدمتی که لایق اوباشد او را نصب کند تا از چاکران ونواختکان آن ولی الانعام باشد

بیت :

بنواز مرا شها بکن مردمیٔ	تا لاف زنم که دیده ام خرمیٔ
ای شاه زمان ازتوچه کرددکمیٔ	کز رحمت تو شاذ شوذ آدمیٔ

خوذ بیشتر صنعت وکاران یکانه دربازار جهان درویش نوازیست وشکسته بندی توفیق بر توفیق وتأیید برتأیید افزون باد [الخلق عیال الله فافضلهم عندالله انفعهم لعیاله خیرالناس من ینفع الناس] ولیکن منفعت زر سرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود ومنفعت نقره همچو منفعت لکیس پول نبود اکرچه [النفع خیر کله] الا فرق بسیارست ازنفع تا بنفع پذر ومادر آدمی را درین زندان دنیا کشید ونفع انبیا واولیا خلق را ازین زندان دنیا بکشاد وفضای عالم غیب رسانید این سخن را پایان نیست ثواب ملك الامرا ومدد وتوفیق او بی‌پایان باذ داعی مخلص معودست بحاجات عرض کردن بدان حضرت کریم وآن حضرت معودست بانجاح حاجات واتمام مطلوبات و دلداری بی دلان

شعر :

اکرام اهل الهوی من الکرم   وامة العشق اضعف الامم

جاوید محسن باد داعی درین احسان متحمل منت عظیم خواهد بود وبر لطفهای سابق منضم خواهد گشت   والسلام

---

(۹۸)

الله مفتح الابواب

زندگانی مجلس عالی صاحب اعظم ملك الامرا والایامن مغیث الملهوفین غیاث المظلومین مشهور الافاق فخر خراسان وعراق مؤنس الفقرا مربی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام کهف الانام تاج الدولة والدین ادام الله علوه دردولتی برمذاق آن استحقاق وسعادتی لایق آن اشفاق وعطیتی درخور آن همت ومکافاتی ومجازاتی لایق آن نیت داراد اقبال ساعد وروزکار مساعد وایزد عز وجل درکل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلع است که این داعی پیوسته حقوق احسان سابق وانعام وایادی بی مر ملك الامرا ادام الله علوه را فراموش نکرده ام ویاذ دارم وشاکر ان نعمتم وجاذبهٔ آن الفت هرروز پیوسته تر و بیشترست ودانم بحقیقت که ازان طرف نیز اعتقاد واتصال روز افزونست که [من القلب الی القلب روزنة والقلوب تتشاهد] وچنان واجب کند درقضیه عقل ودلیل که البته محبت والتفات دوستی از هر دو جانب باشد ومحرك شوق وداعیه توقان ازهر دو طرف بود زیرا دوستی باحق وباخلق هرکز از یك جانب نباشد ونبوده‌است وتصورندارد آواز از یك دست بالانکند دو رقاصی بیك پای راست نیاید [یحبکم] بی [یحبونه] نباشد [رضی‌الله عنهم] بی [رضوا عنه] نباشد سلام وتحیت از صدق وصفا مطالعه فرماید آرزومندی واشتیاق سعادت آن ملاقات شریف نه درآن‌نصابست که عقل‌کوتاه فطر را از ادراك آن نصیبی تواند بود یا صبرکزین پای را بادست برد او پای دارئی تواند بودن درغیب عجائب‌است وشبها آبستن است تا نتایج وآثارآن درعالم ظهور آید و دردلها شوقها ودرسرها سوداها متقاضئ آن نتایج اند وجاذب آنند ولا به کنانند تا آنچ درغیب مکتوم است وشبها بدان آبستن‌است دروجود ودرظهور آید ومصور شود که حق جل‌جلاله درین‌جهان ودرآن جهان ازهر اندیشهٔ که درچشم نمی‌آید صورتی خواهد آفریدن که درچشم درآید لایق آن اندیشه وآن صورت را قرین خواهد کرد بااندیشه کننده [ان کان کریماً اکرمك وان‌کان لئیماً اسلمك] ملك‌الامرا ادام الله علوه بحمد الله تعالی‌که آن قضیه‌را دانسته‌است واعتقاد کرده لاجرم همه‌اندیشهٔ

او تعظیم امرالله است وشفقت علی خلق الله همه کوش او سوی نالهٔ مظلومانست وهمه چشم او سوی کریهٔ ستم زدکان تا مرهم فرماید ودست کیرد حق تعالی هرروز و هر زمان توفیق برتوفیق وتأیید برتأیید افزونش دهاد آمین یارب العالمین فرزند عزیز معتقد متعبد اخی محمد اعزه الله از بندکان وجاکران قدیم ودعاکویان وهوا خواهان دیرینهٔ آن حضرتست و پرورهٔ آن رحمت ورضیع آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه توقعست که چون بعداز یأس تمام وحیرت و حرمان ومحنت فراق آن بزرکوار که مغضوب علیه شده بود بعفوونجشایش آن عزیز مشرف وزنده شد [وربنا ظلمناهای] او بحضرت کریم [والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین] ادام الله علوه بذیرفته ومقبول آمد وباز حلقهٔ بندکان راه یافت واز مجاوران کعبهٔ آن اقبال شد که بسیار همچو او دل بسته وبسته تشنه اند

شعر :

کانا من بثبا شتنا ظللنا ببوم لیس من هذا الزمان

اکنون جز آن نواختکاه ومعدن اقبال ملجائی وملاذی دیکر نمی داند ونمی خواهد

[ای ساقی ازان باده که اول دادی رطلی دو در انداز و بیفراشاذی

یا چاشنیٔ ازان نبایست نمود یا مست خراب کن چو سربکشاذی]

مهر آن حضرت را برکوشهٔ جان بسته است وسرمهٔ او میذ دردیدهٔ نیاز کشیده بدان حضرت می آید وپیش کشی ودست آوزی ندارد جز آن رحمت بی پایان بشفاعت این داعی مخلص که ازان حضرت هرکز مردود نشده است توقع از احسان وپادشاهی ودرویش نوازی بی حد آن یکانهٔ جهان آنست که احوال پراکندهٔ او را نظامی دهد وبضایت ورعایت او را زنده کند [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً آزادی را بلطف خود بنده کنی

به زانك هزار بنده آزاذ کنی

جاوید معین خلایق باد آمین یا رب العالمین

---

(۹۹)

الله مفتح الابواب

سعادت مخلد و اقبال مؤبد میسر ومقیض ملك الامرا مغیث المظلومین مؤنس الفقرا ذوالهمم العالیه السریرة الصافیه المعظم لامرالله المحب لما یحب الله [تجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً] عالم عادل اکرم انجب اسعد ولی الایادی والنعم معین الدولة والدین عضدالاسلام

والمسلمين الغ قتلغ داکا بلکا الب دیندار پروانه بك ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره وطریق الخیر یسره باد ابدا وهرخیرات که می‌فرماید واساس می‌نهد وآنچ نیت دارد مقبول ومبرور باد [ان الله یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات] آمین یارب العالمین سلام ودعا وثنا ازین مخلص مطالعه فرماید وآرزومندی بدان دیذار درویش نواز حلیم کریم [یحب للناس مایحب لنفسه ویختار للناس مایختار لنفسه وهو اعظم عری الایمان] غالب وباعث شناسد حق جل جلاله که جامع الشتات ومحیی الاموات وسامع الاصوات ومجیب الدعوات ملاقات را سبی سازد مبارك وسریع [انه مجیب سمیع] رافع تحیت فرزند مخلص کافی هنرمند شمس الدین دامت سعادته ازخویشان این داعیست ودیرست که درآرزوی آنست که بوسیلتی از وسایل بخدمتکاری آن بارکاه مشرف شود وازجملهٔ خادمان وبندکان وچاکران آن حضرت باشد اجلها الله زحمت ازان جناب عالی دور می‌داشت با اشتیاق وارادت بنهایت رسید

بیت :

صبر با عشق بس نمی آید　　　عقل فریاد رس نمی آید

توقعست از مکارم اخلاق آفتاب صفت عام منفعت بی‌دریغ عطیت که این شفاعت را قبول فرماید تا ثنای بی‌حد ودعای بی‌عد وثواب بی‌غایت مدخر کردد اکرچه رحمت وپادشاهی آن بزرك هیچ طالبی را محروم باز نکرداند لیکن احتیاط را شفاعت کرده شد

بیت :　　　من خوذ دانم کز تو خطایی ناید
　　　　　لیکن دل عاشقان بذ اندیش بود

جاوید مغیث خلایق باد　آمین یا رب العالمین

---

(۱۰۰)

الله مفتح الابواب

اقبال ودولت که مقصود ومحسود مقبلان ابدی وسابقان سرمدی باشد ملازم و مناصر وممازج ذات شریف آن یکانهٔ عالم فخر الملوك والسلاطین افتخار آل داود ذالمحامد الفاخرة باذل الدنیا للآخره معاهد قلوب الفقرا ابوة الایامن والکبرا مخلص الارواح سرور الاشباح مغیث اهل المحن معدن کل حسن ینبوع النفایس اشرف النفوس ذی النور الفطری والادب العزیزی ادام الله علوهم مؤید ومسدد باد اولیای آن دولت باهره همواره مسرور ومنصور واعدا مبتور و مقهور　شعر :

[سلام علیکم لاسلام مودع		ولکن سلام لازال جدید
سلام علی اهل نادیکم		و من حل یوماً بوادیکم
سلامت کنم زانك درخاطری		کر ازچشم دوری بدل حاضری
ایا غائب ازچشم وحاضر بدل		سلام علی الغائب الحاضر]

اوراد سلام وتحیت از صدق وصفا ووفور ولا رسانیده می‌آید وپیوسته از صادر و وارد از سر اشتیاق وآرزومندی اخبار کمال آن دولت وفروغ آن اقبال که پناه ضعفاست وآرامکاه مظلومان وملهوفان که سالهای نامحصور مستدام باذ می‌پرسم ومستبدع ومتفحص می‌باشم بر امید آنك ناکهانی مبشری شادمان شادکننده خبر مراجعت مبارك ومعاودت آن سعادت بکوید وبرساند واین مشتاقان را شادمان کند هنوز چنین صبح صادق طالع نشد ولکن باراجیف خوش وصبحهای کاذب باخبار آمدن آن خلاصهٔ شاهی وکزیدهٔ الٰهی بسی شادیها را دریافتیم [فمدونی واخلفوا بشرونی ولاتفوا] دل قانع شده است ملاقات مفرح مشرف ولقای ظریف شریف ضاعفه الله شرفاً وعزاً بهمایون ترین وقتی ومبارکترین ساعتی میسر ومهیا باذ پیوسته ذکر وشکر احسان پاذشاهانه ودلداری ملکانه کفته می‌آید وکواه صادقترین برین دعوی ملك المشایخ امین‌القلوب جنید الزمان ابایزید الوقت خاصة الله فی‌الارض حسام الحق والدین علم الهدی والیقین متع الله المسلمین بطول بقائه وانار قلوب العارفین بنور لقائه که دردعای خیر شما واستزادت کامرانی ودولت شما همدم ومعاون آن راهست آن دعوات خیر دردوام آن اقبال وتضاعف آن دولت وفیض فضل الٰهی وعنایت آسمانی مستجاب باد والله ولی الاجابه ودعوة المخلص مستجابه از این طرف خرد وبزرك وجماعت فقرا که برادران مااند حال الصلوات والخلوات سراً وجهراً دعای آن دولت موظف می‌دارند ومزید دولت وکمال رفعت از قاضی الحاجات ودافع السیآت و ولی‌الحسنات تبارك وتعالی درمی‌خواهند تامرادات وحاجات آن یکانهٔ عالم را ادام الله‌علوه وبندکان ودوستانش بحصول موصول کرداند [انه علی مایشاء قدیر وبالاجابة جدیر وصلی الله علی محمد وآله] بندکان وچاکران ومجاوران آن جوار عصمت ومقیمان آن حریم حمایت که درسایهٔ بسیط مشرف اند ومکرم سلام بخوانید وجاوید مغیث خلایق وپناه فقرا باد آمین یارب العالمین مشرفهٔ شریف دلنواز کهتر برور رسید شادیها افزود لازال محسناً والسلام

الله مفتح الابواب

الله يجمع بيننا و يرفع البعد عن بيننا

[همان خدای که مارا طریق هجر نمود | امید دارم کاسان کند طریق وصال
رضینا من وصالك بالكلام | و یکفینا الاشارة بالسلام
فیوم لااراك كالف شهر | و شهر لا اراك كالف عام
بخدایی که ملکش از عظمت | درخم آسمان نمی کنجد

[ولو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید] اکر سعادت مرا بدی وپایم را همچو دلم بربدی بصدر بران شدی بجناب مستطاب خداوند افتخار الملوك تاج آل داود عالی همت مستبصر عاقبت خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق الی لقائه الروح العلوی والضمیر السماوی ادام الله علوه ودولته

[لوان الریح یحملنی الیکم | تشبثت باذ یال الریاح
وكدت اطیر من شوقی الیکم | وکیف یطیر مقصوص الجناح
کر تو انی ای صبا بکذرشی برکوی او | ورکذر یا بی بیر از من پیامی سوی او
وردلم را بینی آنجا کوحرامت باد وصل | من چنین مهجور وتو پیوسته همزانوی او]

حق علیمست [وكفى به علیماً] که خیال آن آفتاب روز و شب بواقعات دیدن وبخواب ومعاینه دردیدهٔ این ضعیف داعیه است [ومن طول التفکر کل یوم رأیتك كل لیل فی المنام] بر صادران و واردان آن حضرت کریم رشك می برم وحسود می باشم وبنوشتن نامه وتبلیغ سلام آتش اشتیاق نمی آرامد

بیت :

من سیر نمی شوم بلب ترکردن | الامرا در افکنی در جویت
اعانقکم والنفس بعد عشقیه | الیکم وهل بعد العناق تدانی
کان فؤادی لیس یشفی علیلة | سوی ان تری الروحین ممتزجان

چند جهد کردم وچند لابه کردم تا آمدن بخذمت از روی صورت میسر شود وحاکم تقدیر در توقف می دارد

بیت :

[کر بمانیم زنده بر دوزیم | دامنی کز فراق چاك شدست
ورنمانیم عذر ما بپذیر | ای بسا آرزو که خاك شدست]

نی نی غلطم آرزوی اهل دین ومعرفت که از بهر هوا هرکز خاك نشود بلك [اخواناً علی سرر متقابلین] باشد [والحقنا بهم ذریاتهم] باشد [ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمر ان

علی العالمین ذریة بعضها من بعض] بیت :

پیشتر آ پیشتر چند ازین بدخویی — چون تومنی من توم چند منی وتویی
من و تو کرد آدمی را دو — بی من وتو تو من بذی من تو
کی بود ماز ماجدا مانده — من تو تو رفته و خذا مانده

[انهم الیهم لایرجعون و ان کل لما جمیع لدینا محضرون]

چنانک جانهای عزیزان ما وپیشوایان ما اکرچه از نظر مابیرون رفتندنیست نشدندهمچو استارکانند امروز درنور آفتاب حق پنهان شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن پایان ندارد که اکر بحرهای عالم مداد وحبرکردد ودرختان بیشها جمله قلم کردد وذرات هوا جمله نویسنده شوند وصف ملاقات وانصالهای جانهای پاك ربانی وعشق بازیهای ایشان نتواند نوشتن ودرقلم نیاید

بیت :

از عشق دلا نه بزبان خواهی شد — بی جان زکجا شوی که جان خواهی شد
اول بزمین زآسمان آمدهٔ — آخر ززمین بر آسمان خواهی شد

صد هزاران سلام ودعا می‌رسانم علی الدوام والتواتر صباحاً ومساءً ومی‌خواهم که بجای سلام من باشم که برسم که [واتونی باهلیکم اجمعین] اکرچه بزبان همه شرح شکراوست ودردیده همه خیال وصال اوست و دردل همه ذکر وفکراوست ولیکن روح مستغرقِ اشتیاق آن خداونداست بدینها سیر نمی‌شود امید واثق است از خداوند امید رواکننده که علی العجل قبل حلول الاجل مشاهدهٔ جان افزای آن خداوند نادرة الزمان منور الجنان ادام الله علوهم فی دولة صافیة ونعمة وافیة وعصمة کافیه میسر ومهیا کرداند سریعاً انه کان للدعاء سمیعاً [ومن یقنط من رحمة ربه الا الظالمون بیت :

نومید مشو امید می‌دار ای دل — در غیب عجایبست بسیار ای دل
مدارای روح هیچ انده که یاراز توجدا ماند — رسن کرچه درازآید کذردارد بچنبربر
حرام دارم با مردمان سخن کفتن — وچون حدیث تو آید سخن درازکنم

لایتم مناجاتنا ابداً ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید قبلهٔ حاجات و مصعد مناجات باد آمین یارب العالمین ازطرف کنیزکان که خواهران ما اند وفرزندان ما اند زمین بوس می‌رسانند ومتعطش می‌باشند ملازمان آن خدمت سلام بخوانند مشرفهٔ شریف ازان جناب منیف بدین ضعیف رسید نور چشم وسرور دل افزود وچون پیراهن یوسف چشم یعقوب روشن کردانید [انی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون] والسلام

زندکانی فرزند مخلص مکرم مشفق معتقد صادق صدیق نادرة الزمان عالی همت فرشته صفت جمال الدولة والدین در رفعتی که سر بر آسمان دارد وروی بملك جاودان دراز باد وچهرهٔ دل که مشرف همه فضائلست از غبار وسوسه وکرد غفلت زدوده وپاك ومصقول باد تا محل الهام ربانی باشد وفیض رحمت آسمانی آمین یارب العالمین وسلام ودعا بخواند وآرزومند داند [و من القلوب الی القلوب روزنة بیت :

کویند که روز نیست از دل سوی دل روزن چه بود که نیز دیوار نماند]

حق تعالی دل آن فرزند را بشاذئی که ورای عالم فانیست مزین وآراسته دارد و بسلامتی ومراد فی ایمن الاحوال واقرب الازمان بمارساناد [انه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر] و برادران همه سلام می‌رسانند ومشتاق می‌باشند سلام ودعا بخدمت آصف زمان ملك الوزرا منشی الخیرات مغیث الخلایق نظام الملك وقت ادام الله علوه برساند وبخواص او آرزومند دانند وشاکر نعم دانندکه ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم [وما کان ربك نسیاً ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله] چنانك عزیزرا بواقعه نمودندکه هرچه پیشت آید فرمان خداانیست که زمین را بازکاوی وحفره کنی ودفن کنی وبخاك بپوندی هم در واقعه از آنجا کذشت دید لکنی زرین درمیان صحرایی می‌تافت ولمعان می‌زد آن وصیت یادش آمد درحال زمین را بکند دوکز کما بیش کرد همچنین بارها عاجز شد کفت مرا یکبار فرموده‌اند من چندین بارکردم ازان واقعه بکذشت ومی رفت آن شخص را که اورا وصیت کرده بود بدید حال با او بازکفت کفت بدان که آن نیکو یست واحسان که از بهر آنك درازیٔ مدت پوشانیدهٔ خیرها است آن خیرپوشیده نشود وحق تعالی بفضل خود آنرا آشکارکند واکر کسی را درین کمان است درنکرکه درمنارهای بلند واذان مؤذنان ومنبرهای بلند و وعظ واعظان ومکتبهای کوذکان وغیرآن‌که همه آن نیکهای محمدست صلی الله علیه وسلم وسعی او وصبر او برایذای کافران وقصد ایشان که حق تعالی وعده کرده‌بودکه من این را آشکاراکنم و نکه دارم اکرچه ترا وارثی نیست من وارث نیکوکارانم [ولسوف یعطیك ربك فترضی والآخرة خیرلك من الاولی انا اعطیناك الکوثر انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون] نیکی که برای خدا بود نه از نور آفتاب بود ومهتاب استخوان درکور رود اما نور در زیرکورنرود بیار ما نور آفتاب را درکورکن باز برسر آید این سخن پایان ندارد [قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر

قبل ان تنفد کلمات ربی] حق تعالی توفیق برتوفیق وجذبه و دعوات و هدایت برهدایت متتابع وافزون داراد [حرام دارم بامردمان سخن کفتن و چون حدیث توآید سخن دراز کنم] جاوید طالب وعاشق باد آمین یا رب العالمین

(۱۰۳)

الله مفتح الابواب

زندکانی فرزند مخلص معتقد نادرهٔ جهان طالب حق تعالی عالی همت احسان پیشه طاعت اندیشه لطیف کوهر پاك عنصر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدولة والدین احسن الله عاقبته دراقتناء اسباب شادمانی واعتناء اکتساب نیکنامی وتیسیر مقاصد دولت عالی منظوم باد وصحیفهٔ کامرانی وتوفیق خیر که اصل همه کامهاست وکیمیای همه مرادهاست بارقام فضل یزدانی مرقوم و اوج معرفت واعتقاد مرتفع وفوج اجتهاد ومیل خدمت رب العباد وحلاوت طاعت مجتمع وروزکار همایون که سرمایهٔ سعادت عالمیست وملکی که از روزکار بیرونست بنشاط عقل وتازکیٔ ایمان مقرون باد عقل بی‌چاره وجان هر بیچاره درنظارهٔ عجائب صنع وتصریف وتفریق حق‌تعالی متحیرست که ارواح همچون کبوتران کعبه برپام او میذ خانهٔ حق جمع کشته اند بر زنان بعضی بر خوف می‌جنبانند یعنی برشکر ومستی وصنع او همچون کبوتر بازی برین بام بلند بی الهام واندیشه وتخویف وترجیه هر کبوتر جائی را بطرفی کسل می‌کند لایق کوهر آن کبوتر وبشهرها می‌فرستد بعضی را براههای نا ایمن فرستدکه اسیر چنکل باز می‌شوند چقچق فریاد کبوتر می‌شنود که درماندیم اکر بد خدمتی رفت دیکر نکنم وبال وپر بی ادبانه نجنبانم او مناجات چقچق ایشان درچنکل باز می‌شنود بعضی را خلاص می‌کند وهیبتی ومرحمتی دردل باز می‌افکند وبعضی‌را جواب [ولورد والعادوا] می‌فرماید [ولله ملك السموات والارض یغفرلمن یشآء ویعذب من یشآء] یعنی آسمانیان همه‌لرزانند وزمینیان هم لرزانند چنانك سؤال کرد مصطفا جبرئیل را علیه‌السلام ازحال او کفت ساعتی چنان باشم که پر وبال من درهمه وجود نکنجد وساعتی چنان باشم که از هیبت وعظمت پنداری صعوه باشم مصطفی فرمود صلی‌الله علیه وسلم شما که مجردید ونور مطلق اسیر نفس امارهٔ نی وهمسایکی طبیعت عنصری نی‌شمارا چون خوفست کفت آن عظمت ازان عظیمترست که عزازیل را بیك بازی مات کرد وهاروت را وماروت را بیك اندیشه از اوج فلك بچاه بابل محبوس کردانید واز زمزمهٔ تسبیح ابلیس را در دمدمهٔ وسوسه‌آورد وهاروت وماروت را درلجلجهٔ سحر افکند [وطاف علیها طائف من ربکم

بيت :

آنجا که بودی گلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ وروبه‌را مکان شد جغد وکرکس‌را وطن

عصمنا الله وایاکم وآمننا من الفزع الاکبر وجمع بیننا اخواناً علی سرر متقابلین انه یعطی النعم قبل استحقاقها وینزل الغیث من‌بعد ما قنطوا] برادران و خواهران جمله سلام می‌رسانند ومشتاق می باشد و السلام

---

(۱۰٤)

الله مفتح الابواب

چون موکل ضرورت وبیچارگی بوالعجبی آغاز کرد وسخت دلی درپیش گرفت سررشتهٔ صبر وتمالك از دست داد وزحمت طویل بحضرت آن مکرم جلیل آورد امیدست که بر عادت درویش نوازی ومسکین پروری وشکسته بندی که خوی مهتران ومقبولان وسابقان وصادقان‌است ومعهود ومرسوم عهد آن یگانه‌است ادام الله علوه او را شاکر وذاکر بدعای کسیل کند اگرچه تصدیع داعی دراز گشت لیکن بحمدالله سروکار باعالی همتست که این گستاخی وصدهزار بیش دل دریا صفتش زورقی باشد استسقای ماهیان ملول نگرداند لجهٔ آن بحر را [حدث عن‌البحر ولاحرج] ذکر احسانش برهمه زبانها وشکر بی پایانش درهمه جانها مستدام باد آمین یارب‌العالمین بر قضیهٔ [الاناء یترشح بمافیه [ازکوزه همان برون تراود که دروست] عجب نیست مداومت آن یگانهٔ عالم که رئیس اکابرست درخیرات وامام نیکوکاران منشی الخیرات والکرامات ملك الامرا والایامن با آنیهٔ فاتحه واخلاص مشکین رائحهٔ او در عالم منتشر باشد ودیگران را تحریض شود وراغب کند براعمال برکه [هل ادلکم علی‌تجارة تنجیکم] واگر سهوی نعوذبالله برود درمسابقت خیرات روز همت عالی متیقظ باشد که [اذا مسهم طائف من‌الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون] زود گریبان دل محکم بگیرد وچنگ دردامن ندامت واستغفار سخت کند وتفحص نماید که سبب آن تغافل وتکاسل چیست وامهال واهمال درخدمت ذوالجلال از کجا راه یافت آن ثلمه را بندکند وآن کمین شیطان را تدارك کند تا دارالملك ایمان از چنین غوغا ایمن باشد وچون بنده عقد اومید بحضرت جاویدبست وخدمت وطاعت شکسته بسته اساس نهاده بر امید آنك کمال گیرد وکمر خدمت برمیان بست کمری که وسیلت شود بتاج قبول بارآورد این کمرچون برمیان متعبدست شد لابد خوف افتادن باشد تدارك آن بباید کرد

[افاحرف من حبلك الحل عقده تداعی و شیکاً بانحلال مرایر]
درسنت تهاونی رود شیطان درفرایض طمع کند
[فاحذرصغار الشر قبل کباره ان الکبار بدایتهن صغار
آغاز مناره زیکی خشت بود مهمل داری‌توخشت را زشت بود
[واما بنعمة ربك فحدث] بقدر امکان تدارك باید کردن تا بازکمر خدمت را برمیان محکم کن
واکرچه آن خدمت درفضیلت ازان افزونست که اکر صد کمر بندی همچو خرکاه ترك مقصر
باشی واکر هر سر موبی زبان شود درشکر وثنا قاصر باشی و مقصر
شعر :
[ولوکان لی فی کل منبت شعرة لسانا یشکر منك کان مقصرا]
ایزد تعالی صدر آن صدر را وضمیر منیران امیر را ادام الله علوه بنور اخلاص که وهاب
اخلاص جل جلاله جهت مخلصان حضرت خود پنهان کرداست درمخزن غیب آراسته داراد
وقضای حقوق بی حدش که فرض عین و عین فرض است کهتران را کرامت باذ تا جاودان
درمکافات ومجازات آن اصطناع واحسان که بمجازات مجزی نخواهد شد [وهذا دعاء لوسکت
کفیته] پیغام آن عزیز وحفظ الغیب بذین داعی رسید دلکشایی حاصل شد
بیت :
راحتش بادا کز وهر خلق را راحت بود
نیست ممکن خلق را راحت مکر از روح پاك
صد هزاران دیك حلوا پخته آن لطف الفعال
صد هزاران جام باذه برده زوائد وهناك]

---

(۱۰۵)

الله مفتح الابواب

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا قال النبی صلی الله علیه وسلم [ان لله تعالی عباداً
امجاداً محلهم فی الارض کمحل المطران وقع علی البر اخرج البروان وقع علی البحر اخرج الدر
الخلق عیال الله فافضلهم عندالله انفعهم لعیاله] بحمد الله امروز درین دور مشارالیه درنفع عباد
واکرام فضلا وتربیت فقرا وانشاآد خیرات تقبل الله ملك الامرا دستور اعظم نظام الملك
فخر خراسان وعراق لطیف الفعال والاخلاق امیر دیندار ولی الایادی والانعام الذاب عن
حریم الدین ربیضة الاسلام تاج الحق والدین ادام الله علوه واکرمه واحسن عاقبته وتقبل حسناته

ومجاوز عن سيئاته وامنه من الفزع الأكبر آمين يارب العالمين سلام و دعاكه واجبست مى رسانم وآرزومندى بملاقات حقايق غالب وباعث است ميسر كل عسير ومسهل كل صعب ومعطى النعم قبل استحقاقها قديم الاحسان جل جلاله اسباب ملاقات بخوبترين وجهى ميسر ومهيا كرداناد [انه على ذلك قدير] معلوم رأى عالى باشد كه اكر در خور اشتياق وارتباط نامه نوشته آيد هر روز على التجديد نامهٔ جديد نوشتمى الا اصل اجتماع حقايق وتلاقى قلوبست ونخواهم كه آن عزيز را بصورت نامه خواندن تصديع دهم ليك چون عزيزان استدعا مى كنند بدان حضرت تذكرهٔ ودران هم معذورند كه [المشرب العذب كثير الزحام] فرزند عزيز مخلص سيد المدرسين تاج الخطبا عالم فاضل متفنن جلال الملة والدين الامام ابن الامام ابن الامام رضى الله عنه وعن اسلافه الكرام پيوسته شاكر وذاكر احسان وتربيت ونوازش آن بزركوارست وبشكر شمارطب اللسانست اعلامى رود اكنون خويش اين داعى مخلص است وعزيز عزيز عزيز هرمزيد احسان وعنايت ونظر پادشاهانه كه درباره او فرمايد اين داعى منت دارست و بحقيقت آن احسان بدين داعى رسيده است وصدر كبير مرحوم ملك الافاضل ركن الدين تغمده الله برحمته برين داعى حقوق داشت بانواع تقبل الله منه ومنكم ومن كل محسن [والله لا ينسى من احسن عملا وما كان ربك نسيا ويؤت كل ذى فضل فضله الدنيا مزرعة الآخرة طوبى لمن اغتنم وزرع واقرض الله قرضاً حسناً يضاعف له] خود بيدار دلى وانتهاض همت عالى وشفقت شما بخيرات ازين تحريضات مستغنى

[ولكن رايت السيف من بعد شحذه الى الهز محتاجاً وان كان ماضيا]

جاويد محسن باد وتوفيق برتوفيق و تسديد برتسديد و قبول برقبول آمين يارب العالمين

---

(١٠٦)

الله مفتح الابواب

سايهٔ عدل وفضل ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك راستين صاحب اعظم دستور عالم عادل مفضل كريم منشى الخيرات منبع الكرامات الموفق من السما المؤيد من الرضا فخر الحق والدين ادام الله علوه واحسن عاقبته وتقبل حسناته وتجاوز عن سيأته وايده ونصره ولليسرى يسره انه كريم مجيب دائما مبسوط باد سلام ودعاكه فرض عين و عين فرض است رسانيده مى آيد وآرزومندى بملاقات عزيزش متوافرست وپيوسته مستنشق ومتنسم اخبار سار مى باشم و چون مى شنوم كه هرروز درخير واحسان حريص ترست ودراعمال صالحات راغب تر ودرحقايق درين باقين تر شادمان مى شوم وازمجيب الدعوات جل جلاله مزيد توفيق وتأييد ورضا وقبول اومى خواهم

مستجاب باد شکرهای احسان شما می‌خواهم که بنویسم چون قلم ازنوشتن عاجزست مکافات آن بحق تعالی جل‌جلاله حواله کردم انه خیر مجازی ومکافی دارندهٔ تحیت فرزند عزیز شیخ صالح قانع متنسك جمال الدین ایده الله درویشی عزیرست مشتغل باوراد خلوات مدتی مدیدست که باقلت مال وکثرت عیال صبر را پیشهٔ خوذ کرده‌است وقناعت را قبلهٔ خود ساخته است چنانك سیرت درویشان متقدم بوده‌است رضی الله عنهم تابمحدی خانقاهی بدست او بود دکران ازوبستدند هیچ جایی مراجعت ومرافعت نکرد ازغایت قناعت خوذ امروز عیال افزون شده اند وطاقت قناعت وصبر ندارند از رحمت ملك الوزرا چشم می‌دارم که برعادت درویش نوازی خویش خانقاه اخی کهرتاش را رحمه الله پادشاهی فرماید وبشیخ جمالی الدین ارزانی دارد تا بفراغت او وعیال اوبخدمت وطاعت حق مشغول باشند ودعای شما کویند دعای او دران دولت نکو باشد ومستجاب باشد وبرین داعی منتی عظیم باشدکه آن احسان با این داعی کرده‌باشدکه پیوسته دل داعی نکران احوال اوست ونیکویی واخلاق خوب او بدان می‌ارزد که خاطرها متعلق بود بمعاونت ویاریٔ او ملك الوزرا پیوسته مستقفد درویشان ومستحقان بوده‌است و زیر سایهٔ درخت لطف ملك الوزرا بسی اهل‌خیر آرام یافته اند امیذست که شیخ عزیز جمال‌الدین شاکر وذاکر آن احسان شود جاوید ملاذ وپناه اهل خیر باد آمین یارب العالمین

{ ۱۰۷ }

الله مفتح الابواب

مسابقت ومسارعت ومنافست ومبادرت امیر اجل عالم عادل ملك خلقت عاقبت بین کریم الاخلاق طاهرالاعراق الحریص علی‌الخیرات الراغب الی‌الحسنات شمس الدولة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و وفقه وسدده بر تقادم ادوار برخیرات وحسنات وطلب مرضات رب السموات روز بروز افزون تر باد یسر الله له الیسری وجنبه عن الیسری سلام ودعا مورود می‌دارم [سلام علیکم لاسلام موذع ولکن سلام لایزال جدید] شنوده می‌آید توجه او الی الله تعالی وتبتل او بخیرات هر روز افزون ترست شادیها می‌فزاید تا مشرفهٔ عزیز رسید متضمن انواع دلداری ولطایف بجان ودل تلقی افتاد وازعزم مبارك استماع رفت انشاءالله تعالی آنچ نیکوتر وبهتر ونافع تر اولاً وآخراً بران موفق شوذ نستجیر الله تعالی انه خیر هادی واحسن مرشد ومعلومست که این داعی احسانهای شما فراموش نکرده است [شکرالنعم واجب] و دلداریها که فرموده است فقرا را واهل خیر را درحضرت حق تعالی شفیعان شما اند که حق تعالی هر

عمل را صورتی خوب دهد واو را مستغفر ودعا کوی انکس کند که آن خیر کرده است [وماكان ربك نسيا] خواجهٔ اجل دین دار حسیب نسیب موفق الخیرات ادام الله برکته ازخدمت شما شکرها کفت واز حسن سیرت شما واجتهاد شما درخیرات ونیتهای صالح وعزمهای نیك حکایت کرد ونعم القرین هو شاذیها افزود وشکرها کردیم بر تزاید باد

(۱۰۸)

الله مفتح الابواب

زندکانیٔ مجلس عالیٔ خداوندی دراقتنای اسباب شاذکامی واعتنا باکتساب نیکنامی وتیسیر مقاصد دولت بتمامی سالیان نامتناهی باد سلك معالی بوفور دولت عالی منظوم وصحیفهٔ کامرانی بارقام فضل یزدانی مرقوم واوج حشمت مرتفع وفوج نعمت مجتمع وروزکار همایون بنشاط وخرمی مقرون داعی بغایت متحیر ومتفکرست باشرح آرزومندی واشتیاق بدریافت آن ولی الانعام والایادی چکونه دهد و شکر آن مواهب جسیم وعذر آن لطایف عمیم که از آن جناب کریم فایض شده است بکذام زبان تمهید کند [فيالها قصة في شرحها طول] پس چون شرح آن دربیان وبنان نمی کنجد دست ازان داشتن وبدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکتر می‌شناسد ایزد تعالی آن ذات شریف را که طراز کسوت معالی وزینت ایام ولیالیست روز افزون داراذ بعدازایراد سلام ودعا عرض می‌رود که جماعتی درویشان عزیز که دعای ایشان درحضرت مستجاب باشد ازین داعیٔ مخلص التماس کردند بشفاعت جهت خواجه فخرالدین یوسف که غریق نعم وعتیق کرم ملك الوزراست از قدیم وبسبب ناموافقیٔ ایام بسیار کسر وزیان افتاده است اورا واز خدمت خجل مانده است درغرامت وصدقات ومواهب ملك الوزرا ادام الله علوه بعالمیان می‌رسد املست که آنچ درذمت اوست تحقیق فرماید وموهبت نماید تا مکافات آن احسان از رب العالمین اضعافاً مضاعفةً برسد وبدین داعی منت باشد وبراحسانهای سالف منضم کردد والسلام

(۱۰۹)

الله مفتح الابواب

زندکانیٔ مجلس عالیٔ امیراجل عالم عادل مؤسس الخیرات مقدم الحسنات قامع الظلمه معین المظلومین مربی العلما محب الفقرا سیف الدولة والدین الغ قتلغ خاص دیندار عالی همت والی بك ادام الله قرین اقبال ودولت وسعادت ودوستکامی وشاذمانی وتوفیق باد ایزد تعالی سفر و حضر موفق ومسدد ومرشد وناصر ومعین باذ بحق محمد وآله سلام ودعا ومدحت از سر صدق و ولا

و وفور محبت وهوا مطالعه فرماید آرزومندی بدیدار مبارکش وافر شناسد اسباب ملاقات علی ایمن الحال و احسن الفال میسر ومهیا باد چون شنوده می آید حرص آن عزیز برخیرات وصدقات وصلوات شادمانی می‌نمایم واز حق تعالی مزید آن توفیق می‌خواهم واستظهار کلی حاصلست بدان دوست مخلص ایزدش ندیمن وکرامت روز افزون داراد آرندهٔ تحیت فرزند عزیز مخلص نظام الدین نظم الله اموره از خدمت شکرها کرد وآزادی واز دلداری شما ومظلوم پروری شما هزار چندانست وشمارا معلوماست که خاطر درویشان چند متعلق حالت نظام الدینست نظام الدین را هرچههست فدای فقراست از عهد طفولیت الی یومنا هذا او فرزند فقراست هرچ درحق او کنند چنانست که درحق فقرا کرده باشد خصوص که این ساعت از انواع زیانمندشده‌است وازهر طرفی که امید سودی بود زیان برزیان روی نمود مع هذا هر نشیبی را بالاییست وپس هردرشتی آسانیست شعر :

فلا تحسبن انا علی الدهر ضیع فللدهر من بعد العثار نهوض

[تا بود چنین بدست کار عالم راحت‌پس اندهاست‌وشادی‌پس غم]

الا هرکسی را آن قوت صبرنیست که چندان صبرکند که فرج پیش او آید او پیش فرج وامی رود دشواری ازینست اما خنك آنکس که همچو امیر دین دارالغ والی بك ادام الله علوه مسکینان را وبی صبر ان را دستگیرد ونوازد لله تعالی توقع می‌دارم که آن لطف که فرمودی درباب نظام الدین واو را باز جستی تمام فرمایی و اورا ازین حال برآری تا برین داعی منتها باشد وخدا دوستان ترا شاذکام کند ودشمنان ترا کور گرداند ودولت ترا آن سری گرداند تاهم این جهان امیر باشی وهم آن جهان امیرالله هنگام رقتست و وقت شفقت است کارد باستحوان رسیده‌است این ساعت یکی هزار بود وثواب بی‌شمار بود وبر احسان پیشین منضم شود وفقه الله وسدده وایده وکلاه ورعاه ومن‌الخیر لااخلاه مانیز بدعای او میان بسته باشیم ویاران ما و برادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخرالمشایخ جنیدالزمان حسام الحق والدین سلام ودعا می‌رسانند وآرزومند می‌باشد والسلام

---

(۱۱۰)

الله مفتح الابواب

همواره ایام و اعوام امیر دین‌دار عالی همت روحانی ربانی خدای ترس درویش پرور مغیث المظلومین مختص الملوك والسلاطین ملك السواحل امیرالرواجل والمراجل عاقبت‌بین حلیم کریم

المعظم لامرالله المشفق على خلق الله بهآء الدولة والدين ظهير الاسلام والمسلمين ادام الله علوه درخیرگستری ومظلوم پروری وخداترسی وباخاصان حق همنشینی مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور وبحقیقت اولیای ماعقل ماست واعدای مانفس امارهٔ ماست ومعلومست که آدمی دردولت ورفعت برمثال خاکیست باذش در رباید ببلندی برساعتی که [الدنیا ساعة] باز بحضیض اجل برزمین فرو گذارد خنك آن خاکی که چون بالا برآید بر مرکب باذ خویشتن فراموش نکند وبداند که من همان خاك بی‌دست وپایم واین بلندی واین باذ عاریتست

بیت :

[برباذ فکندهٔ بنای همه‌عمر   برباد کجا بود بنا پاینده]

خنك آن خاك دران بلندی خویشتن شناس بود وگوید خداوندا من همان خاکم حویشتن را غلط نکرده‌ام ترا می‌دانم که خداوندی بلندی آن تست من درین بلندی پست توم وبندهٔ توم بقصد هیچ دیده را بخاك خود خسته نکنم چون چنین باشد روزی که این خاك از مرکب باذ پیاده‌شود حق تعالی او را سوار نور خود گرداند وبعوض مرکب بازمرکب نور ارشاد بدهد ودرگوش او می‌گوید کو سوارهٔ آن دولت که [لاتأسوا علی مافاتکم] سلام و دعا بخواند و مشتاق داند جمع الله بیننا [اخواناً علی سرر متقابلین ان الله علی جمعهم اذا یشاء قدیر] امیر عالم فرزند مخلص از دعاگویان وشاکران وذاکران احسان واکرام آن یکانه است بسیار شکرها کرد از خدمت آن پادشاهی‌که کردند ولطف امید می‌داریم که عن‌قریب از حضرت [ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] مجازات احسان اضعافاً مضاعفة مدخر ماند وشك نیست که امیر عالم را علمه الله حق تعالی ازبرای کاری آفریده‌است [و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون] الا جهت امتحان درین غلا می‌افتاده‌است چنانك یوسف صدیق علیه السلام چند روزی درین غلا می‌افتاد وبندگی غیر حق کرد وخدمت مخلوق کرد آن امتحان بود باز باصل خود رفت وآن خدمت حق‌است وترك مخلوقان کرد [کل شیء یرجع الی اصله] چون غریب ومهمان شماست چند روزی چون عزیز مصر بارکان واعیان وخدمتکاران ودوستان خوذ جهت او وصیت خیر فرمایندکه [اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا اونتخذه ولداً] حق تعالی بعدچندین قرن شکران عزیز مصر می‌گوید بدین لطف که کرد درحق یوسف صدیق علیه‌السلام که وصیت کردکه [اکرمی مثواه] توقع ازمکارم اخلاق وخداپرستی ودرویش‌نوازی آن یکانه است که پادشاهی فرماید وسایهٔ لطف مخدومانه وپدرانه بر سر امیر عالم گستراند تا درآفتاب قیامت سایه گردد از رحمت برسرا وجاوید کهترنواز باد مدارك ضمیرمنیر بالهامات ربانی مقرون ومنصور

(۱۱۱)

الله مفتح الابواب

سینهٔ همایون امیراجل عالم عادل محسن امجد اسعد مهذب الدولةوالدین ادام الله علوه هر روز صافی تر وروشن تر باد سعادت ابدی مساعد وتصاریف زمان شاذی افزای ونواصی اعدای دولت درقبضهٔ اقبال وسعادت او مذلل ومسخر باذ توفیق خیرات که عظیمترین نعمتیست وسنی ترین کرامتیست اورا مدد از حضرت کردکار لاینقطع باذ سلام ودعا وتحیت وثنا ازین داعی مطالعه فرماید وآرزومندان وصال داند والحریص محروم [ولایلقاها الا کل ذو حظ عظیم] باری تعالی اسباب ملاقات وادوات مواقات میسر ومقیض کرداناد انه ولی الاجابه ودعوة المشتاقین مستجابه آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی معتقد هنرمند نیکو اخلاق شمس الدین دامت سعادته از خویشان وفرزندان این داعیست احرام خدمت بسته است می‌خواهد که ازجملهٔ بندکان وچاکران آن حضرت باشد وپاذشاهی واحسان شما هیچ امیذوار را خائب ومحروم باز نکردانیده است وماذاك یلیق بایادیهم وحاشا عن نادیهم توقعست که سایهٔ رحمت وبنده نوازی وکهترپروری بروی کستراند تا براخوان واقران خود مفاخرت ومباهات نماید ومجربست که درکارها وخدمتها جلدست ومیان خدمت او وخدمتهای دیکرخادمان وچاکران فرقهای بسیارست امیذست که مقبول آن مقبول کردد [وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] و شاکر و ذاکر بازکردد چنانك چندین هزار امیذوار شاکر و ذاکرند از احسان شما [الخلق عیال الله واحب الناس الی الله انفعهم لعیاله [ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] درین داعی منت باشد جاوید محسن باد والسلام

(۱۱۲)

الله مفتح الابواب

سعادت آسمانی وکرامات ربانی میسر ومقیض رای عالم آرای ملك الامرا والخواص المخصوص بالمقرب والایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناشر العدل والاحسان ظهیر الملة المحمدیه قامع البدعة الدنیه مونس الفقرا مربی العلما الموید بالتوفیق والتشدید [وللآخرة خیر لك من الاولی] معین الحق والدولة والدین ادام الله علوه وایده ونصره وکلاه ورعاه ومن الخیر لااخلاه واحسن آخرته وعقباه سلام و دعای فراوان ازین داعیٔ مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بملاقات باکرامات وسعادات عزیزش که دائما بی انقطاع درحفظ حق تعالی محفوظ باد ومستبشر غالب وباعث آیذ توفیق ملاقات باسبابی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر ولایحتاج الی البیان والتفسیر میسر ومهیا باد نوازشها ولطفهای پاذشاهانه وحفظ الغیب که دردلداریٔ این ضعیف می‌فرماید

شرح آن درآثار قلم درنیاید ودرلهجات زبان درنکنجد شکر ومکافات آن موکولست ومفوض [خیرالناصرین ونعم المجیب القریب قدیم الاحسان معطی النعم قبل استحقاقها فما ظنك بعد استحقاقها جزاه الله افضل لماجزابه محسناً] آمین یارب العالمین آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی هنرمند معتقد کامل الکفایه شمس الدین دامت سعادته متوجه خدمتست ومعیل ومستحق ودست‌کشاده وحسن الاخلاق وکافی وجلد درخدمت می‌خواهد که شرف آن قبول دریابد وبخدمت آن یگانه مشرف شود واز بندکان آن حضرت معدود کردد وبراخوان واقران خود مفاخرت ومباهات نماید وکرم شاهانهٔ آن بزرك ادام الله علوه متنهض است بانجاز حاجات ودستکیریٔ محتاجان وامیدواران توقعست که دربارهٔ او پادشاهی فرماید وبنده‌نوازی برین داعی منت باشد وبراحسانهای قدیم منضم کردد [وماکان ربك نسیاً]-جاوید مغیث خلایق باذ

---

(۱۱۳)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دوجهانی قرین روزکار ملك الامرا ولی‌الانعام ادام الله علوه باذ پاذشاهی ولطفها ودقایق دلداری ودرویش نوازی که می‌فرماید درحضرت [فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره] مقبول ومبرورست وعن قریب ثمرات آن خیرات دررسد [سأریکم آیاتی فلاتستعجلون] رافع تحیت فرزند مخلص سعدالدین خویش این‌داعیست وکوذك مظلومست نیم باغ اورا متعلقان وبندکان شما خریده‌اند توقعست که بندکان را وصیت فرماید که اورا بلطف نکرند واز بندکان شما دانند عنایت ولطف پادشاهانهٔ شما برجهانیان می‌رسد وحق تعالی درخورآن اکرام ولایق آن افضال از بهر شما نیکیها وخلعتها پنهان کرده‌است [ان‌الله لایضیع اجرالمحسنین] داعی هر جا که هست بذان دعا میان بسته‌است ووام داردعای خیرآن عزیزست وشاکر احسان او وام دار هرجا که وام دارباشد وقضای ان حقوق بدعا برو واجب باشدتن بی ادب دارم از جناب عالی زحمتش دورمی‌دارم الا ضمیر ودل چالاك بخدمت می‌فرستم

بیت :

کر دلم را بینی آنجا کوحرامات‌باد وصل　　　من‌چنین مهجور وتو پیوسته همزانوی او

جاوید بمحلل توفیق محلل باذ ومغیث خلایق وقرین بوستان حقایق آمین یارب العالمین

[تا ظن نبری که من کمت می‌بینم　　　بی‌زحمت دیده هر دمت می‌بینم]

مع هذا چون عنایت وپاذشاهی شما دربارهٔ این داعی مشهور شده است داعی شفیع می‌کیرد

امام اجل عالم خیر القضاه تاج‌الدین ادام الله فضله که بار دیکر او را بنوازد ومنصب قضا بوی ارزانی دارد که غیر آن بزرك ملجائی ومخلصی نیست اهل خیر را امروز پاداش باقی دارد وبرین داعی منت عظیم خواهد بودن وبرمنتهای سابق منضم کرد و ان شاء الله تعالی

---

(۱۱٤)

الله مفتح الابواب

حق تعالی علیمست وکفی به علیما که بغایت واز غایت افزون ترخجلم وشرمسارم از ابرام وتصدیع مکاتبات بخدمت ملك الامرا المشرف بالعلم المزین بالحلم حسن الخلق لطیف الخلق المقتدی بسیرة النبی قاهر الشیطان الابی سراج القلوب ساتر العیوب سایس الشاردین ساقی الواردین منبع الادب منجح الارب ارتیاح الفؤاد ینبوع الوداد ولی الاحسان خلاصة نسل الانسان معین الدولة والدین ادام الله علوه وخلد فی سلامة الایام رفعته وحرس من الغیر دولته وظاهر علیه احسانه ونعمه و مواهبه و قسمه وزاد فیما حوله وختم بالحسنی عمله واعطاه من خیر الدارین سؤله وامله

[اطال الله عمرك فی سرور .·. وعاد علیك عیدك الف عام

ولازالت نفوساً من اناس .·. تحمل عنك محذور الحمام]

سلام وتحیت مطالعه فرماید وآرزومندی وتعطش کاشتیاق الحبیب الی حبیبه والعلیل الی طبیبه وتوقانی الی رؤیته الوضیه واخلاقه المرضیه لایمکن کتمانه ولایقاوم الی اشجانه باری تعالی ملاقات باسرع الازمان وایمن الاحوال میسر ومهیا کرداناد صفت آینه ندارم درلطافت اما سخت رویی آینه دارم در وقاحت وابرام امیدست که چون از بهر خداست جل جلاله خالصاً مخلصاً برخاطر عزیز شریف لطیف ظریف ثقیل نباید واکر بدان را بامید صفت رحمت الهی و مجازات وثواب نامتناهی سبك کرداند موفق من رب التوفیق عرض میرود یکبار دیکر حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که باتفاقات سنیه که عقول بتدبیری خویش از محالست آن نتوانند سالم بودن و اکر بتدبیر عقل ممکن بودی از زیان احتراز کردن سلطان عاقلان سلطان عقل را نفرمودی خالق عقل که [قل لااملك لنفسی نفعاً ولا ضراً الا ماشاءالله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر ومامسنی السوء] چون حال آفتاب این بود که سرکردان آن درکاه بود درنفع ضر ذرهٔ خود چه کوید وچه لافد توقع ازمکارم عنصری بدرسته نه عارتی بل [ذریة بعضها من بعض] میراث صفت کرم ورحمت واعتماد بر فضل حق وتوکل بروی تقدیم خیرات که [وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیرلکم] متوارثست ذریات طیبه را از اصول پاك خویش که [والحقنا بهم

ذریتهم] نظر عنایت پادشاهانه درباب احوال متفرق شده و بی مراد گشتهٔ او گستر اند تا احیای او باشد وبرین داعی منتیعظیم باشد که فرزند عزیز حقوق خدمت وحقوق فرزندی دارد ازعهد صغر چشم میدارم که کرم آن بزرك مستغنی گرداند بعدازین ازکسانیکه احسان الله را برکاری نمی دانند [تخذ ماینفق مغرماً] تا باقیٔ عمر مرفه خلاص یافته باشد ازغرامات بعنایات وکرامات آن ولی النعم تا بدعای دولت وسعادت دوجهانی شهاباداعیان دیگر عمر بپایان آورد مدتیست که آن دریوزه نامهٔ بخدمت منبع المکارم لازال قبلة للآیبین خواست انها کردن موقوف داشته شد تا رکاب همایون صاحبها اسعادات السماویة بیمن وسعادت رجوع کند الحمد لله مراجعت آن عزیز مبشر قلوب واشباح ومفرح عقول وارواح گشت [الحمدلله علی فضله .·. قدرجع الحق الی اهله] [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور]

﴿ ۱۱۵ ﴾

الله مفتح الابواب

الحمد لله تعالی که توفیق خیرات وتوفیر صدقات ودرویش نوازی وخدای پرستی وعاقبت‌بینی وخیراندیشی قرین دل پاك آن یگانهٔ عصر کریم محسن ولی‌الایادی والکرم گردانیده‌است زاده‌الله داعیٔ مخلص سلامی رساند وبدعاء خیر وکرامات وسلامات ایشان مشغولست حاله الصلوات والخلوات وسخت خجل گشتم از آنچ فرمودید از ایثار وصله واحسان حقا که این داعی جهت آن نیامد که آن عزیزان درزحمت افتند تقبل الله منهم ازیشان قبول گرداند واضعاف مضاعفه ازخزینهٔ الهی خود عوض فرماید ومزید ومدد دین ودولت ودنیا وآخرت آن‌عزیزان گرداند که [ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] دیگر اعلامی می‌رود که فرزند عزیز مخلص عالم زاهد عابد عارف ولی الله سراج الدین ادام الله برکته درصدد آن بود که مدرس مدرسهٔ بزرك باشد یا شیخ خانقاه عظیم الاغیرت حق او را بخدمت خود چنان مشغول کرد که از دنیا منقطع کرد اما چون تن آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصه که میوهای علم ومعرفت وموارد غیبی بروی فروذ آیدنم باشد که شاخهای آن درزحمت بشکنند محتاج باشد باستونها تا قائم ماند هر بندهٔ خداکه توفیق یابد بخدمت این چنین درخت سعادت ونگهداشت اوباستون زدن وتیمارکردن او بندهٔ مقبل باشد آن خیربالای نمازها وروزها وحجها وصدقهای دیگر باشد زیرا صدقه همچون آب دادنست آب را بزمین گلزار فرستی به بودکه زمین خارزار اگرچه درکارست اما فرق بسیارست آن مقام مبارك را مصلحتست بشیخ اعز سراج الدین دامت برکته

ارزانی دارند و نام زدکردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول رویی نماید و این داعی منت‌دار باشد والسلام

---

(۱۱۰)

الله مفتح الابواب

[پیوسته سرت سبز ولبت خندان باد پیوسته دل جهان زتو شادان باد]

شادئ بی‌عثار و مستئ بی‌خمار ملازم فرزند عزیز فخر البنین مظفرالدین اظفره الله علی کل عدو [من الجنة والناس] وایده وسدده و ارشده و وفقه لما یحب ویرضی سلام و تحیت بخواند ومشتاق داند ومعلوم داند که فرزند عزیز وافی نیکعهد حسام الدین بر من و تو حق خدمت ویاری‌دارد بسیار [والبادی بالخیر لایکافی] شنوده آمد که آن فرزند بااو مناقشه می‌کند بقول صاحب غرضان وبعضی چیزها را محسوب ومسموع نمی‌دارد وحسام الدین امین ومعتمد وفرزند ماست [والقول قول الامین مع الیمین] از بهر دل این پدر او را دلداری کند ووعدهٔ خلعت دهد و خاطرش را بجای آرد وآن لطف با این پدرکرده باشد ومعلومست شما را که حسام الدین درکنار ما بزرك شده است بد ونیك او او بهتر داند اگر کمان شماست واگر قول کسی دیگرست علی کل حال آن ازحال او دورست که درنصیحت ونیکخواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس‌نکنی و آن کمان نبری که [ان بعض الظن اثم] آن کمان از قبیل آن ظنهاست که پشیمان شوی واثم بینی

شعر :

[ستعرفنی اذا جربت غیری و تعلم انی لبق نصوح

الله الله این وصیتها را دربارهٔ او از قبیل تکلف ومبالغه نشمرد وبلك از بسیار اندك واز هزار یکی هرزیادتی که درین مطالبه ومناقشه مطلوبست آن فرزند را ومطموع آن بحقیقت خسارتست وزیان تا معلوم باشد چنانك کفته اند که مبارزی را اسب او زخم خورد پادشاه مرکب خاص که سرآخر تا زیان اصطبل بود باوداد و او را سوارکرد ناکهان بران مرکب هم زخم رسید ناکهان از زبان پادشاه بجست که دریغ درحال آن مبارز از اسب فرود آمد و چندانك پدك دیکر پادشاه پیش‌کش کرد قبول نکرد وکفت من جان عزیز را از نصرت خواه تو دریغ نمی داشتم ونکفتم که دریغ توجهت چهار پایی که بمن دادی دریغ کفتی بروم خدمت پادشاهی کنم که قدر روح من بداند واین کوهر بکوهر شناسی برم واما دعوات خیر وسعادت وراست شدن کارهای شما از جایی که امید ندارید [ویرزقه من حیث لایحتسب] فذلك عنا والاجابة من الله

والغوث والعون بلا كيف ولا كيفية حوالينا [رضيت بما قسم الله لى] [وفوضت امرى الى خالقى] لقد احسن الله فيما مضى] [كذلك يحسن فيما بقى]

شعر

هر چه دشواریست بر تو هم زباد وبوذتست

ور نه عمر آسان كذارد مردم آسان كذار

خففوا يخفف الله عليكم والسلام اكر از حسام الدين شكرتو نشنوم خواهم رنجيدن عظيم [انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون]

---

(١١٧)

الله مفتح الابواب

[ان الله مع الذين اتقو والذين هم محسنون] دل دولت تازه وجان اقبال خندان بسعيهای مبارك واهتمامات پادشاهانهٔ صاحب اعظم دستور مكرم مشهور الافاق ولی الايادی والاشفاق خداپرست ربانی عالی همت وافر رحمت تاج الحق والدين الحسيب النسيب الاصيل الجليل ادام الله علوه پیوسته باد على الايام وتقادم الاعوام امداد توفيق برافزون وتضاعف اوليا واحلب مسرور بحق محمد وآله اهل الهدى والنور سلام تحيت وثنا على التجديد رسانيده می آيد آرزومندی بديدار همايون بی حد ومرست جامع الشتات وسامع الاصوات اسباب ملاقات بزودترين زمانی وهمايون ترين وقتی مسهل وميسر كرداناد عوارضی كه ذات مبارك را امتحان كرده‌است سبب درجات و وسيلت نجات وثواب ايوبی ونجات يعقوبی را مستجلب وجاذب آرندهٔ تحيت بندهٔ قديم شما و رضيع لبان نعمت شما فرزند عزيز مقبل معتقد شمس الدين دامت سعادته بار ديكر متوجه آن كعبهٔ آمال ومعدن افضال ومحط رجال كشته‌است واحرام آن خدمت بسته است [والمشرب العذب كثير الزحام] وصاحب اعظم ازان اصلست كه بندكان چون معاودت نمايند بحضرت ايشان چون جای ديكر هيچ خود نيايند [الرجوع الى الحق خير من التمادی فی الباطل] برخوانند ايشان عفو فرمايند از مامضى وتاريخ بنده نوازی ازين ساعت از سركيرند و صاحب اعظم ازان اصل است [وحق على ابن الصقران يشبه الصقرا [يرثنی ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا] توقعست از اكرام وافر مجموع از مكتسب وموروث كه بار ديكر سايهٔ مرحمت ونظر عاطفت دربارهٔ اين اوميذوار مبذول فرمايد [انه كان للاوابين غفوراً]

ان كان لا يرجوك الا محسن .·. فيمن يلوذ ويستجير المجرم

من از جهولی کردم چنان سزید از من .·. تو خود کریمی آن کن که از کریم سزد

دائما موفق باد علی الخیرات والحسنات والاعمال الصالحات ومایرضی به رب السموات آمین یارب العالمین احسانهایی که فرموده‌است ومی‌فرماید شکران درتحریر قلم وبیان زبان نکنجد وشکر مکافات آن خیر از حضرت [یرزق من یشاء بغیر حساب والله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] صورت نبندد باری تعالی ازان انوار که درخزانهٔ بی‌نهایت از بهر مقبولان خویش مخزون کرده‌است مکافات احسان آن یکانه کناد [ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام

---

(۱۱۸)

الله مفتح الابواب

[صبح سعادت بجهان بردمید ملك سلیمان بسلیمان رسید
انت الامیروان تؤت منشوراً فالامردونك ان لم تؤتمن شوراً]

امداد برکات وکرامات وعصمت الٓهی وتوفیق وتایید نامتناهی مفیض ودام مرام صدرکبیر معظم سیدالوزرا آصف الزمان نظام الملك معدن العدل والانصاف شریف النعوت والاوصاف العالم العادل المحسن مونس الفقرا مربی الفضلا صاحب الدولتین والدین علاء الاسلام والمسلمین اب الملوك والسلاطین علم الهدی والیقین ادام الله علوه واقباله وحقق مرجوه وآماله ولازال السعد له ناصراً وعین الکمال عن جلاله قاصراً کلاه الله ورعاه ومن الخیر لااخلاه واتم مکارم دینه ودنیاه سلام وتحیت ازین داعی مخلص مشتاق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای مبارك ومنظر همایون که هلال عید محتاجان ومظلومانست وشمع جمع هنرمندانست غالب وباعث داند جمع الله بیننا اکرم جمع فی ایمن ساعة یمتد الی الابد اجتماعاً فی الله ولله فانه لاینقطع قال الله تعالی [الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالاالمتقون] یعنی الذین تخاللوا وجالسوا وتواخوا لله تعالی کالمهاجرین تواخوا مع الانصار فتلك الصحبة لاینقطع فی الدنیا ولافی الآخرة لان سببه لاینقطع فیدوم بدوام سببه قال النبی علیه السلام [کل نسب وسبب ینقطع الانسبی وسببی] یعنی سبب وضعته انا ونسب واخوة وضعتها انا باذن الله تعالی لاینقطع الصاحبان فی الله یعین احد هما صاحبه علی الخیرات غیبة بخیاله وحضوراً بمقاله فاذاخرجا من الدنیا فلاقاروحهما فتکالما بلسان الروح احدهما صاحبه کما یتکلم الروح فی المنام و بل اظهر لان فی النوم یجرد الروح الشریف عن الجسد الکثیف الناسی الثقیل الجمادیة المظلمة فیقول الروح لروح صاحبه نعم الاخ والصاحب لی انت فی الدنیا والآخرة الی آخر مایقولان والعاقل یکفیه الاشاره وحفنة تکفی لتعریف البیدر آرندهٔ تحیت فرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسیب

النسيب تاج المدرسين مجدالملة والدين ادام الله فضله وايده بروح منه بخدمت تعريف او حاجت نيست كه نظر عالی برضمایر بیكانكان مطلع باشد [اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله] خاصه احوال حبیب وخلیل ومحب ودعا كوی خوذ كه [سيماهم فی وجوههم] وكلامه فی لحنه انه تدل علی خصاله الشريفة الكريمة زاده الله قرباً اليكم ومودة ولافرق بينكم ظاهراً وباطناً متوجه خدمت بود این مبارك باذ راهمراه كرده آمد كه مستجاب باد ومستدام علی مر الايام این مبارکی آمین یارب العالمین چون حامل خدمت از مخلصان قدیم آن حضرتست وازخانه است برین مختصر مكتوب اكتفا باشد باقی بمشافهه بخدمت عرض رود والسلام

---

(۱۱۹)

الله مفتح الابواب

همواره ایام واعوام ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك دستور اعظم اب الملوك والسلاطين ناشر العدل والفضل والاحسان مجدالدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين مغيث المظلومين قامع البغاة والمتمردين ادام الله علوه بخيرات وحسنات وتعظيم امر الله والشفقة علی خلق الله والحب لله والبغض لله والاعطاء لله والمنع لله والاخلاص لله مستغرق ومصروف باذ اولیای آن دولت واقبال منصور واعدای حضرت مقهور وایزد جل جلاله درهمه احوال وافعال وحضر وسفر یار ونکهدار و مرشد ومدد وغفور وشكور بحق محمد وآله سلام وخذمت مطالعه فرمایذ واز تکثیر نبشتن مكاتبات برای حوایج خلق ملول نشوندكه [المشرب العذب كثير الزحام] پیوسته وهمیشه انكشت نمای لطف والاحسان واجمال وكعبهٔ ركبان ورجال باذ آرندهٔ تحیت فرزند مخلص هنرمند صدرالدين شرح الله صدره فرزند سیدالمشایخ جنیدالزمان ابو یزید الوقت امين القلوب شمس الحقايق حسام الدين ادام الله بركته ومتع المسلمين بطول بقائه متوجه خدمتست امیذ ست از لطف میسور وكرم مشهور ملك الوزرا كه بر عادت درویش نوازی خویش وعنصر شریف ظریف خویش معاونت پاذشاهانه ونوازش مخدومانه درحق فرزند صدرالدين شرح الله صدره ارزانی فرماید داشتن تا ازمیان دل وجان شكر ودعا كفته آید وبرین داعی مخلص منت بسیار باشدكه این داعی را درین شهر روشنایی ومونس شب وروز وغمكسار وخویش وقبیله ایشانند املست كه از خدمت شاكر وذاكر باز كردد تاثنای جمیل وثواب جزیل ومجازات ومكافات [كمثل حبة انبتت سبع سنابل فی كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء] حاصل آید واین احسان را پهلوی احسانهای دیكر نهد ومثل تربیتهای دیكر و درویش نوازیهای دیكر

نداند [شتان بين حومل وجندل] كه ايشان از غرايب ونوادر سرهای خدايند درزمين درهر پانصد سال چنين بندهٔ يكی درزمين آيد غنيمت بايد داشتن چنين خاطر را [اذا احببت عبداً كنت‌له سمعاً وبصراً ولساناً حتی بی يسمع وبی يبصر وبی ينطق وبی يبطش] [وما علينا الاالبلاغ‌المبين جاويد فراست خوب وراست ملك‌الوزرا كه مؤيدست بتأييد [المؤمن ينظر بنورالله] مدرك حقايق ودقايق وحدايق حكم آسمانی باد [ومن يؤت الحكمة فقد اوتی خيراً كثيراً] والسلام

---

(١٢٠)

الله مفتح الابواب

جواهر دريای معرفت نثار روح سباح سياح ملك‌الحكما افتخارالاطبا جالينوس‌الفضل افلاطون‌التدبير نادرةالزمان طالب‌الرحمان اكمل‌الحق والدين ادام‌الله علوه پيوسته باد درشاه راه [صراط‌المستقيم صراط‌الذين انعمت عليهم] مهدی وسابق وسايق وبمرادات وغنايم وارباح روحانی لاحق بمحمد وآله سلام ودعا رسانيده‌می آيد وحفظ‌الغيب ولطفها كه می‌فرمايد بپايی بذين داعی می‌رسد جزاه‌الله خيرما جزابه محسناً

بيت :

[هركه ماراكند بنيكی ياذ ياذش اندر جهان بنيكی باد]

از ديوان [من جاء بالحسنة] كه من ذكرنی فی نفسه ذكرته فی نفسی ومن‌ذكرنی فی‌ماله‌ذكرته فی مالی ومن‌ذكرنی علی‌ملاء ذكرته علی‌ملاء ان الديان اجزی بالحسنة وعفی عن السيئة] هرتخم پاك كه می كارد وهرنهال خيركه می نشاند مستكمل ومثمر ومستوی باذ هرچندكه از تواتر تصديعات بذان ذات خوب صفات ازحد كذشت وخجلم وليكن [المشرب‌العذب كثيرالزحام اولی بالبذل والاكرام] عرض می رودكه فرزند عزيز امير عالم اسعده‌الله از لطف شما چشم می داردكه عنايتی ومعونتی درباب معيشت او بفرمايند بحضرت ملك‌الامرا نظام الملك عدل اصف كفايت افتخارالايامن ناشر الاحسان شريف‌الافكار زكی‌الاسرار الغ عالی همت خذا پرست جهان پناه پروانه بك ادام الله علوه وجعل عقباه خيراً من اولاه وآخرته خيراً من دنياه ازين داعی شكرها وعذرهاكه داند عرض كند اكرچه آن در عرض نكنجد [ومالا يدرك كله لايترك كله] توقعست كه مهم امير عالم بسعی مبارك شما. وبدست

عطا بخش دریش نواز ملك‌الامرا صاحب السعادتین مکین‌الدولتین ادام‌الله علوه کذارده آیدکه معیل کشته است وخرجها بیشتر شده تا بفراغت در خلوات وصلوات دعای آن دولت بفراغت بال می‌کوید [الخلق عیال‌الله فافضلهم لعیاله انفعهم لعیاله]

فریدون فرخ فرشته نبود زمشك وزعنبر سرشته نبود
بداد ودهش یافت آن نیکویی تودادودهش کن فریدون توی

• [السخاء شجرة فی‌الجنة اغصانها متدلية فی‌الدنيا فمن استمسك بعض من اغصانها رفعه الی‌الجنه [فاد زكوة الجاه واعلم بانها كمثل زكوة‌المال تم نصابها] اکرچه آن موالی را احسان شعارست واکرام دثار وبوصیت حاجت نیست

اشعر :

[ولكن رأيت‌السيف من بعد شحذه الی‌الهز محتاجا وان كان ماضياً]

سنت اینست فی‌الحرکات برکات [وهزی اليك بجذع‌النخله تساقط عليك رطباً جنياً]

نذكر بالرقاع اذانسينا ونكتب حين يمطلنا الكرام
فان‌الام ان لم ترضع غلاماً على‌الاشفاق مذسكت‌الغلام

ولهذا قال ربنا تعالى [ادعوا ربكم تضرعاً وخفيه فلولا اذجاءهم بأسنا تضرعوا] جاوید محسن باد

---

(۱۲۱)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دوجهانی نثار روزکار امیر محسن منعم مکرم خوب سیرت واقبال پاك اعتقاد خیر اندیشه احسان پیشه مجیرالفقرا معین‌المظلومین عزیزالملوك والسلاطین شمس‌الدین ادام‌الله علوه واحسن عاقبته وایده بروح منه پیوسته باد وتوفیق خیرات که بهترین سعادتها ست وعالی ترین کرامتها هرروز برافزون سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه کند وسخت مشتاق داند [سلام علی من غاب شخصه وحضر ذكره بيت

[سلامت کنم زانك درخاطری ✤ کراز چشم دوری بدل حاضری]

باری تبارك وتعالی که جامع شتات وسامع اصوات وقاضی‌الحاجاتست اسباب ملاقات را علی احسن‌الحال واکرم‌الاثار مهیا ومیسر کرداناد انه ولی‌الاجابه اعلام رودکه حامل تحیت خواجه عزیز منعم مکرم تاج‌الدین فخرالتجارة وتحته کر ادام‌الله علوه وصانه عن مکاره الزمان الات روینه بذان طرف می‌آرد اکر بخدمت آن شاهان ادام‌الله علوهم

وايدهم ونصرهم فی‌الدارین قبول آید وبخرند توقعست که در رسانیدن بهای آن تعجیلی رود تأخیر نرود سعی جمیل نمایی وکرم ولطف نمایی تابهای آن زود تربی تأخیر بدو رسد تا بمراد باذ آید ودعای آن دولت می‌کوید ازین طرف فرزندان همه سلام می‌رسانند سلام وپرسان می‌باشند فرزندان عزیز شما سلامها بخوانند و آرزومندانند [الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا وجعلنا اخواناً علی سرر متقابلین جمعناالله وایاکم علی موائد الخلد خالدین

بیت :

جهد کن تا جوهرك بشتابد	بوی جانت بکوی او یابد

[فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره الدنیا مزرعة الآخرة] هرکه درهنکام کاشتن سستی وکاهلی کند بوقت خرمن پشیمان شود وپشیمانی آنکه سود ندارد امروزکه مهره بدست کم‌زن وغنیمت دارکه هردم تو کنجیست وکیمیایی است در ذکر حق وطاعت او خرج کن چندانك توانی ونومیذ مباش [انه لاییأس من روح‌الله الاالقوم‌الکافرین] هر روز روشنایی ودولت وتوفیق افزون باد والسلام

---

(۱۲۲)

الله مفتح الابواب

زندکانی فرزند مخلص معتقد خوب سیرت پاك سریرت فخرالاولاد علم‌الدین دامت سعادته وایده بروح منه درشادمانی وانشراح صدر و توفیق طاعت وصراط مستقیم مستدام باد وسایهٔ فضل‌الهی بر احوال هردو جهان اوکسترده باد سلام ودعا ازین داعی مطالعه کند وآرزومند داند باری تعالی اسباب ملاقات وشرائط موافات علی احسن‌الحال وایمن الفال مرتبط وملتفق کردا ناد انه ولی‌الاجابة علامة قبول‌الطاعات ان یستتبع‌الطاعات الاخری ویستجذب‌الحرص فی‌الخیرات علی‌التوالی [سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض]

بیت :

[زان پیش که داده را اجل بستاند	هردادکه داد نیست می باید داد]

دنیا تیز بازار خیراتست [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] در بازار جهان آن فروش وآن خرکه ازان سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرم‌است هرك متاع خیر نخرید پشیمانی وهرك بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم

[درجهان شاهدی ومافارغ در قدح جرعهٔ وما هشیار]
زین سپس دست ما ودامن دوست زین سپس کوش ما وحلقهٔ یار]
خیز تا زآب روی بنشانیم باد این خاك تودهٔ غدار
ترك تازی کنیم وبر شکنیم نفس رنکی مزاج را بازار
والسلام علینا وعلیکم وعلی اهل نادیکم ومن حل یوماً بوادیکم] آمین یارب العالمین

(۱۲۳)

الله مفتح الابواب

[خیرالناس من ینفع الناس] بر ناصیهٔ اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مؤید منصور مجاهد فلان الدین ناصر الهدی والیقین ناشر الخیرات فی العالمین مربی العلما مونس الفقرا قامع البغاة زعیم الجیوش والغزاة نصیر المجاهدین عضد الملوك والسلاطین همایون الغ اعظم سوباشی بك ادام الله علوه مکتوبست و بر دل مقدس مطهر موفق شما [وکتب فی قلوبهم الایمان] نبشته است وموسم کرده لا جرم می داندکه این دولت دنیا آلت صید وشکار آخرتست جهد می فرماید وشکار خیرات لیلاً ونهاراً نفساً ومالاً بدست می آرد خالصاً که و [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً ولاشکورا] تا روزی که منصب ومال که دام است ازوبستانند حسرتش نباشد که دام رفت وشکار حاصل نکردم لاشك طاعت بهترین خیرهاست ولکن آنچ عوض طاعت خواهی یافت بهترست از طاعت [من جاء بالحسنة فله خیر منها] شبه بدهی دری بستانی فانی بدهی باقی بستانی مرده بدهی زنده بستانی الحمدلله که بران یکانهٔ عالم عنایت اعظم الٓهی قرین ومعین است هر روز افزون باد ناطقان دعای شما می کویند و ضامنان دعای شما می کویند [یقول المال کنت فانیاً فابقیتنی وکنت ضایعاً فآدیتنی] مشرفهٔ شریف رسید واحسانی که فرموده سخت درخور وقت بود مقبول ومبرور باذ آمین یارب العالمین.

(۱۲۴)

الله مفتح الابواب

قدوم واقدام وقدم ودم مبارك همایون امیر اجل صدر کبیر عالم عادل خدای ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب الالقاب الشریفه العالیه طالب الاوصاف الباقیة الدائمه بحقیقت لقب نیك او دارد که بدان لقب باقی رودارد واز لقب فانی ننك

دارد برادراعز فلان فی‌الممالك مستوفی وذوالفضل المستوفا ادام‌الله فضله وعلوه هماره لیلا ونهارا بخیرات وباقیات الصالحات المبارکات الطیبات معروف باذ تا آثار آن و ثمرات ونتایج آن خیرات تا ابدالابد کرد روح پاکش طواف می‌کنند بخدمت که ای روح پاك دران صورت تو بسیار بقدم کرد ما طواف کردی وطالب ما بوذی مادرین صورت تا ابد حق آن خواهم کذارد سلام مطالعه فرماید واز صحیفهٔ کاغذ بلك از صحیفهٔ دل صاف خود که مسطر و رقم‌کاه [کتب فی قلوبهم الایمان] است وتقصیری که می‌رود دررسوم زیارت عالم‌الاسرار واقفست که از فراموشی وکاهلی نیست وحقوق پیشین فراموش نشده (وما کان ربك نسیا) درین وقت خانقاه ضیاءالدین وزیر رحمةالله که بشیخ اجل کبیر امین‌القلوب جنیدالزمان ولی‌الله حسام‌الحق والدین ادام‌الله برکته مفوض‌است ومعلومست که خانقاه وخیرات که درعالم بنا کرده‌اند بر امید آن کرده‌اند که بندهٔ حق نه بندهٔ دق وبار خاصه نه یار کاسه وعاشق دیندار نه عاشق دینار ودرویش جاندار نه درویش نان خوار باشد که روزی از اقبال اتفاقا درین عمارت کذرکند کو طمع آن که مقیم شود اکنون این داعی‌را معلوم شد که ضیاءالدین مرحوم نیت او مقبول بوده‌است که آن خیر او چنین بندهٔ مفوض شد وآنجاکه روح او ست رب‌الارواح می‌داند که شاذست بذین واکر بدانستی بجای هر خشتی خشت زر نهادی اکنون بعضی از قاصر نظران در انجا حکمی می‌کنند وبحکم او راضی نیستند که ایشانرا طاقت معاملهٔ حکم او نباشد توقعست که چون فرمان را مطالعه فرماید برادرانه ودوستانه دست ایشان را ازان مرد حق کوتاه کندکه آن مزوران باهل تزویر در ساخته بودند الله الله چنان کند دل او راضی وخشنود شود واین داعی درعهده‌است که ضیاءالدین وخدای ضیاءالدین ازان راضی خواهد بود تا برین داعی وجماعت اصحاب منت باشد واز حضرت سلطان وقت عظم الله دولته بران موجب فرمان شده‌آید وثواب این همه شمارا باشد و بر منتهای سابق منضم کردد و ذخیرهٔ روز جزا باشد ان شاء الله تعالی ،

---

(۱۲۵)

الله مفتح الابواب

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الذی استحق الصدریة بشرح الصدر واشاعة الفضل والخیر العالم الفاضل العادل المتقی البارع الورع منبع الحکمة قامع البدعة محی‌السنة ادام الله علوه

و فضله و اتم مراده وقضی حوایجه واحسن عاقبته و اکرم فی‌الدارین منزلته [وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً] سلام وخدمت ازاین داعی قبول فرماید والله که پیوسته آرزومندم که بزیارت واستفادت بیایم بخدمت الاعذرهای این داعی مولانا را معلوم باشد [تقلبها کیف یشاء و ماتسقط من ورقة الایعلمها ولاحبة فی ظلمات الارض ان کل نفس لما علیها حافظ ومایتزل الا بامر ربك له مابین ایدینا وماخلقنا] لکن حقا علی‌هذه انتلاق والفراق دل از مهرش وزبان از ذکرش ودیده از خیال مبارکش خالی نیست وحقوق نعم که پیش از این از عنایات والطاف مخدومانهٔ او رسیده است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب واجر و پاداش آن را باوفر الاعواض والأجور برساند [و یزید من لدنه فضلاً عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام -

---

(۱۲۶)

الله مفتح الابواب

صحت وعاقبت فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیر فخرالعباد زین الزهاد خدای شناس عاقبت بین معین الفقرا ادام الله عصمتها وزاد کرامتها می‌خواهم از حضرت [و اذا مرضت فهو یشفین] جل‌جلاله تا از دار وخانهٔ لطف لایزالی و از خزینهٔ کرم وعطایای بی‌نهایت خداوندی خویش آن یکانهٔ عزیز را شربت شفا وداروی صحت تن و دین ودل‌فرستدکه وجود عزیز او مونس فقرا وملجاء درویشان و ارشاد سالکان راه راست بنصیحت وموعظت وپاری بدم وقدم و آنچ وسع اوبوده است پیوسته درخیرات و طیبات و صلوات و خلوات و مناجات کوشیده است بر حضرتی که یك دم و یك نفس برآن‌حضرت ضایع نیست ومثقال ذره بردرکاه او هرکز فراموش نشود وکم نشود و آن ذرهٔ نیکی را کوه کرداند و کوه تقصیر را ذرهٔ کرداند که می‌فرماید که من خلایق را از عدم بوجود آوردم وایشان را عمر وعقل و اسباب دادم ازبهرآن ندادم تا درین تجارت وزراعت اعمال صالحه واعمال غیر صالحه من بریشان سود کنم که من‌ازسود منزهم بلك از بهر آن آفریدم تا ایشان برمن سود کنند ودولت کیرند وسعادت ابد یابند و بحمد الله این معالی برآن خاتون یکانه روشن شده‌است وپیش چشم وی معاینه بی‌حجاب استاده‌است آنچ دیکران را تقلیدست وکمان از دولت آخرت او را تحقیق است ویقین الاچون رخت ازتخته برون آرند وبر خداوند کاله عرض کنند خوشترش آید سبب نامه نانوشتن شمارا معلوم است که مقادیر جمله بدست وفرمان حضرتست

بی دستوری حضرت یکدم و یك نفس ممکن نیست و مثال خلقان دردریای تقدیر همچون کشتیهای سرگردانند مسخرباد را کنده بانك میزنی که ای کشتی این سو ران کشتی بحکم حال جواب می‌کوید که مامحکوم باذ دریایم تا از چپ آیذ یا از راست از پیش آید یا از پس و اکر باور نمی‌کنی عجز خود را بین که صدهزار کار تو بی‌مراد می‌رود از دریچهٔ عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن واز دریچهٔ عجزها قادر بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هرلحظه لکام اسب بدان می‌کشد تا اسب فهم کند که برپشت او سواریست که برسروی لکام عجز نهاده است جاوید سدادی وصحت تن وصحت نظرباد والسلام

(۱۲۷)

الله مفتح الابواب

سلام ودعا وشکر وثنا بخوانند وآرزومندی غالب دانند وعذر قبول کنند که اکر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدمت آمده شدی الا کشتیهای مرادات درمیان دریا اسیربادست و خرمنها درصحرا منتظرباد

اکر محول حال جهانیان نه خداست [۱] چرا مجاری احوال برخلاف هواست [۲]

بلی خداست بهر نیك وبد عنان‌کش خلق ازین‌سبب [۳] همه تدبیرهای خلق خطاست

تقدیر آسمانی چکونه کرداند چنان کردد که بدست مانیست الا نالهٔ مشتاقانه وآه محبانه وصال فراق بحکم ملك خلاقست واین معانی واین بند وکشاد وکون وفساد براغلب خلق پوشیده است احوال خودرا می‌بینند وکردانندهٔ حال خودرا نمی‌بینند بی‌مرادی خودرا می‌بینند وانکس راکه ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند باری کاشکی کمانی بردندی [الایظن اولئك انهم مبعوثون] بحمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرکوار عالی همت فرشته اخلاق می‌آیذ آن خداوند روشن دل‌منورجان حلیم‌کریم فخر الملوك والسلاطین ادام الله علوهم لقبی نمی‌یابیم که آن خداوند را صفت کنیم که لقبهارا ناکس وکس درنامها ومخاطبات دستمال ومستعمل کرده‌اند اکرچه بحقیقت دریا مستعمل‌کس نشود چنانك قائل کوید

بیت :

لطف تو تنك شکر طعنهٔ خصمان مکسی

قیمت تنك شکرکی شکند از مکسی

---

[۱] قضاست. [۲] رضاست. [۳] بدین دلیل.

دست در آن اقبال کاه قدیم و آستانه درزده‌است الله الله محکم دستکاهیست محکم کیرد که هرکز نخواهد آن دستکاه باطل شدن هرك دست دران دستکاه زددستش کرفتند بالا بردند دستکیری همه عالمش کردند آفرین برهمت باد وبر نظرت بادکه درین عالم پرتشویش ودرین دریای بی‌فریاد خودرا بهر موج هوا وهوس نسپردی دست درکشتیٔ نوح زدی و محکم کرفتی قوت برقوت توفیق برتوفیق مدد برمدد رحمت بررحمت هر زمانت افزون باد این دعا بر ما فریضه است درعقب هر پنج نماز بلك کار ما از پنج وشش کذشت

[برمردم چشمم کذرت بایستی .·. وزکردش این‌دل خبرت بایستی]

امینست که خبرت کنند زیرا که طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب را محروم نکردانید تعالی وتقدس اکرکلمات ما فهم نشوذ تمام ترجمانش عشقست وکر ضمیر ما معلوم نشود غمازش چهرهٔ زرد واشکیست ولیکن آن اشك را از رشك بهر دیده نمایند وآن شراب را بهر که نپیمانند [حرام دارم با مردمان سخن کفتن وچون حدیث توآید سخن درازکنم] سخن درازکسی کوید که آنچ مقصود اوست بزبان نتواند آوردن ودرکدام زبان ودهان کنجد آن سخن که درزمین وآسمان نکنجد که [ماوسعنی سمائی ولا ارضی] وقتی عزیزی بدرختی رسید شاخ وبرکی عجب دیذ ومیوهٔ عجب هرکرامی پرسیدکه این چه درختست این چه میوهاست هیچ باغبانی فهم نکرد ونام آن ندانست وجنس آن نشان نداد کفت اکر فهم نمی‌کنم که این چه درخت است باری می‌دانم که تا نظرم برین درخت افتاده است دل و جانم تازه وسبز شده‌است بیا تا درسایهٔ این درخت فروآیم چه کویم وچه نویسم بر دعا اقتصار کنم و دعا را نیز پایان‌نیست زیرا دعا رحمت خواستن است چون رحمتهاش کوناکون‌است رنکارنك دلربا هرلحظه آن لطف دعای نو می‌انکیزد ازمیان جان دعا بی‌قرارست ودعا کویان بی‌قرارند [وان الی ربك المنتهی] کسی که آوازهٔ منتهای بی‌منتهی شنیده باشد ودرجان او نشسته چون نکین درمیان انکشتری همچون آن خداوند بلشد پرسان وجویان و نثار کنان [ضاعف الله التوفیق انه کریم مجیب] باقی را ضمیر روشن پادشاهانهٔ او نا نوشته بخواند [الرحمن علم القرأن] سفر مبارك باد وباز کشتن از سفر مبارك تر و نافع تر مرادهای بسیار وکامهای دل میسر وآنچ اومیذدارید حاصل بی منت خلق از فضل حق وآنچ اومیذ ندارید ودرخاطر شما نمی‌کذرد و آن را چشمی ندیده است وکوشی نشنیده‌است و وهم و فهم هیچ آفریده بذان نرسیده است

[قلم انجا رسید سربشکست مرغ انجا رسید پر بشکست]

تا با تو فتاذ آشنایی مارا آشنائیهای دیکران درنظرما حقیر شده‌است و تا لطف وفای شما دیدیم

لطفها و وفاهای دوستان دیگر کاسد شد اعتقاد شما ویقین شما نور داد اعتقادهای دیگران هوس و بازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید بشارت شما را که تمام خواهد کرد

[و من یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً]

مشرفهای عزیز رسید وخوانده شد وشکرها کفته شد وبجای هیکل وتعویذ آمد اکرچه پیش ازان نامهای نا نوشته می‌رسید و منزل بمنزل از احوال مبارك شما پیغام می‌آورد که [من القلب الی القلب روزنة] حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه کریم لطیف ملاقات لاینقطع ابد الابدین کرمهاش تبارك و تعالی والسلام

﴿ ۱۲۸ ﴾

الله مفتح الابواب

[سلام لاح کالبدر السنی | سلام فاح کالورد الطری
سلام رق نشراً کالجرامی | سلام طاب کالرطب الجنی]

حق تعالی علام الغیوبست او را بکواهی می‌آوردم اکرچه دانم بوعدهٔ شهد الله که او بی‌کواه آوردن من خود کواهی می‌دهد بر هر چیزی بوقت خویش خاصه درکوش پرنور سمیع لطیف کامل العلم کامل العمل فی اقواله وافعاله واحواله السامع اللامع بیدار هشیار پایندهٔ تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاضر ناظر ابدی احدی هم فرزند مراهم پدر هم نور مراهم بصرهم منظور مراهم نظر حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول عمره وعلو امره که صباحاً ومساءً منقطع نیست سلام وتحیت وعرض اشتیاق رؤیت بردست نسیم وصبا تبلیغ می‌رود بیت :

[بخدایی که عرش از عظمت | در فم آسمان نمی کنجد
که اشارات آرزومندی | دربیان بنان نمی کنجد

الا این مرکب جسم پرعلت کاهی بیمار وکاهی پلنك وکاهی خرلنك هیچ بر مراد دل هموار نمی رود کاهی لکلك وکاهی سکسك کاهی قبله وکاهی دره نه‌می میرذ نه‌صحت می‌پذیرد وخواهم که سلام مدام بفرستم و عذری که نو نو حادث می‌شود بنمایم ولیکن از طمع آنك باشد که فرصت یابم واز طبع رنجور خود دزدیده شبانکاهی یابکاهی بنفسه خود بیایم سلمهٔ سلام خود آرم بنفس خود شعر :

[وما غلظت رقاب الاسد حتی | بانفسها تولت ما عناها]

بحمد الله تعالی که درآمدن ودرسلام ازآفت ایام وغیرت رب الانام صدتأخیر روذ و هیچ تمهید عذر تعریف حال نکند ضمیر منیرش واقف است از ورای تقلید و ورای استدلال که پیوستکی واتصال وامتزاج و اتحاد واختلاط بی‌چون وبی چکونه ارواح ماورای پیوستکیهاست بفضل حق تعالی واثقم که ذوالفقار مرك که قاطع همه اسبابست آن اتصال را نبرد و تاریکی لحد بفضل احد نپوشاند وطوفان قیامت دران خلل نیفکند که [والباقیات الصالحاتش] لقب کرده‌است [خالق الاسمآء والالقاب] درین روزها شنیده باشید که مخلصی دعوتی می‌ساخت اکرچه آن عزیز از حضور دعوتها از نازکی ولطف مزاج محروس کریزانست لیکن نمی‌خواستم که بی‌حضور مبارکش باشد که [لاصلوة الا بحضور القلب]

من بندهٔ آنکسم که بی ماش خوش‌است	جفت غم انکسم که تنهاش خوش‌است
کویند وفاهاش چه لذت دارد	زانم خبری نیست جفاهاش خوش‌است]

چه‌جای جفا ازان معدن صفا و وفا که تا قوت‌بود تن و جسمش را وفا می‌کرد شب و روز درمعاونت این ضعیف بود و امروز که تن ضعیف شد و روح مبارکش قوت‌کرفت بدین صفت که قائل کوید بیت:

[فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده
و ز مردن تن چراغ دل زنده شده]

بتأیید روح قدس درباری و معاونت این ضعیف ولطفهای معاونت او می‌رسد [شکرالنعم واجب] بهانها می‌کردم بصاحب دعوت و بفرداو پس فردا می‌انداختم بر امید قدوم مبارك شما تا بحضور صورت مبارك شاد شوند وآن دعوت که کوارنده آید بکلشکر وکوارش حضور و تبسم شما قسمت نبود وآن دفع وبهانه چون بسیار شد دل آن دوست شکستن کرفت وبهانها را متهم داشتن کرفت چون دراز شد برخیال لطیف ظریف شریف آن عزیز بضرورت قناعت کردیم [رضینا بعض العیش حقیقت بزرکست ما بر خیال این خیال قناعت کردیم که باقی باذ این خیال ابدا لاینقطع این چند حرف بی‌دل وبی‌دست نه هشیار نه مست نبشته آمد عذر خواستن حاجت نیست که درضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آنجا حاضر که عذر من می‌خواهد از من بهتر و فصیح‌تر وراست تر وبی تهمت تر باقی باد الله یجمع بیننا ورآء الجمع جمعا من عنده فمنده ورآء کل جمع جمع اعلی من‌الاول واسنی واعلی و احلی الی مالانهایة له ولاغایه آمین یارب العالمین اکر آفت تصدیع نبودی وخوف ملال بنوشتمی احوال دل کداختهٔ چون ملال اما نوشته فرو می‌خوان بتأیید ونورسبحات وجه ذوالجلال که خوانا باش ابد

الله مفتح الابواب

بحضرت معلای خداوندم و بجان و دل پیوندم عرض می‌رود که دی ضعف تن عنان عزم را از مقصود بر تافت عزیمت مصمم بود موکد ولیکن [تجری الریاح بمالا تشهی الشفن] ومعلومست که ناصیهٔ هرمخلوقی درقبضهٔ خالقست [مامن دابة الا هو آخذ بنا صیتها] در قبضهٔ قدرتش هم عنان آفتاب هم عنــان هرذره بر مجاریٔ ارادت تواند بودن و امروز نیز برآن ضعف باقیست اما درمزاج مودت و جوهر محبت و مهر اتحاد وتعلق وامتزاج با آن ذات شریف طریف لطیف لازال ممتعاً بالکرامات السماویة والعطایاء الالٰهیه بحمد الله هیچ فتوری وضعفی نبوده‌است ونباشد که مغز وحقیقت چون محروس باشد از آفات هر ضعف که بر ظاهر آید از برتو و قوت مغز زود آن ضعف بصحت باز آید اما مباذا که در صمیم حقیقت و ضمیر داعی که خانهٔ مودت ومخزن محبت آن محبوبست خللی در آیذکه بعد ازان حیات را نخواهم وجهان را نپذیرم بیت :

[مقصود زعالم آدم آمد مقصود زآدم آن دم آمد]

مقصود از جسم قوام روحست ومقصود از روح انتظام جوارح وحواس‌است ومقصود دازجوارح وحواس کمال دلست ومقصود از دل مودت آن همدلست مدالله علوه وضاعف سعادته ومتع العالمین بطول بقائه وبارك فی انفاسه وآنچ وصیت فرموده بود جهت پنهان داشتن اخبار از هرك ممکن بود پنهان داشتن لازم دانم اما ازان کس‌که از من واقف ترست مکابره کردن او را کرم کردنست بزیادتی پیذا کردن که جد کرد ظاهرکردن را یعنی بدان که واقفم وبدانك ازمنست پنهان‌کردن ممکن نیست وپندارد که اکر سهل کیرد بی‌خبری بر و مقرر خواهد شدن ونداردکه برو خندیذند و از وپنهان کردند واغلب خلق درکارها مکاس کنند نه از بهر لکاس بلك ازبهر آنك تا مغلوب نباشد ومغبون عقل وزیرکی نباشند و این هم شح نفس است وایشان خبر ندارند که عقل چیزی دیکراست که تا این عقل وزیرکی را نهلی آن عقل روی ننماید تا بدین ابله نشوی بدان ابله باشی زای عالی را این معلومست اکنون این بسست جهت عذر وبا شما کم ازین هم بسست که درضمیر شما من کسی ذارم‌که هم از اندرون به ازین عذرها می‌خواهد و هرکرا دراندرون دوست عذر خواهی نبود مقیم ومراقب عذر برونش سود ندارد نعوذ بالله من ذلك جاوید محسن باد والسلام ،

فراعت دل تمام حاصل کشت وتشویش وقت وجمعیت خاطر تازه شد بلطفهای ملك الوزرا اعظم الله القابه که فرموده که غایت من باشماست از مکر وحسد دشمنان دل فارغ باشید واجب آمد بزبان دیکر وبنیاز دیکر دعای دولت دستور اعظم کفتن درخلوات وصلوات آنچ نموده اندکه داعی آنجا مقیم نیست با آنك چندین ملازمست که داعی کردهاست درین مدت که اغلب ایام ازچاشتکاه تاشبهنکام در انجا راقب بوده ام و وقت نماز دیکر نیز که برون میآمده ام هم از تشویش حسد وبغض نکریستن دوسه لقمه پرست که ازلذت حق هیچ خبر ندارند وهمه را همچون خود میدانند ومیپندارند وبدان نظر بحقد مینکرند وآن ملازمات که کرده ام درین مدت ازان شیخان که دران مقام پیش از داعی بوده اند تا پیرسندکه کردهاست یا نیم آن یاربع آن الا جوابشان جنس همدکر بودند هیچ ازین سخنها نبود با این همه داعی خوذ ملازم نباشد که درعالم هیچ کاری ومهمی ندارم مهم من بامنست [وهو معکم اینما کنتم] وکان من بامنست وهر روز هر پنج نماز با جماعت وبیست ورود دیکر بکذارم وهم ببینند که بهانهجویی کم نکنند وپنج پنج و ده ده مکر بر تراشند تابدانید که ایشان را مقصود چیز دیکرست میخواهند که ایشان را پرستد وبندکان حق نتوانند ایشان را وغیر ایشان را پرستیدن [افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء] آن بیخبران خواهند که بندکان مرا بفریبند وباصحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبندکه من ایشان را فریفته ام بدولت ابداکر مثلی میکنم بمقامی جهت جمعیت اهل اصلاح تا یاران خیرجمع باشند وهمدکر را مدد باشند

بیت :

که چنین کفته اند هشیاران — خانه را یار و راه را یاران

هرچند که راه عظیمتر باشد همراه بیش باید چنانك راه بادیه وحج عظیم تراست وصعبتر قافلهٔ بزرك باید وهمراه بسیار وامیر حاج پس تابخانهٔ خدا چنین همراهان تا بحضرت خداوند خانه که چندین حجابست و بیابانست وکوهست ورهزنست چکونه یاران بباید وهر پیغامبری باحق سروکارداشت فرموذند که بیرویٔ یاران طلب خلوت را برشکن [یا ایها المد ثرقم فانذر] وجهت این مصلحت قلعها میکرفت ومکه را حصار میداد نه جهت حرص ملك آخر ملك آسمان بیشترست از ملك زمین وچندین بار بروعرضه کردند که قبول کن و ننکریست و نظر نیز نکرد که [مازاغ البصر] فرقست میان کسی که بقعهٔ وکوشهٔ طلبد از بهر طمع لقمهٔ نان که

امروز بسقایه برد وفردا بکوز ومیان کسی که بقعهٔ طلبد تا حلقهٔ اهل خیر دروجمع آیند بقوت همدکر راه آخرت سپرند و از نان وجان برکدرند شرح این کفته‌شدی اکر خوف ملالت خاطر نبودی واین قدرهم باعتماد کمال اعتقاد پاك و میل و نیاز وتشنکی صاحب اعظم باحوال اهل حق نوشته شد جاوید معین ومربی اهل حق باد والسلام

---

(۱۳۱)

الله مفتح الابواب

رحمت و فضل عنایت ربانی قرین روزکار ملك الامرا والخواص اتابك اعظم اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین ادام الله علوه باد چراغ هدایت و شمع رشاد خدای افکار واندیشها وتدبیرهای مبادکش بان تا همه اندیشها وتدبیرهاش محمود العواقب مسعود الخواتم باشد سلام وخدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید وعذر زحمتهای بپذیرد ان شآء الله هرسعی وتعظیمی‌که می‌فرماید عن قریب ثمرات ومیوهای آن بدولتش دررسد [لامقطوعة ولاممنوعة] این داعی بوقتی که رکاب همایون هنوز نرسیده بوذ از سفر انکوریه چنین شنیدم که مصاهر وخویشی وپیوندی فرمود ملك الامرا با حرم مرحوم شمس الدین بوتاش تغمدالله برحمته وبدان خبر عظیم شاد شدم که ایشان فرزند داعی‌اند ونسب واصل ایشان پادشاهانه عادل بوده اند از رحمهم الله والاصل لایخطی بحمدالله ایشان بران صفتها خوب محبوبند که ملك الامرا مراد دارد دوست دارد درعفت وپاك‌دامنی وخدای ترسی و بلند همتی و وفاداری ونیکامی. وعقل وترسکاری درصفت نیاید وهرکه بخلاف آن ازسر حسد سخنی کوید بجان غرامت دارد خود دریا بدهان سك نیالاید اما حسود هرکز ازان خوذ فرونکذارد واکر خود فروکذشتی درحق انبیای مطهر چندان طعن نزدندی طعن زدند و انبیارا بچیزها منسوب کردند که ایشان ازاد پاك بودند هرکه بآسمان خداسنك‌اندازد فرو نیاید الا بروی او لاجرم سرخویش‌راخوردند وسرخویش را سوختندچه‌جای پیغامبران که حسد بجایی رسید که خالق ذوالجلال‌را بچیزها افترا کردند بابندکانش‌را وطالبانش‌را بدکمان کردند درحق‌خالق خویش وآن حسودان دونوعند یکی خلق ظاهر ازبنی آدم که ازربانشان آتش برون می‌آید قومی دیکر پنهان [وسواس خناس الذی یوسوس فی‌صدورالناس] دردل‌اندیشهایی اندازندکه دوستان دینی درحق همدیکر بدکمان شوند حاشا ازآرای عالی ملك‌الامرایی که از خدا خواسته‌ایم بالهام‌ملکی وعنایت‌ملکی روز شب که پاسبان دل وخاطر وچشم وکوش مبارك خیراندیش طاعت پرور ملك الامرا باشد تا از همه وسوسها وراه‌زنان بیرونی واندرونی درامان‌باشد ان شاء الله

تعالی وچون شنیذم که آن مصاهرت مبارك درتأخیر افتاد غمکین شدم که می‌فرماید مصطفی صلی‌الله علیه‌وسلم [الخیر لایؤخر] زیرا در تأخیر آفاتست ملك المشایخ والابدال بارع ورع متقی مفخرالزهاد والعباد جنیدالزمان حسام الملة والدین ادام الله برکته جهت تحقیق این خبر بخدمت می‌آید واین داعی با او خواست آمدن الا چون ملك الامرا داعی را قول‌کرد بارها ازغایت تواضع ودین‌داری نخواهم که قدم رنجه‌کنی الا چون‌کاری‌بود مرا بخوانی وبذان حد بی‌ادبی هم نتوانستم کردن الا بارها بخدمت نموده‌ام که هرچه ملك‌المشایخ حسام الدین بکوید کفتهٔ منست وهرچه کند کردهٔ منست لافرق هرکه اورا خوار داشته‌است یاعزیز داشت یا احسان کرده‌است حقیقت بی‌تکلف وبی‌رعنایی با این داعی کرده‌است اکر ملك الامرا بسمع قبول اشارتهای مبارکش را در هرباب استماع کند وآن‌را خیراول وآخر دند وسبب سعادت هردو جهانی داند ازحساب صدقات باشد که می‌فرماید واز حساب نمازها ومناجاتها باشد که می‌فرماید مصطفی صلی‌الله علیه وسلم [من‌خدم عبداً من‌عبادالله تعالی یوماً فکانما عبدالله سنة] تا سبب مزید دولت هردو جهانی وحصول امانی باشد وملك الامرا مارا صادق وناصح خویش ونیك اندیش‌دانسته باشد جاوید مؤید باد بنورتوفیق آمین یارب‌العالمین

---

(۱۳۲)

الله مفتح الابواب

عنایت آسمانی ولطف ربانی نثار اتابك اعظم عمدة السلطنة عماد المملکة اب‌الملوك والسلاطین ناشرالعدل فی‌العالمین ملاذالمظلومین مربی‌الفقرا والمساکین فخرالدولة والدین ادام الله علوه و اکرمه فی‌الدارین با دو سعادت واقبال درکل احوال ملازم حضرت مبارکش باد دوستان دولتش مسرور بدخواهان دین ودنیاش مقهور بحق محمد وآله سلام وخذمت ودعا مطالعه فرماید وآرزومند داند سبب تقصیر شمارا معلومست که تقدیر ربانی برآرزو وخواست ما حاکم‌است وما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکومان خودرا محکوم نمی‌دانند اکرچه بزبان می‌کویند که ما محکومیم مرغی که خود را محکوم داند وکرفتار دام حکم داند احوال آن مرغ دران دام پیذا باشد ازمرغان هوایی ترسیدن وفروماندکی که عجب آزاد کنند یا درقفص‌کنند یاکجا برند هرکز نکوید مرغ کرفته که کجا روم وکجا پرم الا کوید کجام‌برند باری تعالی که حاکم مطلق‌است برمرغان ارواح بشردوستان‌را بیزاریٔ این دام وتوفیق کرامـت کناذ انه رؤف بالعباد عرض می‌روذ احوال فرزند عزیز جلیل حسیب نسیب هنرمند کافی‌پاك اعتقاد قوام‌الدین حصل الله مراده که از محتاجان ومخلصان ملك الامراست وتابوده‌است شاکرو ذاکر کرم شمابوده است پیش ازانك رکاب همایون شما بدان

طرف رسید فرزند قوام الدین پیوسته درمجمعها شکر وثنای اخلاق ملك الامرا از دل وجان کفته است همکی امید واعتماد بعد فضل الله تعالی برحمت وعاطفت ومظلوم پروری ملك الامرا زیدعلوا داشته است ، درین وقت نانپارهٔ اورا فرکشوده‌اند ولیکن غم ندارد که اکرچه آن دربسته شد دراحسان ومرحمت وعنایت ملك الامرا پیوسته بازست برمحتاجان ومحبان که [عدالملك العادل یغنی الناس عن الخصب] می‌فرماید پیغامبر صلوات الله علیه وسلم که چون شاه عادل ورحیم باشد تنکی سال و قحط کندم خلق را زیان ندارد که رحمت پادشاه از ابربارنده وزمین دخل آرنده خلق را نافع ترست باری‌تعالی آن‌رحمت‌را برخلق باقی دارد ونصرت فرسند وتأیید بمنه وجوده توقع ازرحمت ملك الامرا آنست که درحق فرزند قوام الدین عنایت ومرحمت فرماید که آن خدمت که او کند وآن نصیحت وهنر ونیکو بندکی ازدکران نیاید خاصه که خویش سیدالمشایخ یکانهٔ جهان امین‌القلوب خاصة‌الله‌فی‌الارض حسام الحق والدین ادام الله فضله کنیه است آنچ درحق او فرماید درحق داعیٔ مخلص فرموده باشد وبر منتها واحسانهای دیکر که فرموده‌است پیوسته کرندکه فرزند قوام الدین را بسیار زیانها شده است اکرچه ازشرم بخدمت عرضه نمی‌کند جاوید مغیث مظلومان باد آمین یارب‌العالمین

---

(۱۳۳)

الله مفتح الابواب

خیرات وصدقات ونیك اندیشی اتابك اعظم ملك الأمرا امیر عالم عادل زاهد عابد خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم عاقبت اندیش مقوی اسلام پناه اسلامیان فخر الدولة والدین ادام الله علوه واحسن عاقبته وایده بروح منه درحضرت [من جآء بالحسنة فله عشر امثالها] مقبول وبندرفته باد وعنایت ونور بی‌نهایت راه‌نمای وبندکشای اندیشه ورای‌تدبیر مبارك او باد تا هرچیزی‌را بی‌غلط چنان بیند که حق‌است تا آخرپشیمانی پیش نیاید که چرا غلط دیدم چرا تملم‌نظر نکردم سلام ودعا می‌رسانم ومی‌شنوم ازدوستان لطفهای امیردین‌دار که درحق این داعی می‌فرمایددانم که آن لطفها و دلجوییها خاص برای رضای حق می‌فرماید حاجتها و مرادهای این جهانی و آن جهانیش میسر ومحصل باد این داعی هرجا که هست درخلوت و صلوات بدعای خیر مشغولست وپیش ازین التماس رفته که درحق فرزند عزیز مقبل کافی هنرمند متورع صدر الدین بلغه الله الدرجات عنایت فرماید که بی‌جرمی وبی‌تقصیر از وی جهت او را فروکشوده‌اند مدتی هست که منتظر رحمت شاهانهٔ امیردین‌دارست توقعست که جهت صدقهٔ جاه ودولت وجهت دوام امن وامان وذخیرهٔ آخرت دل او را خوش کرداند تا منتهای بسیار داشته شود که نزد این داعی درین شهر

ازین ساعت تا ابد ازیشان عزیز تر و خویش‌تر ونزدیکتر نیست هرچه درباب ایشان فرماید یقین داند که خاص درحق این داعی می‌فرماید وآروز که این داعی آمد بزیارت امیر دین دار ایده الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا همین قدر که کفتم که ایشان را کنار کیر که عزیز عزیز عزیزند امیر فرمود که چون دیدم دلم کواهی‌داد واکر دل امیر منورنبودی اولیای حق را کمان نبردی اکنون صدهزار رحمت بر دل امیر دین‌دار درویش پرور فرشته صفت باد که چنین کواهی داد که حق‌است توقعست که هرچه عرضه کند شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی لله فی العالمین ادام الله برکته از احوال بازکوید یا پیغام کند آن‌نکفته وپیغام این داعی داند بلك کفته، وپیغام حق داند تعالی وتقدس وداعی را درین کواهی هیچ غرضی نیست الا سعادت ملك الامرا ایده الله بانوار التوفیق وهرکه خلاف این کوید‌بخدمت رهزنیٔ دین‌کرده باشد از مایهٔ حسد این ساعت امیر نائب حق است واجب‌کرد و اهل حق را بخدمتش تعریف‌کردن نابخذمت پوشیده نباشد که احسان کردن بااولیا چنانست‌که احسان‌کردن باخدای واسطه که حق تعالی این قوم را ازمیان خلق کزیند و فرمود هرکه شمارا دیذ مرا که خدایم دید هرك شمارا عزیزداشت مرا که خدایم عزیزداشت هرکه شمارا خوارداشت مرا خوار داشت این کلمات درحق ملك الامرا نافع باد [والسلام علینا وعلی‌عبادالله الصالحین

بیت :

حرام دارم بامردمان سخن کفتن   وچون حدیث توآیدسخن‌درازکنم

من‌احب شیئاً اکثر ذکره] تشنه ذکر آب بسیار کند خاصه چنین آب حیات ابدی ازلی بلقی جان‌فزای بی‌نهایت که از دوستان حق منقطع نیست وکسانی‌که دست در دامن دوستان حق زنند بذان اقبال برسند انشاءالله تعالی ،

---

(۱۳٤)

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الوزرا مشهور آفاق شریف الاخلاق طاهر الاعراق ناشر الاحسان معدن الایثار والایقان کعبة الاقبال ولی‌الایادی والافضال مربی العلما مونس الفقرا مؤسس الخیرات مغیث الانام فخرخراسان تاج دولة والدین ادام الله علوه ازچشم زخم ونوایب عالم غدار مصوك ومحروس باد اولیای دولت منصور وپیروز ومسرور واعدای دولت وخائنان وبدسکالان آن سعادت سرنکون ومخذول ومقهور بحق محمد وآله والقرآن وآیاته سلام ودعای‌خیر که

واجبیست بدعای موظف می‌دارم ومتنسم اخبار سار می‌باشم از صادر و وارد چون انتظام آن دولت ومقهور شدن بدخواهان می‌شنوم شاذ می‌شوم شکر باری می‌کذارم جل جلاله که [الشکر قید وصید النعمة اذا سمعت صوت الشکر تأهبت للمزید لئن شکرتم لازیدنکم] تا بازآن سعادت برافزون باد واعدا سرنکون وتوفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مهلت عالم و تعقیب روزوشب و تواتر زمستان و تابستان غنیمت داشتن خیراتست وبجد کاشتن تخمهای خیر چنانك معلوم آن بزرکست که دیدهٔ یقینش هر روز روشنتر باد تا دلی‌را مستغرق غم آخرت کرداند تا بی تکلفی مرادهای او حاصل شودکه [من‌جعل‌الهموم هما واحداً کفاه الله سائر همومه] فرزند فلان متوجه خدمتست [و المشرب العذب کثیر الزحام] هر چند نیت می‌کنیم آن جناب عالی را برقاعها زحمت ندهیم لیکن چون حق‌تعالی حسن‌خلق ازوا ولطف پاذشاهانهٔ اورا قبلهٔ حاجات کرده‌است مصلی را از توجه بقبله چاره نباشذ چنانك مجنون را کفتند توبه‌کن وحلقهٔ کعبه بکیرکه درین مقام دعا مستجاب‌است کفت شما دستها بآمین بردارید تا من توبه خواهم ودعا کنم بعد ازان دستها برداشتند خویشان او مجنون کفت

[الیك اتوب یارحمن مما جنیت فقد تکاثرت‌الذنوب
والا عن هوی لیلی وحبی زیادتها فانی لا اتوب

منادیٔ امیذ می‌کوید بیت :

[توبهٔ من درست نیست خموش از من دل شکسته دست بدار
چه‌رنکهاست که آن‌شوخ‌چشم‌نامیزد که تا مکر دلم از مهر تو بپرهیزد
بعز عز حذا کز بلاش نکریزم که هیچ تشنه زآب‌حیات نکریزد]

اعتقاد پاکش وصفای ادراکش به بنیان مرصوص است وبرهان منصوص‌است هر روز در ره‌دین بتوفیق رب‌العالمین ثابت تر وموکدترباذ آمین یارب‌العالمین [ان‌الله لایظلم مثقال ذرة] شخصی‌را کرك فرزندش را ربوده بود درآن آشوب درویشی آمد نان خواست نان کرم از تنور برآورد دران سال قحط بدرویش داذ وآنکه بسوی کوه روی نهاد که ازفرزندش ازخوردن کرك استخوانی مانده باشد آن را جایی دفن کند وکوری سازد ونوحه کاهی کند چون بیشتر آمد دید فرزند خودرا که از کوه فرود می‌آمد بسلامت نعرهٔ زد وبیهوش شد فرزندپای پذر را مغمزی می‌کرد چون بهوش آمد احوال می‌پرسید کفت کرك مرا برسر راه آورد وبنهانی بسلامت وکفت [لقمة بلقمة] و بازکشت و یقین است که هیچ ذرهٔ خیر در راه دین ضایع نیست خنك آنکس که ازین درکاه نا امید نشود چنانك عنصرپاك وعقل‌دراك آن‌امیر دین دار درکل‌احوال‌ساعیٔ خیرباشدوالسلام،

الله مفتح الابواب

رايات جيوش اهل اسلام بعزم و حزم ملك الامرا فى العالم قبلة الاكابر و الاعاظم نظام الملك نادرهٔ الزمان اعجوبة الدوران ملجاء الخلايق مشرق الحقايق صاحب الدولتين جامع السعادتين كامل العقل و العلم فى الدين مغيث الضعفا و المساكين البحر الزاخر و الكنز الفاخر والسطود الراسخ معين الدولة و الحق و الدين عامر اركان الاسلام و المسلمين پروانه بك حفظالله عن مكاره الزمان و طوارق الحدثان و نصره على اعدائه و ايده لاوليائه با انقراض زمان و طى بساط جهان و افراشة و سرافراز و منصوو باد ديدهٔ عقل و جان باشعهٔ آفتاب عدل و مرحمتش مزين و منور و مشام زمين و آسمان بفوايح لطف و مكر متش مشرف ومعطر آمين يارب العالمين

شعر : لازلت فى دولة عمت محاسنها : بين الانام و فى دين بلا خلل

تحف دعا و ثنا و با كورهٔ بوستان خلوت سحركاهى كه درعرضهٔ بهارسينه رويدكه ازصرصر خزان [يوسوس فى صدور الناس] منزه و مبرا باشد بر دست بريدسبك رودلكه اورا جبال وقفار وبحار مانع نكردد وفقدان زاد و مطيه حائل نيايد بدان حضرت معلا و عتبهٔ آسمان آسا فرستاذهمى آيد:

بيت : [مردانسفركنند درآفاق همچودل نى بستهٔ منازل و پالان و اشترند]

بر هركه هماى دل سايه اند ازدنا چاران تاب آفتاب مصون و محروس بود داز عقاب مخلب عقاب حوادث محروز باشد و از هركه دل صاحب دل اعراض نمايد لاشك مقهور و منكوب كردد زيرا حق جل جلاله بهشت و دورخ را از برتو قهر و لطف دل هست كردانيده است و حديث مصطفوى بدين معنى ناطق است [جز يا مؤمن فان نورك اطفأ نارى] كه هميشه اصل بر فرح غالب و چيره است بيت :

بهشت و دوزخت باتست در باطن نكرتاتو سفرها در جكرپابى جنانها در جنان بينى

و درين دور ذاتى كه موصوف باشد بمحبوبى اهل دل آن يوسف مصر بشريت و سليمان بخت دين و دولت است ايده الله بروح القدس و اعانه و حفظ شانه عما شانه شك نيست كه چنين وجودى درحوزهٔ شرح و ضبط عقل نكنجد و وصفش بى نهايت باشد لاجرم بر مقتضاى [لاتتم مدايحه ابدا ولوجئنا بمثله مدداً] اختصار رفت شعر :

[عدوك مذموم نكل لسان وان كان من اعدائك القمران]

الحمدالله كه اهل اسلام بعودت ركاب ميمون و موكب همايون شماشا دمان كشتند وغبار آشوب و فته از بساط روزكار بجاروب عدل و انصاف بر افشانده شد:

بیت

[ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد

باز آن سلیمان شد تا باذ چنین باذا]

(۱۳۶)

الله مفتح الابواب

مسند دیوان وزارت وچار بالش ایوان سیادت باتکای صاحب اعظم دستور معظم ناشرالخیرات مظهر الحسنات خاتم زمان بکرم خاتم وزرای مقدم معدن العدل والانصاف بحرالمکارم والالطاف آصف الدوران نظام الملك فخر الحق والدولة والدین اب الملوك والسلاطین ابده الله بتوفیق سرمدی وعمر ابدی ودولة کاملة وحکمة شاملة چون دیده بنور وسینه بسرور پیوسته مشرف و مکرم ومزین باد وشرب عذب احسان وکرمش که زمزم محرمان کعبهٔ آمال و غیرت چشمهٔ آب زلال است ازخاشاك فتور تکذر قصور محروس ومقصور باد بحق محمد وعترته [انت الذی بالمعالی مفخر الامم فی العدل واللطف والاحسان والکرم] سلام ودعای بی پایان وتحیت وثنای فراوان ازعالم دل وجان نی ازسرزبان بذان معدن احسان ومنبع دین ودولت بی نقصان فرستاده می آید وازحق جل جلاله درخلا وملا ترقی عظمت وپایگاه ورفعت وجاه آن حضرت را مستدعی می باشد وفی الحقیقة رفعت وعظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف دین واهل یقین را رعایت وحمایت کند وحبوب انفاس وافعال واخطار را درزمین خیر و طاعت باشد و با دوستانی باشد که لایق امتزاج واختلاط روحانی باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم [عظموا العلماء وخالطوا الفقراء] تا وقت ریع نادم وخاسر نگردد ودست تحسر وتغابن نخایذ ونگویذ که [یالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً] بحمد الله که آن وجود پرجود وذات شریف باین اوصاف صاف موصوفست ومنعوت ومبعوثست وبساط عقل وکرم ودین پروری دربسیط جهان گسترانیده [هرتخم که کاشتی بروید این تخم بکار تاتوانی]،

(۱۳۷)

الله مفتح الابواب

حرم باحرمت وقصر دین و دولت ملکهٔ آفاق رفیع القدر وسیع الصدر حلیم کریم المشتاق الی لقاء ربها عالی همت عاقبت اندیش خدای ترس دین پرور فاطمة العصر خدیجة الدوران مریم الزمان ادام الله علوها وزاد سموها وجعلها للخیرات قبلة وللطاعة کعبة چون مسجد روحانیان وقلعهٔ آسمانیان ازآسیب منجنیق حوادث زمان تا امد الدهر درامان باد آمین یا رب العالمین

الله مفتح الابواب

خالق تبارك وتعالى كه آفتاب اقبال درآسمان او [تلك الايام نداولها بين‌الناس] بامر وفرمان او مى كردد درمشارق و مغارب [تعز من تشاء وتذل من‌تشآء] برتقدم ادوار و تجدد اطوار قرين غزوات وغدوات وحزم و عزم وعنان ركاب همايون امير سپاه‌سالار معظم موقر مظفر منصور مجاهد اصيل جميل معدن السخاء والكرم ولى‌الايادى والنعم سعدالدولة والدين نظام الحق واليقين الغ قتلغ بلكا عالى همت خداى ترس درويش پرور ديندار بك ادام الله علوه را ذوالفقار صمصام قهر اعداى دين محمدى و اعزاز و احراز ملت احسن الملل كه [ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون] كرداناد مشرفه شريف وملاطفهٔ لطيف بدين‌داعىٔ مخلص رسيد هزاران ابتهاج وشادى فزود آرزومندى بلقاى مبارك همايونش كاشتياق المريض الى الشفاء والسمك الى الماء والعاشق الى‌اللقاء صادق وغالب داند [الذ من الصهباء بالماء ذكره] [واحسن من يسرتلقاه‌معدم] بارى تبارك و تعالى كه صانع و جامع [ايحسب الانسان ان لن نجمع عظامه] كه جامع شتات وحيات بخش رميم ورفات و ناشر وحاشر اوست‌كه [انا نحن نحى الموتى] و پوشانندهٔ خلعت تقديس اوست جان وافيان را و ملبس لباس تدنيس اوست جان طاغيان را از بهر اظهار فضل وعدل كه [كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف] كه هركه ذره دروفاى او كوشد آن ذره را كوه قاف رحمت كرداند و صاحب آن ذرهٔ خير را سيمرغ عالم يما كرداند وبكوه قاف قرب رساند و هركه زهر و كفر ونفاق را بمكر پنهان دزديده درمداهنهٔ بشريت خود تعبيه كند تلخىٔ آن زهر را عاقبت كلوكير اوكرداند كه [كلا اذا بلغت التراقى] تا عاليان بدانند كه نه ازان ذرهٔ احسان غافليم و نه ازان بزهٔ طغيان بى‌خبريم و ليكن مهلت داده‌ايم تا بندكان مخلص تمام هنرها نمايند و مغروران تمام بى‌انصافيها بكنند كه اكر پرده‌برداريم محسنان از شادى ومستى از احسان بمانند و طاغيان ازهيبت وسياست ازبديها باز مانند بارى تبارك و تعالى دوستان و محبان شمارا آن جهان و اين جهان دوستكام دارد

---

(۱۳۹)

الله مفتح الابواب

سعادتى كه وراى صولت سعادت فانيست واقبالى كه باقى وجاودانيست ميسر ومقيض امير اجل حسيب نسيب عالم عادل مقدم الجيوش اسد الوغا ذوالشرفين بدر الملة والدين ضياء

الاسلام والمسلمين ادام الله علوه باد وازد تعالى وتقدس درهمه مضايق ونوازل واخطار حافظ وناصر وميسر ومسهل باد بحق محمد وآله واهل بيته الطيبين الطاهرين سلام ودعا از سرفرط ولا و وفور هوا رسانيده می‌آيد وآرزومندی غالبست صداقةالاباء قرابة الابناء از صدر اجل سعيد شهيد تغمده الله برحمته مارا شما يادكار عزيزيد اين يادكار برروی زمين سالهای نامحصور باقی باد درتوفيق خيرات ونشر حسنات واستعداد يوم‌المعاد آمين يارب‌العالمين رافع تحيت فلان‌الدين قضی‌الله حاجته از خدمت شكرهای بسياركفت از احسانهای سابق كه درحق او فرموده ايد وامروز مضطرست اميد می‌دارد كه هم ازان مكركه ابتدا دستكيری فرمود و مرحمت كرد درانتها نيز موهبت فرمايد كه اتمام المعروف خير من ابتدائه الخير يشرع فيه كل‌احد ولايتمه الا الليوث ماه نواكر چه خوبست ومبارك و دراز و روشن وزيبا ومشار اليه وانكشت‌نما وسرمايهٔ حساب وليكن چون تمام شود وبدر كردد يكی هزار باشد ورونق عجب دارد وكارخير ومرحمت بر مثال اينست كه آغاز او نزد حق تعالى باقدرست و عزيز ومشكور ومذكور وليكن چون تمام كند آن خيررا چون بدری باشد من بين يديه ومن‌خلفه يوم لايكون نور الشمس ولا نورالقمر ولا نور السراج الا نور العمل وخسف الشمس والقمر يقول الانسان يومئذ اين المفر ربنا اتمم لنا نورنا توقعست واميدست كه اين شفاعت مقبول ايد تا ثواب وثنای بی‌حد مدخركردد وبدين داعی منتی عظيم باشد جاويد محسن باد آمين يارب العالمين

---

(١٤٠)

الله مفتح الابواب

سلام وخدمت قبول فرمايد دعای دولتش ورد ساخته‌ام وبشكر ايادی وانعامش ميان بسته شكر المنعم واجب خصوصا انعام واكرام كهتر نواز بی‌ملال مستمرش كه خالص‌است لله تعالى لاجرم آنچ لله‌است دل‌آسمان صفوتش از تواتر تصديع وتكاثر عرض حوايج سير ملول نشد واثر ملالت پيش نياورد جزاه الله احسن ماجزابه محسنا وشكر سعيه و صار اقباله وضاعف دولته واحسن عاقبته بفضله القديم تعالى وتقدس ونعم المسئول والملتمس بررأی حاجت روای مشكل كشای عالم آرای ملك الوزرا صاحب اعظم مشيدالخيرات اعلى‌الله ذكره عرضه كرده می‌شود احوال رافع خدمت قرةالعيون فرزند مقبل هنرمند صدرالدين بلغه الله مناه فرزند فخرالمشايخ جنيد الزمان امين اسرار العرش حجةالحق على‌الخلق امام التقی حسام الحق والدين شمس الهدی واليقين كه فضائلش ازين تعريف مستغنيست جل عمر وعن الطوق ادام الله

ظله وبركته وانفاسه كه هماره بتفريد خلوت مشتغل وبعلو همت وكوتاه دستى وآزادى از طلب نصيبها وطلب مناصب عنان كشيده بوده‌است ودركنج قناعت واعتزال [ان اجرى الا على الله] انيس طاعت وجليس براعت بوده‌است باخلاص دين وبدعاى دولت مشغول وازان نكردد چنانك سنت مشايخ سلف است رضى الله عنهم ليكن فرزند عزيز صدر الدين اتم الله رشده را كه درطلب تحصيل است وطالب علم را ازكفايت چاره نيست بحمد الله امروز صغير وكبير جمله درسايهٔ احسان ملك الوزرا ضاعف الله علوه منالى وكفافتى يافته اند شايدكه او نيز نواخت آن عنايت يابد ومستظل كردد اكرچه آن نانپاره كند مى‌طلبد نسبت بدواندكست الا چون بعنايت ملك الوزرا منال يابد و مشرف شود آن بسيار شود [قليلك لايقال له قليل] عطاى نوالهٔ عنايت اكابر از بهر شرف جوينده از بهر علف جاويد چون كرم ولطف بارى قاضى الحاجات وقاسم الارزاق باد آمين يارب العالمين.

(١٤١)

الله مفتح الابواب

خداى بندكار و خداى بكشايد از مقاليد السموات والارض يك نظر و صدهزار عنايت منتظرم كه وقت آن نظر آيد مشرفهٔ عزيز كريم فرزند مخلص فخر الامرا والخواص الحسيب النسيب اسدالوغا زعيم الجيوش المجاهد فى سبيل الله سعدالدولة والدين ادام الله علوه رسيد و معلومست فرط ديندارى ورحمت وشفقت آن يكانه [ارحم من فى الارض يرحمك من فى السماء] بنده‌نوازى ورحمت وكهترپرورى درذات شما وآبا واجدادشما حق تعالى بعنايت خود سرشته‌است وووديعت نهاده وآن علامت سعادت ودولت آن جهانست كه بندهٔ را بر بندكان ضعيف رحمت دهد ورحمت آن باشدكه كناهان بزرك را خوردبيند از مجرمان وبندكى اندك و وفاى اندك را بسيار بيند

(١٤٢)

الله مفتح الابواب

توفيق خيرات بذرفته وحسنات مقبول ميسر ومرغوب خاطر اشرف خيرانديش عالى نظر امير ملك النواب نظام الملك صاحب الدولتين المخصوص بخصايص الفضل و العدل والاحسان ادام الله علوه وتقبل حسناته باد وچون احوال لطيف و معدلت و خيركسترى و فرهنك و تدبير اصلاح ملك جهت آسايش درويشان ودفع تشويشها از ضعيفان كه [كلكم راع وكلكم مسئول

عن رعيته] هرسي واندیشهٔ و صحرا خسي که راعی کند جهت محافظت رعیت عند الله تعالی مقابل باشد بطاعات اهل خافقین زیرا آن طاعت وایمنی بسعی ودب او و دفع دباب و طاغیان تواند کردن رنج آن اکابر ما درین سفر ودب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند الله تعالی

---

(۱۴۳)

الله مفتح الابواب

صدر و صدر زاده امیر اجل کبیر عالم عادل همت خدای شناس عاقبت بین مربی الفقرا ملاذ الضعفا سد المستحقظین بدرالدولة والدین ادام الله علوه سلام وتحیت ازاین داعی مخلص ومحب دیرینه که صداقة الآباء قرابة الابناء الحب یتوارث والبغض یتوارث قبول فرماید و آرزومندی غالب وباعث و صادق داند باری تعالی ملاقات را سبب سازد سریع انه مجیب سمیع اخبار سار وسیرت خوب واحیای خصال خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان بازبسته است وهو التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله برتواتر میشنویم خیرات شمارا والخیر لایخفی [انه ان تك فی صخرة فتکن فی الارض او فی السماء یات بها الله ان الله لایظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجراً عظیما] زاده الله توفیقه شاد میشویم بحصول آن توفیق بر شما افزون باد آرندهٔ تحیت فرزند عزیز تاج الدین اعزه الله از هوا خواهان آن دولت ومحبان آن حضرتست احرام کعبهٔ کرم واحسان کرده است وداعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی املست که نظر عنایت و احسان وکهتر پروری و ضعیف نوازی که از اخلاق قدیم و جبلت اصلی آن عزیزست دربارهٔ او مبذول فرماید چنانك بردکر صادران و واردان آن جناب میفرماید تا موجب ثواب جزیل و ثنای جمیل باشد ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسنا فیضاعفه له

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد

مقصود ازین بازار دنیا نظارهٔ تنهانیست [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] مقصود بازرگانیست بمال وبنفس بذل کردن تا عوضهای شریف از مشتری ان الله اشتری دررسد بینهایت و بدین داعی منت باشد فراوان وبراحسانهای ماضی منضم گردد که اتمام المعروف خیرمن ابتدائه والهلال وان کان انیقاً ولکن اذاتم وکمل وصار بدراً کان احسن واجمل ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا هر روز امداد توفیق بر شما افزون تر باد وبرمحبان شما آمین یارب العالمین

الله مفتح الابواب

وصيت میکنم جهت رعایت شاهزادهٔ و روشنائیٔ دل ودیدهٔ ما وهمهٔ عالم که امروز درحباله و حوالهٔ آن فرزندست وکفلها زکریا جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد توقع آن است که آتش دربنیاد عذرها زند و یکدم و یکنفس نه قصد نه سهو حرکتی نکند و وظیفهٔ مراقبی را نکرداند که درخاطر ایشان یکذره تشویش بیوفایی و ملالت درآید ایشان هیچ نکویند از پاك جوهریٔ خود و عنصر شاه زادکی و صبر موروث بر رسته که

بیت : بچهٔ بط اکرچه دینه بود آب دریش تابسینه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد و مشهود ارواح الٓهی که مراقبت ذریات طیبات ایشان است که الحقنا بهم ذریاتهم الله الله الله الله الله الله الله الله واز بهر سید روبی ابدیٔ این پدر وازان خود و ازان همه قبیله خاطر ایشان را عزیزعزیز دارد وهر روز را و هر شب را چون روز اول وشب کردك داند درصید کردن بدام دل و جان و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهربینانست که [یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا] که ایشان نه از عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرترست که دردیوار ایشان منور و معطر نباشد که [والتین والزیتون و طور سنین] که قسم بجماداتست که روی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبهٔ [یاعلی لورأیت کبدی یجر علی الارض ایش تصنع به قال لا استطیع الجواب یا رسول الله اجعل جفن عینی مأواه وحشو فؤادی مثواه واعد نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض] آزار آن ارواح یك آزار نیست وصد نه وهزارنی

بیت : برخاستن ازان جان و جهان مشکل نیست
مشکل زسرکوی تو برخاستن است

ماذا الفراق فراق الوامق الکمد هذا الفراق فراق الجسم والجسد

من خود دانم کز تو خطایی ناید
لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وباهیچ کس نکوید والله اعلم



(۱)

الله مفتح الابواب

یاد می‌کنم خداوند دل خداوند اهل دل قطب الکونین صلاح الدین را مد الله ظله که شکایت میفرمود ازان ماده که درناخنهای مبارکش متمکن شده‌است چندین‌گاه عافاك الله تعالی فنی معافاته معافات المؤمنین اجمعین

واحد کالالف ان امرعنی

ای سرو روان باد خزانت مرساد ای چشم جهان چشم بدانت مرساد
ای انکه تو جان آسمانی و زمین جز رحمت وجز راحت جانت مرساد

خبرت بان ٔممرضی قد مرضا استأهل ان اکون عنه عوضا
اسألك الٓهی ان یکون المرضا برداً و سلاماً و نعیماً ورضا

رنج تن دور از تو ای تو راحت جانهای ما
چشم بد دور ازتو ای تو دیدهٔ بینای ما

صحت تو صحت جان و جهانست ای قمر
صحت جسم تو بادا ای قمر سیمای ما

عافیت بادا تنت را ای تن تو جان صفت
کم مبادا سایهٔ لطف تو از بالای ما

گلشن رخسار تو سرسبز بادا تا ابد
کان چراگاه دلست و سبزه و صحرای ما

رنج تو بر جان ما بادا مبادا بر تنت
تا بود آن رنج تو چون عقل جان آرای ما

تم

این رقعه در [مناقب العارفین افلاکی] مسطوراست که بحضرت شیخ صلاح الدین پیش از ارتحال وی نبشته و ارسال فرموده اند

(۲)

صورت نامهٔ که ملك بغان تكن رحمه الله جد خوارزم شاه را حضرت بهاء ولد فرستاده بود جهت شفاعت قاضیٔ رومی که خبثش کرده بودند.

بعد از سلام و دعا برحضرت ملکی که ملك داریش را سعد و نحس انجم بکار ناید هیچ کاری کمال نکیرد مکر نیکوکاری میل بغلبه وقوت نباید کردن که غلبه در حقیقت دین وتقوی راست که [ليظهره على الدين كله] قاضی امام رومی يعرف به بديانت و صلاح آراسته‌است و بسعادت بمعاونت بر و تقوی‌باز بسته‌است که [تعاونوا على البر والتقوى] والسلام على من اتبع الهدى. تمت.

همان ساعت قاضیٔ رومی را تشریف فرموده دلداریها کرد

از مناقب العارفین

---

(۳)

صورت عنایت نامهٔ که از طرف برهان الدین چلبی بن امیر عادل‌اکبر چلبی بن اولو عارف چلبی بن سلطان ولد بن مولانا از دارالمیمنة ادرنه بشهر نیکده فرستاده بود جهت توظیف مشیخت حاجی ابراهیم بن اخی احمد بن اخی محمود*

یاران و عاشقان و صادقان و محبان و مریدان و اعیان وشیوخان ولایت شهر نیکده حرسها الله تعالی بدانند و آکاه باشند که خدمت فخرالفقراء مقبول الاولیا حاجی ابراهیم ابن آخی احمد بن آخی محمود اعزه الله تعالی بعشق تام واعتقاد تمام ارادت آورد وبخاندان حضرت خداوندکار اعظم قدسنا الله بسره المعظم کر خدمت را بجان ودل بمیان بست بیت:

هرکه براة حفظ ما دارد در زه قبا — دربر و بحر اکر رود باشد زاد ومحترم

بنابرین مقدمه این مکتوب‌را برسبیل عنایت‌نامه داده شد چنانکه شرط زاویه‌داریست و خدمت بجا آرد و هیچ دقیقه مهمل نکذارد مذکور شیخ ابراهیم را ازما شمرند وکماشتهٔ اجانب‌دانند هرکه دررعایت ومعاونت وطرفداریٔ مذکور جد وجهد وکوششی نماید چنانست که بما وبخاندان ما نموده‌است مطالعه‌کنندکان این عنایت‌نامه امیدآرند که برین نسق‌روند واعتماد نمایند

کتبه فی‌عشررجب الاصم بسنه سته وتسعین وسبعمائه

فی ۱۰ رجب الاصم ۷۹٦ — بمقام ادرنه

م م م
م م
م

---

* این نامه درظهر کتاب ارسوم الرسائل ونجوم الفضائل یافته‌شد درکتابخانهٔ حاجی سلیم آغا در اسکدار درفهرست نوریانو مقید بانمره ۱۲۲ یافته شد — احمد رمزی

استدراك

وماوقع فی المکتوبات من السهو والخطأ مع تصحیحه والعبارات کماهی فی مخطوطة المتحف قونیه

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
3	7	چو در فراق	چو درد فراق	
3	16	طبعاً و عشقاً	طبعاً و طوعاً وعشقاً	نسخه
4	4	دربندکمال نیکو نامی محبوب باشد	نیکونامی خود نباشد بدربند کمال ونیکو نامیٔ محبوب باشد	نسخه
4	7	نبود است دیکر موجب شادی	نبوده‌است و وجه دیکر موجب شادیٔ	
4	10	هر یك محبت	هر یك محب	
5	11	تا در بی خبر شب	تا در بی خبریٔ شب	
5	15	نمونهٔ خفیقست	نمونهٔ حقیقتیست	
5	21	قبل الموت	قبل الفوت	نسخه
6	1	می‌خوانند	می‌خواندند	»
7	1	ان نقوله	ان نقول له	
8	2	خا می‌باشدکه کویم آن من و تو	پیدای‌من و تو ونهان من وتو	»
8	7	و از حقوق که	و از دعوتی که	
8	7	آن توقیع	آن توقع	
8	10	ز آن حلال برازان	ز آن حلال تر ازان	
8	11	بنوستن	بنوشتن	
8	12	ونهاراً منسم اخبار	ونهاراً متنسم اخبار	
8	13	تحریض کنید	تحریض کنند	
9	2	چنانکه این مقدحه	چنانکه آهن مقدحه	
9	10	بس اجتماع خوشها	پس اجتماع خوشها	
9	13	مداداً الا ولوتا ملت	مداداً الا به ولوتا ملت	
9	16	مایحقق آمالنا	مایحقق به آمالنا	
10	7	معنوی را موقوف ظاهر	معنوی را موقوف اجتماع ظاهر	

صحیفه	سطر	خطا	صواب
10	19	رفت	نرفت
11	6	الحب حنده	الحب خیله نسخه
11	7	تحب الشقایق	تحت الشقایق.
11	10	انت السلام والیك	انت السلام ومنك السلام والیك نسخه
11	22	ابی بذر وازان همه قبیله	این بذر وزآن خود وازان همه قبیله نسخه
13	3	اکر خاطر فرزند قرة العیون	اکر خاطر فرزند عزیز قرة العیون نسخه
13	21, 20	بقلب منشرح وعارض منفسخ الجماعه رحمته جل المصطفی عن ذلك اکر این رحمت مخفی نبودی آخر مجمع	بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعه رحمة اکر این رحمت مخفی نبودی از آدمی ذکر آن بی‌فایده بودی جل المصطفی عن ذلك آخر مجمع نسخه
14	16	لاذی کتاباً فی سطور کانما	لادی کتاباً فی سطور کانها
15	6	او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه رنك صلحست.	او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه صداقست نه رنك صلحست نسخه
15	8	رتوآن	پرتو آن
17	11	صاحت	صاحب
17	19	اسلامیانست نور ربانی	اسلامیانست بفیض نور ربانی
18	2	واران	وازان
18	4	فهارا	فتنها را
18	13	علو	علوه
18	17	بحفظ خلود	بحظ خلود
18	20	دارم زحمتش را حصوز	دارم زحمتش را از حضور
19	6	والمودة کنز بالاخفاء اولی وآن کانت المحبت لاتخفی	والمودة کنز والکنز بالاخفاء اولی وان کانت المحبة لاتختفی نسخه
19	15	شمل متفة	شمل متفقة
19	20	فاسخ صفت	فاسخ صفقة
19	24	مدخر الخیر لایام	مدخر الخیر لاانام

صحیفه	سطر	خطا	صواب
20	1	بازل الندی	بازالعطا نسخه
20	1	باحسان	باحسن
20	4	مطیبة	مطیة
20	5	المفرغ	المتفرغ
20	6	محمود الخلق المختوم	محمودالخلق مقبول الحق المختوم »
20	14	واولاده	واولاه
20	22	و یحل	و یجل
20	27	مایفیت	مابقیت
21	3	نبشته	بنوشته
21	9	مناسبست	مناسبت = مقتدیست همه درد نسخه
21	18	الحبور	المحبور
21	18	من سعادته الدارین و کرامه المنزلین روضة الانوار	من سعادة الدارین و کرامة المنزلین سلام وتحیت مطالعه فرماید و آرزومندی و شوق الی لقائه الذی هو روضة الانوار. نسخه
21	20	غیت	غیبت
21	21	ان	من
21	25	و می کوید	می کویند
22	1	یحیی	تحیی
22	2	کرده اند	کرده آید
22	4	فی الاض	فی الارض
22	5	ولاتنهر	فلا تنهر
22	10	مبشر	میسر
22	15	درین	در دین
22	15	داعیه	داعیۀ
22	22	مشیر	میسر
23	11	اصفیته	اصطفیته

صحیفه	سطر	خطا	صواب
23	13	چنانك جان آدمی بماند ،	چنانك جان آدمی از صورت آدمی فاضلترست وباقی تراست که صورت نماند وجان آدمی بماند وصورت نماز نماند نسخه
23	22	نماز طهارتست بآب وشرط جان نماز.	نماز طهارتست بایمن آب وشرط نماز بآب وشرط جان نماز نسخه
23	26	نشت	نشست
24	4	بقبله بود چنانك حق تعالی.	بقبله کرده بودند وآن دو شخص که بخدمت شیخ نشسته بودند هر دو را روی بقبله بود چنانك حق تعالی نسخه
24	16	خبر	خیر
25	12	نصرت دهی دراین نا امیدی..	نصرت دهی ازطرف مبارك خیراندیش درویش برور شما مغضوب علیه شده‌است وکستاخی

رفته‌است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعیٔ مخلص که بحکم شفاعت بخدمت لابه می‌کند حسبة لله و من بدأ حسناتکم وصیامکم وصلاتکم وصدقاتکم تقبلها الله قولاً حسنا آن احسان دیکر که سرهمه‌احسانهاست سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیا واصعبها واشقها قال غضب الله اشد الاشیا فقیل یا روح‌الله ماینجینامن غضب‌الله قال عیسی علیه السلام ان تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله غضبه عنکم وهل جزاء الاحسان الا الاحسان [زان پیش‌که داده را اجل بستاند] [هردادکه دادنیست میباید داد] فرزند نظام‌الدین محبست وهواخواه آن دولت دایما ورطب‌اللسان بوده‌است بذکر خیرشما اکر ذلتی رفته‌باشد العفو اولی بهر کیکی کلیم نتوان سوخت [واذا الحبیب اتی بذنب واحد] جأت محاسنه‌بالف‌شفیع [ارحم من فی‌الارض یرحمك من فی‌السمآء ارحم من هو دونك ویرحمك من هو فوقك از بهر روزی که امید دارید که قهار مطلق تقصیرهای شما را عفوکند دران روزی که کسی را زهرهٔ شفاعت‌کردن نباشد ازین ضعیف‌امروز ذخیره سازد وجهت ان امید شفاعت این داعی قبول فرماید تا منت ها داشته آید وثواب جزیل وثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد بمحمد واله نسخه

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
25	18	بخوانید	بخوانید	
25	22	بیش	پیش	
26	18	وقفه	و وقفه	
28	6	بو	تو	
32	24	زوکوار	بزرکوار	
33	17	والقلب	والقاب	
35	10	تا	یا	
35	10	رساتیده	رسانیده	
36	4	دبسبب	وبسبب	
37	1	القضاء	القضاة	
37	15	الرمانیین	الربانیین	
38	3	اذان	ازان	
39	11	آغارش	آغازش	
40	18	بنبند	بپنند	
49	3	و زند	ورزند	
49	5	نشنسته	نشسته	
49	24	تساقظ	تساقط	
52	26	حقاین	حقایق	
53	10	دبر	دیر	
53	16	وجعلتی	وجعلنی	
54	2	جاره	چاره	
54	9	بنوت	بینونت	
55	4	دوقلم	درقلم	
55	18	خبریش	خبریست	
56	27	دروه	عدوه	
58	23	مجد الدولته والدین	مجد الدولة والملة والدین	نسخه

صحیفه	سطر	خطا	صواب
58	26	اعزاز	اعزار نسخه
59	6	تحآله	نحاله
59	7	خیر را که طالت	خیر را که طلب را دزد بر خود لازم می‌دانیم دعوات خیر تا آن طالب نسخه
59	9	باذ	باز
59	9	وسلام چنین آدمی	وسلام چنین ذاتی که پای آدمی »
59	10	بخواهیم	بخواتیم نسحه
59	16	وخرقه پوشد	خرقه پوشید
60	2	بتشبثت	تشبثت
60	6	کربندکان	کربندکان
60	20	مکافان	مکان
61	19	مداربد	ندارد
61	20	بکوبید	بکوبند
61	22, 21	عنایت کند براهل زمین	عنایت کند بسبب شما براهل زمین »
62	1	خدای ترس حلیم کریم	خدای ترس رعیت‌پرس حلیم کریم »
62	19	واذا اتاهم	فاذا اتاهم
62	22	وبندکی	وبندکیٔ
62	23	منت‌داری	منت‌دار
63	7	دولته و حقق اماله	دولته واقباله وحقق آماله »
63	10	برکة	برکنه = جهت »
63	13	نزد مشتاق بی قرار	نزد مشتاق مشتاقان بی‌قرار »
63	15	ان جمعنا	ان یجمعنا
63	17	اجل بس	اجل بسی
63	23	بمرید	بمزید
63	25	باثواب	تا ثواب
64	8	الجنات	الجنان

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
64	19	بدو	برو	
64	20	ببدکان	بندکان	
64	22	بناه‌داری	پناه‌دار دی	
64	22	بخشیده‌م	بخشیدم	
65	3	باشد	باشند	
65	8	ا	را	
65	14	افتد	افتند	
65	24	صادق	صادق	
65	27	لما رایت الهلال انموه	لما رایت من الهلال نموه	نسخه
66	6	تمسك	فامسك	»
66	6	ظفرت	لقیت	»
66	11	مقصود ز آدم آن‌دم آمد[الدنیا..]	مقصود ز آدم آن دم آمد دوستان فی‌الله ولله را برای [الدنیا ....]	نسخه
66	14	لولاالخیر	لولاالخبز	
66	15	زبشتت	بریشت	
66	22	الوتق	الو ثق	
66	23	می‌شود	می‌آید	»
66	24	فضاله	فضله	»
67	7	الفلسا	الفسا	
67	8	بهزار	بهر	
67	10	دراین	درین	
67	15	خردی	خبر	
67	16	ازبی‌خردی	ازبی‌خری	»
67	16	منطصر	مضطر	
67	16	همچون	همچو	
67	21	اعذار	اعذار را	

صحیفه	سطر	خطا	صواب
68	5	فرمایه	فرماید
68	6	ز	از
68	15	واین طافه اند که	واین طافه نه آن‌طائفه‌اند که نسخه
68	17	ولتعرفتهم	ولتعرفنهم
68	18	صالحا فی‌اللیل	صالحا لله فی جوف اللیل
68	23	ملك الامرا	ملك‌الامرا ولی الایادی »
68	23	بروانه بك مدالله	بروانه بك ادام الله »
69	3	للقا والله	للقا الله
69	6	نبتنی	ینبغی
69	7	بالاحسان‌من‌من ربه	بالاحسان من ربه
69	13	مجابات	مجازات »
69	13	آن ضعصرا	آن صفرا
69	16	بتشستن	بکشتن »
69	21	بخدایی که فیضه رحمت او...	الله میسر الاجتماع بخدایی که فیض رحمت او »
69	21	درهمه	درخم »
70	3	ارکان محبت آن برادر	ارکان محبت‌که محبت آن برادر »
70	5	مقیدی دارد	مقید می دارد
70	7	بحدی رانده	بحدی می رانده
70	12	ظاهرة	طاهرة
70	16	عودوا الی‌الوصل عودا	عودوا الی الوصل عودوا
70	16	خصانه	حضانه= بمعنی حضانه =پروردل »
71	3	بباشد والسلام	نباشد جاوید محسن‌باد والسلام
71	6	تکاثرت الاشواق	الهجر سنة تکاثرت الاشواق »
71	11	المفرحه	المفرجة
71	19	فی‌دولة ونعمة	فی‌دولة صافیه ونعمة

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
71	20	ونحون	ونجون	
71	22	ولاىتون	ولاىنون	
71	24	قد خللا	فسد الخللا	
72	4	بجهٔ خبث	بجهٔ خبیث	نسخه
72	8	شنان ان بعدوا	شنأن قوم ان صدوا	»
72	10	ازان	باتو	»
72	13	خبرلکم	خیرلکم	
72	15	بینایی	بنای	»
72	16	فلان مخنث است	فلان همچنین مخنث است	٣
72	17	بستی	بهشتی	
72	17	عن الله وعن	عن الله تعالی وعن	»
72	20	دارد والسلام	داردوالسلام کتبموالدهٔیعرف بلخی قوله	»
73	14	خواهم	خواهیم	»
73	24	دند	داند	
74	1	خد	خدا	»
74	2	مرافقت	موافقت	»
74	5	تربم	تریم	
74	8	نبود	نشود	»
74	14	معیشت	معینست	
74	17	بازدر	یار در	
74	19	باد	باد امین یارب العالمین	»
74	24	بجبل	نجبل	
75	2	کرده است	لرکرده‌است	
75	2	نمی نهند	می‌نهند	
75	4	عدو	عدوی	
76	6	کلاه والله	کلاه الله	
76	8	مواخات	موافات	»
76	15	خس	حس	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
76	16	ای‌زنده زادکان سرازین‌خاک بر کنید.	جاویدشی باید وخوش مهتابی تا با تو غم تو کوم ازهر بابی	نسخه
76	23	ونسیه لاللتفهیم.	ونسیه والعاشق لایکفیه اشارة لانه یتکلم و یشیر لاللتفهیم	»
76	23	بدل	بدل	
76	25	تنبه	تنبیه	
77	27	هاوانم	هاوتم	
78	16	البدر النحریر	البدرالمنیر الحبر النحریر	»
78	18	وحیاحته للحق	وحیاطته‌للحق	
78	23	به‌محسناعلی‌احسانه فانه‌یجزیه	به‌محسنا عن فان‌الله الملك یجزابه	»
78	24	بسع‌مائة و زیادة	بسبع مائة وادناها زیادة	»
79	17	خیرفکری	خیر نکری	
80	12	کار شما	کارشماست	»
80	13	می‌شود	می‌شنود	
80	25	خدا برسید	خدا رسید	
81	1	بارغریی	باز غریی	
81	3	نسیب	نسبب	
81	12	دائم	دانم	
81	13	داند چند	داند که چند	
81	21	رفعت ومکانت	رفعت کامرانی ومکانت	
81	22	سلام وخدمت	سلام ودعا وخدمت	»
83	8	کاهی از غبار	کاهی که از غبار	»
83	9	محیتی	تحیتی	
84	2	المزارع	المزادع	
84	4	متن	متن	
84	12	نکند	نکند چه کند	»
85	12	را رنجاند	را می‌رنجاند	
85	13	سیدالمشایخ	بخاطر سید المشایخ	
85	22	درونجزا	در روز جزا	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
86	7	نشمرد خدای داند که	نشمرد که پیغامبران بیاالانکران ندارند خدای داند که	نسخه
86	11	معدلت امیر	معدلت کستری امیر	
87	9	واجب	واجب	
88	8	عقده	عقیلة	
88	16	باکش منبت رقایق	باکش منبع ومنبت دقایق	»
89	5	اقباله ومجده	اقباله وزاد مجده	»
89	13	افکند ثواب	افکند باثواب	
91	8	بر	بد	
91	24	ض	ص	
93	12	می‌کنم	می‌کنیم	
93	22	تسد	نیست	
94	2	لاجابه	للاجابة	
94	9	چشم و	چسم جمال و	
94	21	روری	رو روی	
94	23	جواجه	خواجه	
94	26	دسجد	مسجد	
95	17	سیدالمدرسین می‌کند	سید المدرسین شمس‌الدین می‌کند	»
96	2	میان فرقی	میان ایشان فرقی	»
97	20	پادشاه	پادشاهانه	»
97	21	السبف	السیف	
97	24	باشد	باشد که	
98	11	تهیج لی‌البکا	فهیج للبکا	»
99	6	الفرع	الفزع	
99	19	قاتر	فاتر	
99	19	هم	هر	
100	5	مابهجمون	مایهجمون	
100	15	والامانات	والاتفاق	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
101	14	للرقود	للوقود	نسخه
102	20	قطر	نظر	
103	13	بیفترا	بیفزا	
106	7	بخدایی که ملکش از عظمت درخم آسمان نمی کنجد	که زدوری و آرزومندی سخنم بردهان وزبان نمی کنجد	»
106	15	آفتاب ووز وشب	آفتاب حسن روز وشب	»
106	19	الامرا	الا که مرا	
106	20	عشقیة	عشیقة	»
106	25	ورنمانم	ور نمانم	
107	19	الظالمون	الضالون	
108	13	نسیا ان تك	انها ان تك	
108	15	پیوندی	پیوستی	»
108	22	نیکهای	نیکیهای	
108	25	بودنه	بودبه	
109	1	حق تعالی توفیق بر توفیق وجذبه ودعوات وهدایت برهدایت متابع وافزون دارد	حق تعالی توفیق بر توفیق وجد بر وجد وجذبه بر جذبه ودعوت بر دعوت وهدایت بر هدایت متابع وافزون دارد	نسخه
109	13	برخوف	برخوف	
109	22	شما که مجردید	شما که عقل مجردید	
109	26	من ربکم	من ربکم وهم نائمون	»
110	5	جمله سلام	یك بیك سلام	»
110	22	احمال	اثقال	
110	25	بارآورد	باز آورد	
111	1	افاحرف من حبلك الحل عقده	اذا طرف حبلك انحل عقده	»
111	3	ان الکبار بدایهتن صغار	ان الکبار بدایهن صغار	»
111	9	لسانا یشکر منك کان مقصرا	ینبت الشکر لقصراً	»
113	8	جمالی	جمال	
113	12	مستفقد	متفقد	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
114	3	اجتهاد	اجتهاد	
114	11	کریم فایض	کریم درحق او فایض	
114	14	ازاد	ایراد	
115	5	آزادی واز دلداری	آزادی نمود و از دلداری	
116	4	خاکیست باذش	خاکیست که باذش	
116	17	مجازات احسان	مجازات آن احسان	نسخه
116	25	اخلاق وخداپرستی	اخلاق وحسن اشفق وخداپرستی	»
116	27	مدارك ضمیرمنیر بالهامات ربانی مقرون ومنصور (محذوف)		
117	3	مدارك ضمیرمنیر بالهامات ربانی مقرون ومقصور (ابتداء مکتوب)	درسینهٔ همایون	
117	6	اورا مدد از حضرت	ادرار مدار و از حضرت	
117	10	است می	است ومی	
117	17	درین داعی	وبرین داعی	»
117	21	بللقرب	بالقرب	
117	26	میسر حضرت	حضرت میسر	
118	2	خیر الناصرین	بحضرت خیر الناصرین	
118	21	می‌فرسم	می‌فرستم	
118	23	حرامات	حرامت	
119	13	مجذور الحمام	محذور الحمام	
119	22	ولاخراً	ولاضراً	
119	24	مکارم عنصری	مکارم اخلاق عنصری	»
119	25	میرات	بمیرات	
120	1	دلیاب	درباب	
120	4	ازغرامات بعنایات	ازغرامات متواسله ومبدل کرددغرامات بعنایات	»
120	13	والکرم	والاکرام	
120	22	درزخت	درخت	
120	24	آن خیربالای	آن کسی و آن خیربالای	
121	1	روپی	روی	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
121	18	انى	اتى	
121	22	چنداتك	چندانك	
121	26	فنلك عنا	فذاك علينا	نسخه
122	11	والاشفاق	والاشفاق محمدى الاخلاق	
122	13	على الايام	على مر الايام	
123	10	وان تئوت	ان لم تئوت	
123	13	الفضلا	العلما	»
123	19	المتقون	المتقين	»
123	23	فلاقا	تلاقاً	»
123	26	المتقن	المتقين	
124	5	همراه كرده	همراه او كرده	
124	15	ومدد	ومسدد	
125	11	مهدى	مهتدى	
125	16	[. . . ، . . . .]	[من جاء بالحسنة له من ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى ومن ذكرنى فى ماله ذكرته فى مالى ومن ذكرنى فى ملاءٍ ذكرته على ملاءٍ خير منه انا الديان اجزى بالحسنة واعفو عن السيئةِ]	
125	20	كثير الزحام اولى	كثير الزحام وحاتم اولى	
126	1	دريش	درويش	
126	3	فاضلهم لعياله	فاضلهم انفعهم لعياله	
126	25	فخر التجارة وتحته كر	فخر التجار ريخته كر	
127	1	نضرهم	نصرهم	
127	6	خالدين	خالدين يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضيةً مرضيه	نسخه
127	20	سارعو الى	سارعوا الى	
127	25	پشيمانى	پشيمان	
128	4	رنكى	زنكى	
128	20	واحسنانى	واحسانى	
130	12	عاقبت	عافيت	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
131	7	سدادی	بیداری	نسخه
131	17	می‌بیند وانکس را که	بیند وانکس که	»
131	24	خصمان	خلقان	»
132	1	دست‌در آن	دست‌ران	»
133	1	شد اعتقاد	شد تا اعتقاد	
133	11	کالجزامی	کالخزامی	
133	12	می‌آوردم	می‌آورم	
133	14	پرنورسمیع‌لطیف	پرنورسمیع بیدار هشیار لطیف	»
133	21	کاهی پلنك	کاهی تیمار کاهی پلنك	»
134	1	غیرت رب الانام	وازغیرت رب الانام	»
134	4	واثقم	واثقیم	
134	16	شکرالنعم واجب	شکرالمنعم واجب	»
134	21	رضینا بعض العیش‌حقیقت	رضینابعض العیش ان‌عزکله ٭ومن‌لم‌یجدماءً طهراً تیمماً ٭ صورت‌شما خیال آن‌حقیقت	نسخه
134	24	می‌خواهد	که خواهد	
135	3	تشهی	تشتهی	
135	6	بر آن	اثر آن	
135	14	مقصود داز	مقصود از	
135	18	جدکرد	جدکیرد	»
135	18	ازمنست	از منت	
136	4	غایت	عنایت	
136	4	فرموده	فرمود	
136	7	راقب	مراقب	»
136	9	ملازمات	ملازمت	»
136	11	یایم	یابیم	
136	13	وکان	دکان	
136	13	ورود	و رد	
136	14	مکر بر	مکر دیکر بر	
136	14	چیز	چیز نتوانند	

صحیفه	سطر	خطا	صواب
136	15	حق نتوانند ایشان	حق ایشان
136	15	پرستد	پرستند
136	18	مثلی	میلی
136	18	جعیت	جمعیت
137	11	منوعة	ممنوعة
137	12	بوقق	بوقتی
137	12	مصاهر وخویشی	مصاهرت وخویشی
137	13	بوتلش	یوتاش
137	16	ونیکامی	ونیکنامی
138	6	یارها بخدمت نموده‌ام	بخدمت یارها نموده‌ام
139	10	کنیه‌است	وبرکته‌است
139	18	وبندرفته	وبذ رفته
139	20	می‌قرماید	می‌فرماید
140	12	فرمود هرکه	فرمود که هرکه
140	22	والایقان کعبة	والایقان آمال کعبة
140	25	مصوك	مصون
140	26	وآله والقران	ورایانه وآله القران نسحه
141	2	بدخواهان می‌شنوم	بدخواهان وخائنان می‌شنوم
141	4	تعقیب	تقلیب
141	8	می‌کنیم آن	می‌کنیم که آن
141	9	اروا	اورا
141	24	خودرا راکه	خودرا که
142	5	والسطود	والطود
142	7	باانقراض	تا انقراض
142	15	بود داز	بود و از
142	20	سفرها	سقرها
142	21	سلیمان بخت	سلیمان تخت
142	25	نکل	بکل
142	27	وفته	و فته

صحیفه	سطر	خطا	صواب
150	2	نغان	بغان
150	17	کر	کمر
150	23	سة	ست
150	25	ارسوم	الرسوم
150	26		کاتب مجموعة الرسوم الرسائل پیر محمد بن حاجی یعقوب بن موسى النکدی فی سنة ۸۷۹ .

فهرس اسامی الرجال والبلاد

ن

نائب بك 22. (نام امیر میکائل است)

نظام الدین. 17. 4 . 27. 28. 29. 31. 34. 48. 49. 57. 64. 98. 115. 154. [طغرائی وخطاط مولوی. نسخهٔ دیوان سلطان ولد که بخط وی نوشته شده است. محفوظست درکتبخانهٔ ولد چلبی ازبوداق.]

نجم‌الدین امیرسپهسالار. 3. 4. [ازخواص سلطان رکن‌الدین بود. ابن بیبی IV. ص. 291].

« ابن‌خرم چاوش 17.

نصرة الدین. شیخ خانقاه 73.

نور الدین امیر. 29. 31. 57. والئ قیرشهر. تربت و مدرسهٔ مشهورهٔ او درقصبهٔ قیرشهر بزیارت مشرف کشتم. عمارت رصین وبقعهٔ مزین بود. در بالای دروازهٔ مدرسه این‌کتابه محکوک‌است :

1 — بسم الله . امر بعمارة هذه المدرسة المباركة الميمونة فى ايام دولة السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم مالك رقاب الامم سيد سلاطين العرب والعجم سلطان البرين والبحرين غياث الدنيا والدين

2 — الرحمن الرحيم. معين‌الاسلام والمسلمين سيدالملوك والسلاطين ابوالفتح كيخسرو بن قلج آرسلان خلد الله دولته العبدالمحتاج الى رحمة الله ومغفرته جبرئيل بن ججا تقربا الى الله ومرضاته فى شهور سنة احدوسبعين‌وستمائه 671 = 1272

شيدت هذه المنارة من قبل ابو الحرب نورالدين جبرئيل بن جاجا المؤسسة فى‌مدينة اسكيشهر بتاريخ ٦٦٠ ويوجد فى‌قاعدة‌المنارة‌العبارات‌الاتيه : « بسم الله الرحمن الرحيم عمرهذه المنارة المباركة فى‌ايام دولة السلطان‌الاعظم غياث‌الدنيا والدين‌ابوالفتح كيخسرو بن‌قليج آرسلان برهان امير المؤمنين‌على يد العبدالضعيف‌الداعى الى‌رحمة ربه اللطيف ابوالحرب جبرئيل بن جاجا ادام الله دولته فى‌شهر المبارك ذى الحجة من شهور سنة ستين وستمائه ٦٦٠». [انظر المجموعة‌الاركئوليجيه‌الوكالات‌المعارف‌الجمهوريه‌سنة ١٩٣٤ رقمII، ص263]

نور الدین 43.

و

والی بك 114. 115. (الغ قتلغ سیف الدولة والدین).

ی

یغان تکن 150. (جد خوارزمشاه).

ادرنه	.150	سرحد اسلام وشهر مشهوراست. سنهٔ فتح: دارالميمنة ۷۷۶.
انكوريه = آنقره	.137	مقرجمهوريت توركيه حالا حرسها الله من الافات والبلايا.
سيواس	.32	
قونيه	.67	
كاروانسراى ضيا	.75	
نيكده	.150	

«هذا وقد بذلنا الجهد فى تحقيق اسامى الرجال والبلاد على قدر الامكان لان الترسلات واسعة الموضوع كثيرة الفروغ والانسان فى موضع الضعف. وماالعصمة الا لله وحده»

آنقره 1937 ح. شفائى القونوى

Katgı:

Basılması bir yılı geçen mektublar sona 'erdi, yoksulun işlerim dolayısıyla gezgin olmaklığım, araştırma yapmaklığımız onun yayımını geciktirdi. Basımı yeniden okuyunca Mukaddimede birkaç eksik buldum, onları yazıyorum:

Sayfa 11 sa. 4 Şeref Arife olacaktır. Sultan Veledin iki kızı vardı. Muttahire Abide, Şeref Arife. Birinciyi Germiyen oğlu Süleyman Şaha, diğerini Konyalı Emir Bedreddine gelin ettiler. Sayfa 11, sa. 5 sağlığında, Alaeddin Çelebinin sağlığında olacak. Sayfa 13, sa. 8 Emiri İgdişan. tabirini M. İbni Bibi IV. S. 325.

بهاءالدين ملك السواحل بمرتبهٔ شهادت رسانيدند وچون ازكار نايب فارغ شدند بشهر آمدند واكدشان واعيان شهر را برمبايعت سلطنت جمرى سوكند دادند.

şeklinde okumaktayız. Sayfa 13. sa. 19 Mütehawil, Mütemewil olacaktır, birizki zengin demektir. Sf. 19. sa. 19 Mehmedin babası Seyfeddin Alişir değil belki Yakubdur, yani Mehmedin dedesi Alişirdir. Sf. 20 Çengırı Çankırı olacaktır. Sf. 22. sa. 28 Kâtip zade Hekim Refi efendi Nushasının yılı 778 değil 896 dır. Sf. 26. sa. 13. Turhallı Yusuf hakkında şu bilgiyi bulduk. Celâleddin Yusuf meğer Sultan Veledin Mesnevilerini 739 yılında yazmış, hem de kendisi Mevlevî imiş. Süleymaniyede A. Nafiz pasa kütüphanesinde saklı Yazmanın ketebesi şudur:

تمت كتاب المثنوى الولدى على يد اضعف خلق الله تعالى الفقير يوسف بن عيسى المولوى التروخالى احمد الله عواقب اموره ليلة الخميس الثانى و العشرين من شهر المبارك شعبان سنة تسع وثلثين وسبعمائه والحمد لوليه ولم. ۲۳ شعبان ۷۳۹.

Sayfa 25. Sa. 10. İstanbul Üniversitesi Kütüphanesindeki Yazmaları sıralarken yanlış söylemişim. 1). 2070–42. Işkodralı Hasan Hakkı paşanın yazması 51 varak, 27 satır imiş. Yalnız mektuplardır. Paşa Konyada 1270 yılında Vali imiş. Yazılış yılı belli deyil. 2). 1916–28. Resail ve mektubatı Mevlâna. 99 varak, 27 satırdır.

1275 de Akşehirli Yusuf İzzet yazmış. İlk kısmında Mecalisi Seba 34 varak. mektuplar 35 den başlayıp 99 da sona eriyor.

Kişi ve yer adları:

Mevlânanın mektuplarında adları geçen büyük kişilerin heca harfleriyle sıralanan isimleri karşısında bildiğimiz, bulduğumuz şeyleri yazdık. Baktığımız Bitikler Tat ve Tacik dilinde düzülmüş olduğundan bizde sözlerimizi tatca ve tacikce dizdik, öz dilimizi pek severiz, saygımız yücedir, ancak sözlerde ilâçlara benzer: Kalb hastalığının değerli emi Digitalis i yazarken Hekim Nativelle Fabrikası müstahzaratını Reçetesine işaret eder, hiç kimse ona yerlisini yaz diyemez. Umarım ki bizi — Reçetemizdeki başka illerin sözünü yazmış diye— kınamazlar.

Mevlânanın Biti (Biti Mektup, Bitimek Yazmak demektir) lerini Türk dilinde basmak yaymak sevinclerinden bizi alıkoyan kâğıt pahalılığına bilmem ne demeli. 5,5 liraya topunu aldığımız ekmek kadar gerekli nesne 8,5 liraya fırladı, lâkin yine yolumuzdan dönmedik.

Gün bize yar olursa şimdi İran giyimini kuşanmış Horasanlı Türk güzeline, yüzü güneşten yanık Anadolu çocuğuna millî kostümümüzü giydireceğiz.

Kardeş ve komşu İranda Mevlânanın kitapları üstüne büyük alâka görüyoruz, şu kitapları basarken alkış okuyan sesler duyduk, Ankarada çarpan Kalbi Tahrandaki Nabizle anlamak siyaset sahasında değil Bilgi alânında dahi büyük ilerileyiştir.

Eksiklerimizi Yahşi kişiler bütünler diye umuyoruz.

Londra dan son gelen bir kitap kataloğunda sevinçle gördük:

Mister R. A. Nicholson cenapları Mesnevinin 1. 2. ci cildlerine şerh yazmış, رسالهٔ تحقیق احوال و زندکان مولانا مشهور مولوی adıyla Farsca resimli Mevlânanın Biographisi basılmış, hemen ısmarladık.

Ankara, Londra, Tahran, Büyük Türk Mütefekkiri Mevlânânın yaşayışı, fikirleri ile uğraşanlara maliktir.

M. F. N. UZLUK

Anadolu Selçukileri gününde

Mevlevî Bitikleri

2

MEVLÂNÂNIN MEKTUBLARI

Kastamonu Saylavı Veled İzbudak'ın Mukaddimesi, Nafiz Uzluk'un Önsözü, bir Levha, bir Resimle birlikte.

Düzelten

AHMED REMZİ AKYÜREK

M. F. Nafiz Uzluk yönünden bastırıldı.

SEBAT BASIMEVİ
İstanbul, Ebüssuud caddesi No. 5

Düstûr yâ Nur

Hazreti Mevlâna'nın kendisi kadar sıytı cihanı dolduran eserlerinden son telifi olan **Mesnevîi Şirif** dir ki hakikaten irfan âleminde bunun kadar bir kitap vücûda gelmemiştir. Bazı teliflerimde bunu akıl ve ihatamı nisbetinde bastettim ; Hatta bu bapta müstakil bir risalem de vardır Ondan sonra diğer en büyük eseri hurufu haca adedince müstakil birer büyük divanın mecmuu olan **Divanı Kebîr** dir ki ebyatı milyona baliğdir. Mevlâna-nın şairliği hakkında da **Mecma-ul Fusaha** sahibi en büyük asaleti beyanı ile "fusahai Acemde en birinci gazelserâ olan Mevlâna'dır" diyor. Ve **Divanı Kebîr** den, büyük bir kısmını delil olarak irad ettikten sonra başka bir mahalde yine bu mevzua avdetle misaller iradı için mufassal bir divan kıt'asında yine muhtaratını yazar. Mevlâna'nın bu iki eseri âlilerinden sonra âşıkanı arifân meyanında şöhretyab olan **Fîhi mâfîh** risalesidir. Bu da memleketimizde bazı muhibban tarafından terceme edilmiştir. Bunlardan başka Cenabı Pîr Efendimizin **Mecalisi Seb'a** adlı yedi mav'izadan mürekkep bir eseri vardır. Bir de ekâbir ü eazıma ve muhibbanı âşıkana ve evlâd ü yâranına yazdığı mektupları hâvi **Mektubat** unvanlı bir müdevven kitabı da vardır.

Diyebilirim ki Mevlâna'nın eserlerinde lisan ve beyan, mevzuuna göre biraz değişiklik gösterir. **Divanı Kebîr** i mütalea edenler görürler ki âşıkane bir lisanla tam « gazel » kelimesinin medlûlüne muvafık bir âşıkın cânânı tavsifi, onunla muaşekası, ona derdini dökmesi, derdi aşkla neler çektiği ve saire ve saire her gazelde mükemmel surette müzeyyen, parlak, derin bir lisanla ifade edilmiştir. Tabiî emsâli şuaranın mafevkında olmakla beraber görülür ki edebî bir divandır. Yine görülür ki Mevlâna gazelsera olmadan evel ve bütün gazeller yazdığı hengâmda Arabın edebiyatını ve meşhur yüksek ediblerinin divanını okumuştur. Bazı mahallerde onların mazmunları, nadir nükteleri daha rengin tasarrufla irad edildiği gibi bazan da aynen bir meşhur mısraları, beyitleri tazmin edilmiştir. Kezalik edebiyatı Fârsiyede de aynen en büyük şairlerin divanlarını serâpa okuduğu bu iki lisan edebiyatını, tarihi edebiyatını tetebbu edenlere güneş gibi zahir olur. Gerçi **Mecma-ul-Fusaha** sahibinin dediği gibi Farisi lisanında tam «gazel» tabirine müstahak olarak gazelseralık kapısını Mevlâna açmış ve her vadide birer divan denilecek kadar yüzlerce, binlerce gazel inşadiyle kocaman bir **Divanı Kebîr** vücûda getirmişse de kendinden sonra gelenler — aşağı yukarı herkesin meşrebi kendine göre az çok taayyün eylemek şartıyla — onlar da Mevlâna isrine salik olmuşlardır.



MEVLÂNÂNIN EBEDÎ UYKUSUNA DALDIĞI YER

Ortadakı — A ırı kavuklu "sanduka,, büyük Hakimle oğlu sultan Velede aiddir. En geride soldakı yüksek sanduka B Sultanululemanın Medfenidir. Önde çinili sanduka 1 M. oğlu M. Emir Âlim Çelebinin, sağındakı

mübahasesi, hatta münazaası çıkardığı gibi diğer bazı berraniler de Mevlevilik âleminde meşhur Kasidei Devriye ve Müstezadı Sagir ve Kebir ve Kasaidi Aleviyeli ve mahlâsları Şemsli Mevlânalı bir takım kimlerin yazdığı meçhul olan gazellerden bir mecmua vücûda getirerek Mavlâna'nın **Divanı Kebîr**'ine karşı bazı nâpuhte yâran bunu bir (Divânı Sagîr) olarak gösterirlerdi. Hatta hemen bir asır evvelindenberi Meleviliği : filan kolu falan kolu, diye ikiye ayırırlardı. Gûya altı cilt **Mesnevî** ile koca **Dîvânı Kebîr** onların kasdettiği yüksek hakayıkı söylememiş de yedinci cilt dedikleri kısım (1) ile Divanı Sagir tesmiye eyledikleri mecmua bu sırrı ayan etmiş imiş. Bunu ancak kendi kyflerine gelen bazı yüksek âşıklar anlarmış!..

Arzettğim eserlerinden başka Cenâbı Pîre (Aşkname—Tıraşname) adlı iki küçük manzum risale isnad edilmiştir. Hatta bazıları (Aşkname)yi Sultan Veled Hazretlerine isnad etmiştir. Fakirin zannımca her ikisi de Hazreti Mevlâna ve Sultan Veled'den sonra yazılmıştır. Mümkindir ki bazı âşıkanı mevleviyyenin eseri olan ; hatta sonunda Sultan Veled Hazretlerinin İbtidanâmesinden de iki beyt irat eylemiştir. Tabii Sultan Veled, hatta Mevlâna isim tasrih ederek, sonunda: « nitekim Sultan Veled İbtidanâmesinde şu beyitleri buyurmuştur » diye yazmaz.

Yine (Afak ve Enfüs) isimli bir eseri merâtibi sülûke ait bir iki sahifelik mesnevî bir eseri Mevlâna'ya isnad eylemişlerdir ki enfası Mevlâna'ya vâkıf olanlar bunun Mevlâna eseri olmadığını derhal anlar. Maazalik saydığım eserlerin hiç biri dine, tarikete sarahaten muhalif sayılamazlar.

Şu kadar var ki bunlar Enfası Mevleviyyeden değildir. Ezan cümle gerek cildi sâbi'de, gerek o gazeller mecmuasında gulüv derecesinde bir Alevilik vardır ki Cenâbı Mevlâna Hazreti Ali'nin Cenabı Peygambere yüksek ve yegâne nisbetini ve herkesin fevkinde çok derin mâzhariyetini pek âlâ bilmekle ve diğer eserlerinde yazmakla beraber meşrebi âlileri öyle Alevilik yeya Nusaybîlik ve saire gibi ehli suret dedikodularından çok yüksektir. Ve Cenabı Şahı Velâyet'e ihtisasları bambaşkadır.

İşte Mevlâna eserleri hakkında pek muhtasar maruzatım bundan ibarettir. bundan başka aktabı Mevleviyeden Sultan-ül-Ulema Hazretlerinin üç cilt mensur **Maarif**'leri, kezalik Seyyid Bürhaneddini Muhakkik Hazretlerinin bir cilt **Maarif**'i vardır. Hazreti Şems'in dahi bir cilt mensur (Maarif)i olup balâda söylediğim yâran buna da (Hırka) diye ayrı bır ad koyup kendilerine ayırdıkları (Divanı Sagir) ve saire idadında havasa ait sayarlar. Sultan Veled Hazretleri'nin de üç cilt **İbtidaname— İntihaname, Rübabname** adlı mesneviyatiyle Divanı ve mensur bir **Maarif**'i vardır.

---

(1) Bu (cildi sâbi) aleyhinde vaktiyle « Esseyf-ul-Katı' Firreddi alel-Cildissâbi' » adlı bir eser yazmıştım. Bu vesile ile hayli malûmat dercedilmiştir.

Ancak **Mesnevî** ye gelince: gerçi Acem edipleri türlü vadide, türlü yollara sâlik olarak mesneviyat vücûda getirmişler, esatini eazım «hamse» ler söylemişlerse de hiç biri **Mesnevî** nin seri pâyine irişememiş, zaten o meşrepte yaratılmadıklarından Mevlânayı tanzire, Mevlâna pirevliğine özenmemişlerdir.

Mevlâna nasıl bir lisan kullanmış; ne yolda bir ifadede bulunmuştur. Başkaları bu lisâna malik değiller miydi, bu ifadeye kadir olamamışlar mıydı? Bu suale nefi ile cevap vereceğim. Hâkikaten bir küçük bendesi Şeyb Galib'in « Bir başka lisan tekellüm ettim » dediği gibi Mevlâna'nın da **Mesnevî** deki gerek lisanı, gerek beyanı bambaşkadır. Bu bapta ayrıca bir risale yazdığım cihetle burada uzun uzadı maruzatta bulunmayacağım. Ancak **Mesnevî** ile meşgul olan bütün ekâbiri urefâ maruzatımı söylemiş olmaları benimçin kâfi delildir.

Fîhi mâfih ile **Mecalisi Seb'a** nın lisanı birdir. Arifane bir lisanla talibanı âşıkanı irşad için türlü delil ve câzip ifade ile Âyetli, Hadisli delilli, şahidli beyanattan ibarettir. Bunlarda da ince bir fark aranırsa **Fîhi mâfih** âşıkanı dervişana hitab eylediği cihetle maarif neşesi galibdir. **Mecalisi Seb'a** halka dahi şamil olmağla biraz mav'izaâmizdir. **Mektubat**'a gelince: Bunlar tanıdığı her kısım zevata yazdığı şuna buna ait tavsiyeler ile birkaç tane de evlâd u yâranına gönderdiği mektuplardır. Meşrebi âlilerinden, hatta bazı mektupları mefadından dahi anlaşıldığı veçhile hiç kimseye yüzü tutmadığı cihetle herkim gelip sızlanırsa onun işini görmesi için bazan pek büyük zata tavsiye yazmış, hem de iltizamkârane lisan kullanmıştır. Bu iyiliklerin maddî, manevi ne kadar çok faidesi olacağını saymış, dökmüş, bir çok Âyet, Hadis, akvâli ekâbir, fıkarat, hikemiyat, eş'ar yazmıştır. Âdi cer hocasına tavsiye verdiği bile vardır. Bu meyanda Şam'da tahsilde bulunan oğulları Sultan Veled Bahaeddin ile Çelebi Alâeddin'e yazdığı mektup şah eserdir.

İşte şu mukaddemeyi yazmağa badi olan da Hazreti Mevlâna'ya nisbeti nesabiyesiyle müftehir bulunan oğlumuz Hekîmi şifaî mahlâs "Bay Feridun Nâfiz" ceddi pâkine fartı nisbeti alâimi maddiyesinden olmak üzere, **Mecalisi Seb'a** ve **Mektubat**'ı tabettirmesidir. Ötedenberi kendileri bu kemter fakire büyük bir teveccüh gösteregelmekte olmalarile işbu eseri hayırlarına bir mukaddime yazmaklığı fakirden talep eylediklerinden şu birkaç satırı karaladım.

Bunlrrın pek de haricinde sayılmayan ve fakat feragı kalbim olmadığı cihetle onları da sayıp dökerek kocaman bir risale yazmağa her nedense neşatım bulunmadığından dolayı fihris kabilinden burada zikirle iktifa edeceğim:

En meşhur altı cild **Mesnevî** ye her hangi bir zavallı bir cilt ilâve ederek ortaya ve Mevlevilik âlemine bir vakit bir (yedinci cilt Mesnevi)

Mevlânanın Mektupları

ve

Anadolu Selçukîleri Tarihi Bakımından Değeri

Büyük Mevlânanın dünyaca tanınmıyan eserlerinden « ترسلات » ı irfan cihanına yeni yıl armağanı olarak sunuyoruz. Mesnevî ibdakârının kitablarını sıralayan — Şarkta, Garpta yazılmış — teliflerde bu mühim eserle, yine tarafımızdan bastırılmış, neşir sahasına konulmuş «Mecalisi sebai Mevlâna» temamen meçhûldür. İstanbul Üniversitesinde « Türk Edebiyatı tarihi » Profesörü Bay Mehmet Fuadın 1918 — 1919 yılında Devlet hisabına basılan «Türk edebiyatında ilk mütasavvuflar» adlı eserin sahife 258 inde: «Mevlâna Celâleddini Ruminin «فيمافيه» namında Muinüddini Pervaneye ithafen yazılmış mühim bir mensür risalesi ve daha sair bir çok kelimat ve akvali varsa da bunlardan bahsedecek değiliz» denilmektedir.

Şark Edebiyatı Tarihi meselelerinde salâhiyetdar tanılan Bay Fuadın 1919da şu mühim iki eserden haberi olmadığı kendi sözlerinden gayet aşikâr anlaşılmaktadır. Çünki akval ve kelimat başka, müdevven eser büsbütün başkadır.

Avrupa müsteşriklerine gelince, onlar daha ziyade doğu kaynaklarına baş vururlar. Meşhur müsteşriklerin himmetile meydana konulan « Muhit-al-islâm=Enzyclopedie des İslam » daki Mevlâna makalesi pek sathidir.

Mevlânanın torunları, onu sevenler ise bu kitapları çoktan tanımakta idiler. Yanılmayorsak bu eserlerden ilk defa İkdam gazetesinda «Mevlevi tabibler» başlığı altında yoksul muharrir bahsettim.

*
* *

Türk tarihinin bizi en çok alâkadar eden kısımlarından birisi hiç şüphe yok ki Anadolu Selçukileridir. Halbuki bu devletin iki buçuk asırlık zamanı hakkında yazılmış vesikalar azlığıyla meşhurdur. Hele resmî makamların emri haricindeki müelliflerin yazıları cüz'idir.

İşte Aktabı Mevleviyenin fihristi kabilinden saydığım eserleri bunlardan ibarettir. Bu eserler müelliflerinin meşreplerile kitapların tarzı tahriri ve münderecatı bir nebze tafsil olunsa bile müstakil bir kitap tutar. Hele Ricali Mevleviyenin âsar u telifatı ve ulûmu diniye ve tasavvuf ve edebiyata ve musikiye ve sanayii nefiseye ve saliklerin terbiyesine ait âlemi islâma hizmetleri cihanın malûmu olup bu tâifei celile âlemi islâmda çok nâfi ve mühim bir zümre olmuşlardır.

İşbu **Mecalisi Seb'a** ile **Mektubat** tarihi islâm ve Mevlevîlik tarihi ve maarifi islâmiye ve edebiyat ve ârif ve zarîf ve nüktedan insan yetiştirmek bakımından insaniyete çok nâfi eserlerdendir. Dua edelim de bu genç edîb ve zarîf ve Hekîm olan **Feridun** oğlumuz burada sayılıp dökülen ve henüz neşrolunmıyan âsarı mevleviyenin de neşrine hizmetle bütün insanlara büyük hizmetlere muvaffak olsun.

18 Mayıs 1936 VELİD ÇELEBİ İZBUDAK



adları, yaptıranları, nihayet kitabe, mahalle, yöre ve türbeler bazan karanlıkların derinliğinde kalmaktadır, değil projektör, hatta İspermeçet mumu ışığına bile mühtaç olunan anlar ve zamanlar vardır. İşte şu 144 mektup, 3 lâhika bir haylı ihtimalleri çözebilecek materyel ile zengindir. Edebî dili pek güzeldir ve tam manasile Anadoluda münevverler arasında geçen farsçadır.

Elkap cihetinden ise vezirlere, büyük Emirlere, Vali ve Subaşılara, Kadılara, Müderrislere, ahilere, mu'idlere ve Hükümdarlara nasıl çağırıldığını anlatmaktadır.

Burada bir nokta üstüne okurların gözünü çekmek istiyorum: Mevlâna Selçuki hükümdarlarına hitab ederken daima «فخر آل داود» sözlerini söylemektedir. Fahri Âli Selçuk demiyor, Selçukileri kuran zatin babasına izafe ediyor. Mevlâna zamanında Selçukî ailesine «Âli Davud» sözü alem imiş. Netekim Ali Osman, Ali Karaman, Ali Ramazan ve Ali Germiyan denildiği gibi.

Hatta bir mektubunda : «اعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادى الشكور» ayetini yazarak pek zarif bir cinas yapmaktadır.

Mektupları dikkatle okumağa başladığımızda bazı mühim hakikatlar, yeni bilgiler bulmaktayız. Meselâ (29) numaralı mektupta «شيخ صلاح الدين زركوب قونوى» için : «سيد المشايخ ابايزيد الوقت جنيد الزمان خضر القدم مسيح الانفاس نورعشى به فى الناس صلاح الحق و الدين كه فرزند جان و دل سيد برهان الدين المحقق و خليفهٔ اوست باستقلال» cümlesine tesadüf etmekteyiz. Halbuki Sipehsalar bu hususta sükût eder. Eflâkîde Seyid Burhaneddin muhakkakı Tirmizinin [قال خود را بخدمت مولانا جلال الدين دادم چه او را حالات وافراست و حال خود را بخدمت شيخ صلاح الدين بخشيدم كه او را هيچ كونه قالى نيست] dediğini söyler geçer.

Mevlevilik tarihi, küçük Asyadaki tarikatlerin inkişafı, seyri bakımından şu malûmat kıymetlidir.

Yine mektuplar arasında (91) numara da ehemmiyetlidir. Selçukî devletinin baş tabibi yani sıhhat nazırı olan tabip Ekmelüddine hitaben yazılan mektupta deniyor ki :

Selçukî ümerasından Emir Fahreddin arslan doğmuş yeni bir medrese açıyor. Buranın müderrisliğine, Fazıllardan üstat Şemseddini Mardinî tayin ediliyor.

Karatayi Kebir Medresesinin müderrisi olan Şemseddinin va-

İşte bu sebebden o devreye ait kitaplar ve muharrerat, müverrihlerin birinci derecede ehemmiyet verdiklerî eserler arasına girmiştir.

Bu hususta ki malûm tarihlerden başka Selçukiler zamanı hakkında en kıymetli bilgileri Mevlevi kitaplarında aramak, bulmak imkânı vardır.

Mesnevîhan, Selanikli Esad dedenin himmetile Hindistanda لكنور şehrinde 1901 =1319 yılında basılan «Sipehsalar menakibı», ve bunun Türkçeye tercümesi memleketimizde ve Avrupada sevinçle karşılanmıştır.

Fakat Sipehsalar, nihayet Mevlânanın menkıbelerinden bahseder, tasavvuf neşesi galibdir. Lâkin asıl Mevlâna zamanında bizzat onun ağzından çıkmış sözler elbette ve elbette büyük bir kıymeti, pek tabiî olarak fevkalâde ehemmiyeti haizdir.

Bu husus, Mevlânanın tabedilmiş bulunan Mesnevî, Divan ve rubaiyyatından kısmen istifade edilir bir hale konulmuş ise de tarih ilmî bakımından hiç birisi bugün size takdim ettiğimiz Mektubat ayarında değildir. Mevlânanın basılmış, ortaya çıkarılmış kitaplarında ya hikâyelerle ahlâkî akideler veya da sırf ilâhî aşkla söylenmiş garamî şiirler vardır.

Mektubat ise böyle değildir, muhtelif ve beşerî zaruretlerin ilcasile muhabere dediğimiz şekildeki muharrerattan ibarettir. Cümlelerde, kelimelerde, remz, kinaye, telmih ve belki hakikat ifade edilmektedir.



Selçukiler Anadoluyu pek severlermiş, en başta hükümdardan, en küçük millet ferdine kadar hepsi bu kutlu ülke için canlarını feda etmişlerdir. İnsan ömrünün kısalığını pek eyi sezen atalarımız, bu topraklarda öyle medenî bir dünya yaratmışlar ki yüz ve yüz yılların bütün tabiat şiddetlerine, bunların fevkında biz oğullarının lâkayt ve ihmallerine göğüs geren taştan, tuğladan, çini ve nakıştan hendesî âbideler hâlâ bakanları hayran etmektedir.

Avrupalıların bu eserlere verdikleri kıymet, hattâ Anadolu yerlilerinden olup Avrupaya gidenlere falân şehirdeki falân âbide, falân taş, şu türbe, o imaret ne haldedir deye soran, bizi hayretten hacalete düşüren muharirler, aşıklar vardır.

Ünlü dedelerimizin bıraktıkları şu taş ve ölümsüz binaların

girdi. آخی تورك (Hüsameddin çelebinin mensup olduğu aile) ve آخی بشره nin (Ahi Başara mühim bir şahsiyettir. Geçen yaz Kırşehrine gittiğimde mühim bir tomar gördüm. Kırşehirde yatan (آخی اوران ولی) mütevellileri elinde bulunan bu tomar 780 tarihli olup Farsçadır. O devirdeki ünlü, şanlı bütün ahilerin adları yazılıdır.Yazısı, tezhibi pek güzeldir. Ahi Başara ismi orada vardır. Eflâkinin şu tabiri de onun pek mühim bir sima olduğunu gösteriyor. Bir de vezir Zeynüddin Başara bey bin Abdullah vardır. Nafiz) Aba ve ecdadı hanedanına mensub olan Ahi Kayser, Ahi Çoban, ve Ahi Mehmet Seyitvari gibi muteber Ahiler şimşire ve bıçağa sarıldılar, mürit olan emirler رنود un müridlerini öldürmeğe kast eyleyerek fitne ortalığı aldı. Bir çok ince gönüllü dervişler, hal dili ile «الفتنة نائمة لعن الله من ايقظها» kelimesini okudular ve «الفتنة اشد من القتل» hükmü ile kıyamet koptu. Hazreti Mevlâna hiç buyurmadı. Sonra buyurdu ki bu خردم niçin nîmete kûfran eyleyor , binikmet olan nîmetin şükründen gafildir, bilgisizlik, tehevvür, kibir, ve benlik ucundan karşı geliyor, canlarının evlerini «یخربون بایدیهم» ayeti üzere kendi elile kendi üzerine harap eyliyorlar ve cüret ediyorlar. Yakındır ki bu taassuplar sürmeyecektir, hepsi pesmandekâr, payimali ruzigâr olacaklardır, bizim tarikimiz bütün tariklerin(İçtimaî teşekküllerin) pişüvası olacaktır, nitekim dedi :

کر آخر آمد عشق تو کردد ز اولها فزون
نبوشست توقیت خدا کالاخرون السابقون

(Bundan sonra Hazreti Mevlâna mutadı veçhile bir hikâye anlatarak Semerkandlı «ابو لیث» adı dünyaya şan saldıktan sonra Hicazdan memleketine gitmiş, abdest almak için şehrin kenarındaki suya yaklaşınca kadınlar çamaşır yıkarlarımış. İhtiyar birisi Ebuleysi tanıyarak «بو لیثك» gelmiş, haydi gidin komşulara haber verin demiş. (ك) tasgir manasında anası babası tarafından söylenirmiş. Üstat bundan hakaret manası anlayarak geri dönmüş, eşyanın toplanarak şehire girmeden ayrılmalarını yanındaki adamlarına, talebesine, hizmetkârlarına söylemiş. Onlarda günlerce süren yolculuktan sonra bu ayrılışa şaşmışlar, bu halk bizi

zifesi bu sebeple açık kalıyor. Oraya bizi bilmiyen, tanımıyan, bizim taifemize kıskançlık, düşmanlık eden birisi tayin edilirse — çocuklarımızın maişeti Karatay medresesinden te'min edildiğinden — bu husus güçleşecek, esasen bizim cemaatimizden olan «Efsaheddin» buraya tayin edilsin.

« Mecalisi Sebai Mevlâna » mükaddimesindeki menakibde, Mevlânanın küçük Karatay medresesinde oturduğunu işaret etmiştik. Şu mektup o fikrimizi teyit eden değerli vesikadır.

Yine mektuplardan (N° 124)ü ehemmiyetlidir. Konyada o tarihte vezir Ziyaeddin Hanıkahi varmış. Yerini ben bilmiyorum. Belkide kimse bilmez. Buranın şeyhi — Eflâkinin anlattığına göre — mevlevilerin düşmanlarından birisidir. Şeyh dünyasını değiştiriyor. Hanikah şeyhliğine, Hüsameddin Çelebinin tayin edilmesi için Maliye nazırına yazılan name, Mevlânanın sağlığında Hüsameddin Çclebinin Hanikah şeyhi olduğunu göstermektedir.

Eflâkî menakibinde Ziyaiye Hanikalı şeyhliği için şu kayıt vardır, ehemmiyetine binaen olduğu gibi yazıyorum:

Dostların eyilerinden Sivaslı Nefisüddin böyle anlatıyor ki: Mevlânanın zamanında büyük bir şeyh vardı. (İsmi yazılı değil) ve iki Hanikahda posta oturmuştu, kazara o derviş bu âlemden geçti. Büyük Emir تاج الدين معتز ، Ziyaeddin vezir hanikahının Takriri Çelebi Hüsameddinin adına yazılsın diye sultandan (yani Selçukî hükümdarından ferman almağa teşebbüs etti. Yarlığ çıktıktan sonra emir Taceddin büyük cemiyet yaparak benzersiz bir posta oturma ziyafeti yaptı. Ziyaeddin vezir hankahı, Hüsameddin çelebiye verildi diye Mevlânaya haber verdiler.

Hazreti Hudavendigâr bütün yaran ile kalktı, yola çıktı. Nefisüddin dedi ki, Çelebinin seccadesini ben omuzuma almıştım, derhal Hazreti Mevlâna benden alıp kendi mübarek omuzuna koydu. Hanikaha girdiklerinde, seccadeyi sofanın en başına sermelerini buyurdu. Ahi Ahmet vardı ki rindanin ser defteri ve zamanın cebabiresinden idi. (Adı Eflâkide احمد عنود diye anılır. Münasibetsizin birisidir.) Posta oturma töreninde o da vardı. Taassup ve kıskançlık yüzünden, Çelebi Hüsameddinin o hanikahda şeyh olmasını istemezdi. Ayağa kalktı, biz anı (yani Hüsameddin Çelebiyi) bu yörede şeyhliğe kabul eylemeyiz diye seccadeyi toplayıp birinin eline verdi. Derhal oradaki kalabalık bir birine

eserde bulunan 62 inci mektup, çocukların, büyük babalarına itaat etmeleri hakkındadır.

Tahsillerini temamlayan gençler Konyaya geldikten sonra Sultan Veled babasının yanında kalmış, Alâeddin yine büyük anne ve babasının evine gitmiştir. Biraz sonra anlatacağımız vakalar bu kanaatımızı tekit etmektedir.

Tebrizli Şems ilk defa 26 Cemadi ül ahir 642=29 İkinciteşrin 1244 tarihinde gelmiş, 21 Şevval 643=14 Mart 1246 tarihinde Şama gitmiştir.

Mevlânanın gönderdiği rica ve niyaz mektupları üstüne Şamdan 644 غرهٔ محرم 19 Mayis 1246 tarihinde tekrar Konyaya gelmiş, Mevlânanın evinde büyüyen « Kimya » adındaki genç kızı kendisine nikâh etmişlerdir. 644 غرهٔ ربیع الاول 19 Temmuz 1246.

Sipehsaların anlattığına göre kış mevsiminde, Medresenin tabhanesini perde ile bölmek sureti ile yeni evlilere bir kısım ayırılmıştır. İşte Âlâeddin, babasının elini öpmek üzere eve geldiginde Şemsin sert ihtarına maruz kalmıştır; bu eve gelirken biraz daha ihtiyatlı olunuz demiştir. Farsça metni okuyunuz: [1]

Eflâkide ise, Kimyanın bir defa Şemse darılarak meram bağlarına gittiğini, Şemsin kendisini çok sevdiğini, Mevlânanın medresenin kadınlarına, gidiniz bağdan Kimyanın gönlünü yaparak eve getiriniz dediğini Sultan Veledden naklen yazmaktadır. Eflâki Fransızcası, C. 22, sahife 134.

Yine Eflâki: *C.* 2, S. 137, hikâye 515:

Naklederler ki, Mevlâna Şemseddinin nikâhlısı Kimya hatun

---

[۱] حضرت مولانا شمس الدین رضی الله عنه بعداز مدتی مدید «کیمیا» نام دختری را که پروردهٔ حرم حضرت خداوندکار بود التماس نمودکه در قید نکاح آورد خداوندکار ملتمس ایشان را بحرمی هرچه تمامتر مبذول فرمودند وخطاب ایشان را بخطبه مقرون کردند چون زمستان بود وخداوندکار درتابخانه درصفه خرکاهی ترتیب فرمودند که حضرت مولانا شمس الدین آنجا زفاف فرموده آن زمستان آنجا وثاق ساخت.

بندکی چلبی علاءالدین که فرزند متوسط مولانا خداوندکار بود ودرحسن ولطافت وعلم وفضل نازنین جهان هرکاه که بدستبوس والد و والده می‌آمد و از صحن صفه عبور می‌فرمود و بتابخانه می‌رفت مولانا شمس الدین را غیرت ولایت درجوش می‌آمد تا چند نوبت برسبیل شفقت ونصیحت بدیشان فرمود: «ای نور دیده! هرچند آراسته بآداب ظاهری و باطنی اما باید که بعدازین درین خانه تردد بحساب فرمائی». سپهسالار متن فارسی. ص ۶۸.

halâ eski gözle görüyor.buraya girilmez demiş.) Hazreti Mevlâna hal ucundan bir naara vurdu, hanikahdan yalın ayak dışarı çıktı. Her nekadar büyükler, şeyhler arkasından seğirtmişlerse de mümkün olmamış. Abi Ahmed mezmumu merdut ve matrut eyleyüp büyüklerin ve emirlerin şefaatile bendeliğe kabul buyurmadı ve cevabında; «o cinsimizden değildir» buyurdu. Ve o havaliden o biçare yanı (Ahi Ahmet Anud) aslâ geçmedi ve o bedbahtlık ve kötülükle helâk oldu. Onun civanları, rünudu, oğulları bende ve mürit oldular.

Meğer, Mevlevî hanedanının muhibleri, Ahi Ahmedin terbiyesizliğini Selçuki padişahının kulağına iriştirmişler. Hükümdar onu öldürtmek istemişse de, Hazreti Mevlâna müsaade etmedi. Ve büyüklerin toplantılılarında, mahfillerinde artık onu bulundurmadılar.

Ahi Ahmedin ve Ahi Alinin oğulları ki Konyanın gürbüzlerinden idi. (Bu گرز tabiri ahiblikce bir sıfat olmalı — Nafiz). temam ihlâs ile Sultan Velidin müridi olup makbuller cümlesinden oldular. Akıbet Çelebi Hüsameddin hem ziyaiye hanikahında ve hem Lâlâ hanikahında (Bedreddin Gühertaş Lâlâ Sultanı hankahı olmalı — Nafiz) Tam istiklâl ile şeyh oldu. Ve bir kemal ve bir mekâne erişti ki meleki mukarrip ve resûlü mükerrem anın halleri ve dereceleri üstüne imrenirdi. (Eflâki Fr. T. II, P 237. h, 603).



Mektuplar arasında (No. 32) Mevlânanın ortanca oğlu Çelebi Alâaddin Mehmedin ölümü üstüne, terekesinin yetimleri arasında hükümet adamları vasıtasile bölünmesi hakkında Konya kazıyül kuzatı Saraceddin Ermeviye yazılmıştır ki mühim bir hakikatı meydana konacağından son derece kıymetlidir.

Biliyoruz ki Mevlâna, Karamanda, Semerkandlı Şerafeddin Lâlânın kızı Gevher hatunla evlenmiş, önce Sultan Veled, iki yıl sonra da Âlâaddin Çelebi doğmuş, bir zaman geçince de bu hanım ölmüştur.

Âlâaddin Çelebi, belki de süt emerken anasını kaybettiğinden anne annesi كراى زرك onu yanına alarak büyütmeğe başlamış ve menakiblerin ifadesinden çocuk orada yetişmiştır.

Mevlâna, oğullarını, okuyup yazdırmış, yüksek tahsillerini bitirmek üzere, anne babaları Şerafeddin ile Şama yollamıştır. Bu

Sipehsalar. bu vakaları pek yakından bilen Sultan Veled, şu mühim ve dikkati çeken enteresan vaka hakkında sükût ediyorlar. Bize de susmak düşer.



Şamda kardeşile ilim tahsil eden Alâaddin Çelebi ne iş görüyordu? Veled Çelebi İzbudak, «muhtasar Mevlevî menakıbı» adlı basılmış kitabında, onun sarayda perde çavuşu yani hacip olduğundan bahsediyor, fakat mehaz vermiyor.

Halbuki mektubattan 7 numaralı, kuvvetle tahmin ediyorumki Alâaddin Çelebiye karşıdır :

1 — Daha ilk satırında aftan bahsediyor. Alâaddin Çelebiye babası, Şemsin kaybolmasına sebebiyet verdiğinden dolayı pek tabiî olarak dargındı, onu bağışlıyor.

2 — Bağdan şehre göçmesini istiyor. Alâaddin Çelebinin bağda oturduğunu yukarıda Eflâkinin sözlerile meydana koyduk.

3 — Çelebiyi talebenin beklediğini ve daha ilk satırda müderrislerin Mefhari oğlum diye başlaması, Sultan Veledin, Aláaddinin ölümünde yazdığı iki rubaî - aşağıda aynen yazıyorum - Alâaddin Çelebinin kabri kitabesindeki : «هذه تربة الصدر المرحوم» unvanlarını gözönünde tutarak Alâaddin Çelebinin de dedeleri, babası ve ağabeyi gibi müderris olduğu fikrindeyim.



Eflâkî menakibinde, Alâaddin Çelebinin Alâaddin Kırşehri diye gösterilmesini anlıyamadım. Bu belki Çelebinin orada bir müddet oturmasından veya karısının oralı olmasından yahut, çocuklarının Kırşehrinde bulunmalarından ileri gelir.

Eflâkiden hikâye: Haber verenler böyle anlatıyorlarki, bir gün çocukluk çağında sultan Velidin bir kaç altını kayboldu. Bütün evi aradılar, bir eser bulamadılar. O altınların hepsi nihayet kardeşi Alâaddin Çelebinin kitapları arasında bulundu. Bunun üzerine sultan Veled, Alâáddın Çelebiye bağırıp çağırmağa ve fena söylemeğe başladı. Hazreti Mevlâna buyurdu ki: Bahaaddin! yani (Sultan Veled) «علی» değilmi ki «حرفجر» dir, eğer «علی» cer eylemesinde ne yapsın. İkisi de memnun oldu. (Eflâkî, Fransızca C. 1, S. 353, hikâye 321.

Mevlânamız,- iki genç kardeşi yine ilim yolundan sözle barıştırmış oldu.



güzel, namuslu bir kadındı. Bir gün, Şemsden izin almadan Sultan Veledin büyük annesi ile gezmek için Kerra hatunun bağına götürdüler. Ansızın Mevlâna Şemseddin eve gelip Kimyayı sordu, Sultan Veledin büyük annesi ve kadınlar onu gezmeğe götürdüler, dediler çok darıldı, canı sıkıldı, Kimya hatun eve gelince «(!) درد گردن» tutup kuru deynek gibi hareketsiz kaldı. Feryad ederek üç günden sonra öldü. Şems yedinci gicesinde yani 644 senesi Şaban ayında Şam cihetine gitti. Şaban 644 — Birinci kânun 1246.

Sipehsaların ifadesi, Eflâkinin iki hikâyesi birbirine tevafuk ediyor.

Eflâkiyi Fransızcaya çeviren Cl. Huart ın «درد گردن» tabirini «Torticolis» diye tercüme etmesi elbette yanlıştır. درد گردن tabirinden sonra kuru deynek gibi hareketsiz kaldı sözü ve mevsimin kış başlangıçı olması vakanın mükemmel bir sahaya iltihabı (Meningitis) olduğunu ap açık gösteriyor. Hatta Almanlar hastalığın şu pek aşikâr alâmetini, göz önünde tutarak Genickstarre yani ense sertliği diye at vermişlerdir. Sahaya iltihabının böyle yıldırım şekilleri vardır ve ekserya öldürücüdür.

Şemsin bu ikinci gidişinden sonra Mevlânamız tekrar müteessir olmuş, onun ayrılığına yanıp yakılmış, pek hazin şiirler, gazeller söylemiştir. Nihayet büyük oğlu Sultan Veledi daha bazı kimselerle birlikte ve bol para ile Şama yollamıştır. Şevval ayı içerisinde giden Sultan Veled Şemsle pirlikte 645 senesinin Muharrem başında yani 8 Mayıs 1247de Konyaya gelmiş, bu son gelişinde parlak bir istikbal ile karşılanmıştır.

Bu şemsin üçüncü ve son gelişidir. Şems bu kere de ancak recep 645 - teşrinisani 1244 tarihine kadar 17 ay kalabilmiş, Şemsi sevmiyenler, çekemiyenler, Alâaddin Çelebinin başı altında toplanarak büyük Sofiya bir suikast hazırlamışlardır. Onu şehitmi ettiler, yoksa ölümle korkuttular da o başını aldı bir yeremi gitti burası bugüne kadar belli değildir. Hülâsa Şemsin hayatı gibi ölümü de meçhuller içerisindedir.

Yazdıklarını, gördükleri üstüne, kendi sözile:

«درویش سخن زدیده گوید عامی سخن از شنیده گوید»

Yani derviş gördüklerinden, halk işittiklerinden bahseder diyen

2 — بن محمد شاه از داماد ذی وفا او

3 — لاد مولانا قدس الله سره العزیز

4 — در تاریخ هفتم ربیع الاخر سنة اثنی وتسعین ستمائه 692

Bu Emir Şemseddin sultan Veled'in kızı Şerefe âbide hatuunun kocasıdır. Sağlığında Hazreti Şemisle muarızası vardı. Ebediyet arkadaşının ismi Şemistir. Bu, muhakkak ki garip bir tesadüftür. Çelebinin kabir arkadaşının yanında daha büyük bir kabir varki üstünde kitabesi yoktur. Şemsin makamı diye gösterilmektedir. Eflâkide dahi bu kabir Şems makamı diye işaret edilmiştir. Eflâkî Fransızca C. 2, S. 184, hikâye 588.



Mevlânamız, genç ölen oğlu hakkında Saraceddine yazdığı mektupta, şefkatli bir dil kullanılmıştır. Eflâkiden şu hikâyeyi dinliyelim :

O ediblerin meliki Mevlâna Fahreddin muallim (tanrı ona rahmet etsin) rivayet ettiki, Hazreti Mevlâna bir gün büyük Bahaddin (Sultanül'ulema)nın türbesini ziyaretine gelmişti. Namaz kılıp evrad okuduktan sonra bir saat iyi murakip oldu, benden divit ve kalem istedi. Getirdigimde kalktı, oğlu Alâaddin Çelebinin başı üzere gelip مجصص کرده (مجصص کرده = sıvalı demektir) türbe (yani kabrin) üstüne bir beyit yazdı, o beyit budur :

ان کان لا یرجوك الا محسن　　　فیمن یلوذ و یستجیر الجرم

مثنوی : پس کجا زارد کجا نالد لئیم　　　گر تو نپذیری بجز نیك ای کریم

Filhal rahmet eyledi, ve buyurduki, âlemi kayıpta gördümki hudavendim Mevlâna Şemseddin Tebrizi, Çelebi Alâaddin ile sulh eyledi, ve ona bağışlayıp şefaat buyurdu, ta cümlei merhumandan oldu. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 48 hikâye 404.



Bu son Konya ziyaretimde tekrar Alâaddin Çelebi kabrini dikkatle gözden geçirmiş isemde maalesef geçen 700 yıl içerisinde bu mühim beyit oradan silinmiştir. Mevlânamız, böyle kalın kalemle duvara, kapı üstlerine yazı yazmak itiyadında idi. Şu halde el yazısı güzelmiş demek olur.



Alâaddin Çelebi Şemisle kavga yaptığında pek genç ve toy bir çocuktu. O zaman belki 20 yaşında idi. Şemsin gaybubetinden sonra daha 15 yıl yaşadı. Nihayet bir hastalığa yakalandı. Marazının alâmetleri yazılı olsa birşey denilebilir. «تب محرقه و علت عجیب» peyda olup ondan öldü. Eflâki, Mevlânanın, teessür ve infialinden cenazesinde bulunmayıp bağlar cihetine gittiğini yazıyor. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 177.

Bu belki Kara hümma = Typho veya Malaria Tropica dır.

Alâaddin Çelebiyi, büyük babası Sultanül'ulemanın yanına gömdüler. Alçı sıvalı kabri başında şu kitabe vardır:

1 — الله الباقی هذه تربة
2 — الصدر المرحوم علاالدین محمد بن شیخ المشایخ
3 — سلطان العلما والعارفین جلال الحق والدین محمد
4 — بن محمد بن الحسین البلخی افاض الله برکاته
5 — علی المسلمین وخصص ولده بمزید کل عنایته
6 — اواخر شوال سنه ستین وستمائه 660 = 7 تشرین اول 1261

Sultan Veled kardeşine şu yanık rubaileri söyliyerek ağıt ağlıyor:

در سوك علا ماه سیه چادر کرد   خورشید و سپهر خاك ده بر سر کرد
پیوسته شنیده ام علی جر کردی   این سفله جهان بین که علارا جر کرد

وله قدس الله سرهم

در فضل و هنر علاء دین یکتا بود   در عالم ارواح دلش بینا بود
موج اجل از ساحل خاکش بر بود   زیرا ز ازل کوهر آن دریا بود

«دیوان سلطان ولد»

O zamanlar, müderrislere «الصدر الکبیر» denilirdi. Kabrı kitabesindeki «الصدر» tabiri ve fazlu hünerde Alâaddin biricikdi denmesi yine onun ilmen büyüklüğünü gösteriyor.



Alâaddin Çelebinin kabrine bitişik alçı sıvalı bir kabir vardır ki kitabesi budur;

1 — تربة امیر شمس الدین بن یحیی

«Rüsum ürresail Nücum el fezail» kitabının kısmı evvelinin aslı evveli [der marifeti tertibi elkabı ashabı menasib] olup;

خطاب سلاطين، خطاب ملوك، كحطاب مخدرات سلاطين diye 20 kadar hitaptan sonra ikinci tabakaya başlıyor;

خطاب نائب، خطاب والى، خطاب مشرف، خطاب ناظر، خطاب امير اكدشان .

Hitabı emiri iğdişandaki elkap şöyledir :

مجلس شريف اميرموقر ممكن مختار مجتبي مجدالاعيان والمشاهير زين الامراء والاماجد جامع المحامد فلان الدين شمس الاسلام صفى الحضرة عزيز الملوك والسلاطين الغ اينانم خاص امير الاكادشه ادام الله شرفه.

Bürhanı Kati tercümesinde ise, başka başka iki nutfenın birleşmesile hâsıl olan insana derler. Mesela : biri hindli, biri türk olan karı kocadan doğan çocuğa, ve biri arap, biri türk olan iki attan hasıl olan tay gibi, buna bozat derlermiş, diyor.

[Ahmet Remzi Akyürek Notu.]

Eflâkî menakıbinde Sivastaki Emiri İğdişandan bahis geçmektedir. Sultan Veled anlatıyor : Bir gün ashab ile medresenin kapusunda oturuyorduk. Emir Ârif bir öküz kemiğini ipe bağlamış sürüyordu. Emir Ârif bu eylediğin ne haldir diye sordum, Emir اركك başıdır dedi, ki Sultanın nüvvabındandı, Sıvasda bir medrese yapmıştır, o mütehavvil ve fuzul bir merddi, ve bittabi dun uttav, hanedanımızın münkiri idi. Üçüncü günden sonra onu katleylediler ve hanımanını yağmâ ettiler, henuz Ârif beş yaşında idi.

Eflâkî fransızca S. 22. 303

Cl. Huart bu ismi Orcoud şeklinde okuyor. Acaba nushada iğdiş şeklide olduğundan mı böyle okudu, fakirdeki nushada dahi karışık yazılmıştır. Fakat mektup münderıcatı bu isme uygundur.



Mektuplar ve Eflâkî Menakıbi :

Derç ve tabedilen mektuplardan 56 ve 144 Eflakide bulunduğu gibi mektuplardan bahis kısımlar da vardır. Eflâkinin anlattığı hikâyeler şunlardır :

1 — Naklederler ki bir gün Hazreti Mevlâna, Pervaneye bir şahsın şefatındeki — kan dökmüş ve bir yarın hanesine saklanmışdı — bir rik'a göndermişti. Pervane rik'anın cevabında bu kaziye başka kaziyelere benzemıyor, kan meselesidir diye yazmış.

Mevlânamız, Seraçeddine yazdığı mektupta, Alâaddin Çelebi terekesini, yetimleri arasında taksim edilmesini rica etmektedirki bu, Çelebinin bir kaç çocuğu olduğuna işarettir. Hakikaten Eflâkide Ulu Arif Çelebi zamanında bunlardan birisinin hayatta olduğunu anlatmaktadır.

Alâaddin Çelebi zadeleri bugün Anadoluda tanımak imkânı çok yazıkki yoktur. Vaktile Ahmed Tevhid Bey üstadımız, Konya Akşehirindeki Sahibiye medresesinde bu çocukların müderrislik ettiklerini, hattâ kabirlerinin bile orada olduğunu ağızdan bize söylemişti, tahkik edemedim.

Kır şehrindeki kabirtaşlarını kısmen araştırdım bir şey bulamadım. Talihsiz Alâaddin Çelebiye acıyorum. Tanri rahmet etsin.



Mektuplar arasında (14), (91), (120) numar ile gösterilenler Selçukî devletinin sıhhat nazırı demek olan hekimbaşısına hitaben yazılmıştır. Burada baş tabiplere ne gibi lâkaplar verildiği öğrenmekteyiz.

Tabib Ekmelüddin Konyada « بك هكيم » adında mescidi ve içerisinde kendisinin kabri vardır. Bizim çocukluğumuzda mihrabı ve kapı söğeleri güzel Selçukî çinisi ile süslü idi. Şimdi pek haraptır.

Tabib Ekmelüddinden Mevlevi men'balarına ve diğer eserlere müracaatla hazırladığımız tetkiki ileride neşredeceğiz.

Mevlânın imzası, mektuplardan (65) de « كتبه والده يعرف بلخى لولده » huzurdaki nüshada vardır, (78) de ise «المفتخر بدعائه محمد بن محمد بن الحسين البلخى» şeklinde yazılıdır.



Mektuplardan (92) deki emirin adı belli değildir. Yalnız Emiri igdişan denilmektedir. " Igdiş „ diye taşağı burulmuş erkeğe ata denilir. Bu ameliyeye castration yani «اخصا» tabir edilir. Eskiden saraylardaki siyah ağalara " tavaşi, hadım ağası derlerdi ve hepsi " Evnuque „ yani husiyeleri çıkarılmış erkeklerdi.

Şu halde Selçukîler zamanında bunlara igdiş deniliyormuş. hatta Emiri iğdişan bir mesnet imiş, ıstablı âmire, Emîri âhurluk payesi kapucu başılık gibi.

5 — Kidvet elashap Çelebi Celâleddin ki Sipehsalar Oğlu diye anılır, ashabın âriflerinden ve yerli Emir Oğullarındandı, hikâyet ette ki, bir gün hazreti Mevlâna beni bir kaç yar ile Kayseriyeye Pervanenin yanına haberci gönderdi. Bir mektup dikte ettirdi, Hazreti Çelebi Hüsameddin yazdı. Mektubun zımnında güfteniha güfte, dürer meanii süfte idiler. Mübarek mektubu el üstüne koyup Hudavendigârın mübarek ayaklarını birkaç defa öptüm, ve, eğer benden haber sorarlarsa ne söyleyim dedim. Sen orada ağız açtığında biz diyeceği deriz buyurdu. Çelebi, Pervaneye ve ümeraya vasıl olup Mevlânanın selâmını tebliğ eylediğimde hepsi ayağ üstüne kalkıp, büyük ikram gösterdiler. [Evvelleri Konyada makamda bulunan Çelebi efendinin mektuplarını alan Mevlâna bendeleri de ayağa kalkarlar, mektubu öptükten sonra otururlardı. bu doğuya mahsus bir terbiyedir. Nezaket ve terbiyenin zamanı mekânı, modası olmaz. Yalnız asırların değişmesile kısmen şeklini değiştirir. **Nafız**] ve ayakta durup Pervane mektubu şirin ifade ile okudu, herbir yerinde âferinler söyledi, matlûbumuza icazet verüp; mübarek mizacı nasıldır diye azameti Hudavendigârdan sordu. Bir o kadar hakaik ve dekaik demişim ki bihnd oldum. Pervane ve ümera ağladılar ve niçin o Hazretten uzak sohbetlerinden ayrı düştük diye acındılar. Sonra Pervane, Çelebi Celâleddin Sipehsalar Oğlu kaç kerreler gelmişti, lâkin bu defakine benzer marifet ve meani dolusu görmemiştik diye benden sordu. Ben de hikâyeyi anlattım. Hepsi ittifakla baş koydular, tahsinler okudular, bir çok nimetler, armağanlar gönderdiler.

Eflâkî Fransızca C. 1, S. 315.

Evet şu 144 mektubu okuyunuz. Elkaplardaki haşmeti, ifadedeki sadeliği, tahkiye kudretini derhal anlarsınız. Mevlâna, bilhassa çocuklarına yazdığı mektuplarda daha samimidir, daha içlidir ve daha hissidir.

Malûmdür ki, bir şahsın bilhassa hususî mektupları onun lâşuurî dediğimiz âleminin bir makesi mesabesindedir.

Mevlânamız mektuplarında, çok mütevazı ve fevkalâde kibardır. Elbete, Horasanın en kibar ailesine, saraya mensup ve temamen nezih, kibar insanlar arasında yetişmiş bir Prensin, başka şekilde yazmasına imkân varmıdır.



Hazretı Mevlâna cevabında, fakat kanlıya «Ezrail oğlu» diyorlar; eğer kan dökmesın insan öldürmesin de ne yapsın buyurdu. Pervane çok memnun oldu, onu serbest bıraktılar ve hasımlarını hoşnut edip kan bahası verdi C. 1, hikâye 125.

2 — Müderris Oğlu Çelebi Şemseddin rivayet etti ki Bir gün Konyada hâil bir vak'a vâki olmuştu. Muinüddin Pervanenin önüne (huzuruna) şefaat eylesin diye bir inayetname yazdı. Bütün Konya ahalisi Hazreti Mevlânanın yanına geldiler ve Hazreti Sultan Veledi şefi tuttular, Hazreti Mevlânaya arzeyledikte istifa ve şefaatgerlikte bir mektup irsal buyurdu. Pervane rikayı açıp okudukta bu mühümmün Velede sad yüz taalükü vardır o dahi hazır olsun buyurdu, Pervanenin rikası cevabında, dervişanın maksudu odur ki bir yüz ne ola ve bu mananın sad yüzü vardır, diye yazmalarını buyurdu. Pervane rikayı gözlerine sürüp şehir ahalisini halas eyledi. O vâkıada halk, on bin altun verüp o sıkıntılardan kurtulmak isterlerdi. Bir mübarek mektupla halkı bir belâdan kurtardı (Eflâkî fransızca C. 1, S. 198).

3— Kezalik anlatırlar ki, Mevlânanın sevgililerinden bir âmil = Agent de tresor, mali mirinin ifasında ziyan gördü ve iki, üç bin altuna yakın borçlu olup onu ödemeğe takati kalmadı. Kalktı iyâlü evlâdı ile Hazreti mevlânaya gelip hasbeten lillahi taalâ bu bapta Pervaneye bir inayet ve şefaat mektubu yazınız, bir emrile geri göndereler ya bir mühlet versin diye mübarek ayağına düştü. Hazreti Mevlâna hakikaten bır rika gönderüp şefaat eyledi. Pervane bu kaziyenin divana taalükü vardır demiş. Cevabında haşa haşa divan, Süleymanın hükmiledir, o değil ki yani Süleyman divanın hükmüyle değildir diye yine cevap yazdı. Pervanenin adı Süleyman imiş çok sevinip zevkler eyledi ve rikayı okuyup âmilin zimmetini o borçtan kurtardı. Kendi hassasından divana cevap verdi. Hazreti mevlâna da dualar edib Muinüddin Pervanenin alnında Süleymanî bir nur vardır ki eğer kasdeylese mağrip ve meşrık mülkünü zapteyler buyurdu. Eflâkî fransızca C. 1, S. 199.

4 — Ediplerin meliki Mevlâna Malatyalı Salâheddin buyurdu ki, Hazreti Mevlânaya mürid olduğumda gördüm ki bir günde Pervaneye ve gayrisine 12 rika gönderip mesakin ve hacat ehline reva 'olurdu ve hiç biri hata eylemezdi Fransızca Eflâkî C. 1, S. 182, Hikâye 176.

١ — سمع هذه المجلدة من اولها الى اخرها على مولانا و سيدنا و شيخنا الامام العالم الراسخ الوارث الكامل

٢ — امام ائمة العلماء الراسخين وارث الانبيا و المرسلين صدرالملة والدين ابى المعالى محمد ابن اسحق بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله

٣ — المولى ملك الامرا مربى الملوك والوزرا جامع فضيلتى العلم و العلم حسيب العصر حسنة الدهر معين اهل دنيا والدين ركن الاسلام والمسلمين

٤ — سلمين بن على بن محمّد راد الله سعادته و توفيقه و نصر به حزب الحق و فوقه وسمع معه ايضاً المولى ملك الصدور

٥ — والفضلا مجدالدولة والدين ذخرالاسلام والمسلمين عضد الملوك والسلاطين ابوالمحامد محمد بن الحسن والمولى ملك الصدور

٦ — والاماثل محرز الفضايل جلال الدولة والدين عون الاسلام والمسلمين ابوالثنا محمود بن اميرالحاج والمولى الامام العالم

٧ — سيد الدولة رضى الملة يوسف بن اسماعيل والشيخ الكبير الفاضل تاج الدين ابوالعباس احمد ابن اسكندر الاردبيلى

٨ — والامام الحافظ الفاضل كمال الدين احمد بن يوسف والامير نظام الدين اوحد بن الامير الكبير شرف الدين مسعود بن الخطير

٩ — وسمع مع الجماعة المذكورة ايضاً سيف الدين عليشير بن يعقوب ايضاً مع فوات وكان السماع بقره المولى الامام

١٠ — العالم سيد الفضلا ملك الصدور شرف الدين محمد بن على الموصلى ابن اخى الشيخ الامام العالم العلامه قدوة

١١ — المحدثين مجدالملة والدين ابى السعادات المبارك بن محمد بن عبدالكريم رحمةالله عليه.

Aynı cüzün sonunda, ilk sahifedeki yazı ile muharrerdir:

١ — سمع جمع هذه المجلدة من اولها الى آخرها على مولانا وسيدنا الشيخ الامام العالم العامل الراسخ

٢ — الكامل قدوة اكابر المحققين امام ائمة العلما الراسخين صدرالملة والدين ابى المعالى محمد بن اسحق

٣ — بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله واعاده على المسلمين بركته المولى الشيخ الامام العالم الفاضل

Mektuplardaki elkap arasında « اوغودلو اولوغ قوتلوغ الكا ، بلكا ، دلكا » tabiri nazarı dikkati çekse lâyıktır. Mevlânamızın « الكا بلكا دلكا » okuduğu ve yazdırdığı bu sözler, bu gün kullandığımız veya kullanmadığımız (eline, beline, diline) sözleridir. Halbuki bu üç sözü gûya Bektaşılara malederlerdi. Mevlânamızın zamanında Bektaşı cenabı pek gençti, her halde bu üç söz ki bir insan için muhakkak elzemdir. Bunlarsız olmaz, ta Orta Asyada atalarımızın kullandığı kelimelerdir. Zaten Mevlânada, Mevlevilikte Horasanı ve atalarımızın töresini aynen buluyoruz.

Subaşı, Vâli bey, Çavuş, Yedek gibi Türkçe sözler, Konya Sivas, Engüri gibi şehir adları ve Şücaeddin İnanç, Nureddin Cace, Sahip Ata Fahreddin Âli, Emineddin Mikâil, Celâleddin Karatay, kardeşi Seyfeddin, Pervane ve damadı Mecdüddin, Taceddin Mutez, Kadı Sarraceddin, Kadı İzzeddinleri haklarında pek şaşa'alı lâkaplarıla okumaktayız.

Bu eserdeki mektupların bir çoğunda kime hitap edildiği tasrih edilmiyor. Ancak yazılış tarzından anlaşılıyor. Hele hiç birisinde tarih yoktur. Pek tabi'î olarak bunlar, Mevlânamız tarafından âdeti veçle dikte = imla suretile vücuda getirilmiştir, zarfın üstünde adresi varmışdır. Lâkin sonradan toplanmış ve hatta bazılarında « آرندهٔ تحیت فلان » diye isim bile açık bırakılmıştır.

Mektublar arasında tavsiye ettiği simalardan hoca Şahabeddin, damadıdır. Nızameddin, hattat Şeyh Salâhaddinin kızı Hediye hatunun kocasıdır, yani Sultan veled Hazretlerile bacanakdır. Bu zatın evlenmesi hakkında Eflâkide bir hikâye mevlanamızın güzel bir de gazeli vardır.



Eflâkî menakibi, Selçukî tarihleri, kitabeler vasıtasile mektuplardaki isimleri kısmen halledeceğiz. Biz böyle bir tecrübeyi, Selçukî tarihile ciddî uğraşan âlimlere bırakmağı daha doğru daha ilmî bulduk. Esasen şu izahat bile ancak okurlara umumî fikir vermek maksadile yazıldı.

Konyada Şeyh Sadreddin Konevî zaviyesinde mevkuf olup şimdi Konya müzesinde bulunan kitaplar arasında, müşarünileyhin okuttuğu « جامع الاصول فی حدیث الرسول » isimli, « ابو السعادات مبارك ابن محمد بن عبد الكريم غفرله و ابائه » in 11 cilt eseririn cüz 2 ve cüz 3 ünün ilk sahifesinde şunlar yazılıyor :

en sözu geçgin veziridir. Mevlânaya büyük saygı ve sevgisi vardır.

Üstad Ahmet Remzi, Muineddini, Mahmud II zamanındaki Halet efendiye benzetiyor. Mevleviliğe candan bağlı Halet efendinin ahval ve harekâtı, Şani zade ve Cevdet tarihlerinde yazılıdır.

Pervane 676 da boğdurulmuştur. Tarihlerde yazılıdır. İstiyenler okurlar.

5 — Mecdeddin, Muineddinin kızı, Ayni Hayat Hanımın kocasıdır. Künyesi Ebu-l-Mehâmid, adı Mehmed, babasının adı Hasandır. Atabek diye şöhret almıştır. Eflâkide ismi çok geçer.

6 — Celâleddin Mahmud Müstevfi yani maliye nazırıdır. Künyesi Ebussena, babası Emir Elhacdır. Mektuplarındaki 81 Emir Haci ile bu Emir Elhac arasında bir münasebet varmıdır?

8 — Emir Nizameddin Evhat, Hatir oğlu Şerafettin Mes'udun oğludur. Hatir oğlu Mes'udun Niğdede Alâaddin camii karşısında çeşmesi ve üstünde kitabesi vardır. Halil Ethem beyin Niğde klavuzunda camiinin resmi, çeşme kitabesinin resmi, biz de kitabelerin asılları vardır.

9— Seyfettin Alişiri bin Yakup. Kütahyadaki Germiyan oğulları hükûmetinin beyi Muhammedin babasıdır. Yakup adında oğlu olup bunun kızını, Ulu Arif Çelebiye getirdiğini Eflâki menakibinde yazmaktadır.

Alişir karşılığı Anadoluda (Aslan Ali) sözü vardır.

10 — Şerafettin musılî, Mevlânanın muarızı, Şerafettin olacak. Şamda gözleri kör olarak ölmüştür.

11 — Mecdettin, camiilusul mürettibinin (606 ölümü) Torunu olacak.

Son şayfadaki adlar:

4 — Zeyneddin Razi. Eflâkide adı geçer. Mevlânanın hürmetkârlarındandır.

14 — Kadi Zezneddin Kalemşah bini Habeşi. (Eflâki Fransızca C 2, S 422, hikâye 743. Taceddin Kalemşah adına tesadüf ederiz.

İbni Betuta seyahatnamesinin Konya faslında, Kadı Kalemşahın Ahı zaviyesine müsafir edildiğini yazar. Şu halde İbni Habeşî denilen Kalemşahlar Konyanın ilim hanedanındandır.

Şimdi Konyada Gazi Alemşah mahallesi vardır ki yanılmıyorsak bunun doğrusu Kadı Kalemşah olmalıdır.



٤ — سيد العلما قدوة الفضلا محى السنة ناصر الشريعه زين الدين ابو عبدالله محمد بن ابى بكر بن

٥ — عبد القادر الرازى مدالله حياته والمولى الامام العالم العامل الفاضل تقى الدين احمد بن الاسعد السنجارى

٦ — ادام الله بركته والمولى والامام العالم العامل الفاضل رضى الدين يوسف بن اسمعيل بن ابراهيم التلعفرى كانت بركته

٧ — والمولى الامام العالم الفاضل نجم الدين يعقوب بن يوسف القرآغاجى المولى الامام الفيقه العالم

٨ — شمس الدين محمد بن عمر القونوى والمولى الامام العالم الفاضل الحافظ شهاب الدين ابو بكر بن محمد الهمدانى ابوه

٩ — والمولى الامام العالم الفاضل جمال الدين محمد بن على بن ابى نصر الاصفهانى ابوه والمولى الامام العالم الحافظ

١٠ — زين الدين محمد بن مسعود القونوى والفقيه الفاضل العالم معين الدين والمولى الامام العالم زين الدين خالد بن ابى خالد الحمراوى والمولى الامام

١١ — الحافظ شرف الدين اسحق بن على القونوى والمولى الامام الفاضل كمال الدين على بن عبدالعزيز بن محمد القونوى

١٢ — و ولده ايضاً عبد الغفار بن على المذكور والمولى الامام الحافظ الحاج محى الدين محمد بن الحاج محمود القونوى

١٣ — والمولى الامام الحافظ امين الدين عبدالله الصوفى والمولى الفقيه الامام شمس الدين محمد بن يعقوب السيواسى

١٤ — والمولى الامام الفاضل ركن الدين مسعود بن محمد القونوى المولى والموالى الفقيه زين الدين قلمشاه بن حبشى والشيخ عبدالله بن عبداللطيف

١٥ — والمولى الامام الفاضل خادم الشيخ المسمع ادام الله ظله نجم الدين عمر بن الاسعد بن عمر كانت بركته.

١٦ — بقراة كاتب الطبقه اضعف خلق الله آصف بن عبد الله عفا الله عنه و وقفه لقرا يأتى الكتاب رسول الله.

Bu adlar üzerine izahlar :

3 - 4 — Dünya ve din ehlinin muini, Muineddin Süleyman Pervane beydir. 3 ncü Gıyaseddin Keyhusrev zamanının en nüfuzlu,



این مرثیه برسبیل عموم درحق امرای روم که ایام دولتشان درشهور
سنه ست وسبعین وستمائه بانقراض انجامید درقلم آمد

۱ – پرسیدم از زمانه که این سروران روم — کویی کجا شدند وچه دیدند از این جهان
۲ – من یارشان بغایت شهرت گذاشتم — وامروز نیست زیشان نه نام ونه هم نشان
۳ – پروانهٔ معظم کویی کجا شدست — کو آن همه بزرگی وآن حشمت و توان
۴ – کو آن سوارکشتن وآن اسب تاختن — وآن سروران بطبع پس وپیش او دوان
۵ – کو آن همه امارت وآن حکم وان وقار — کو آن همه خزائن وان گنج بی کران
۶ – کو هیبتش که روم چنان کشته بود ازو — کز کوشت میش کرك فروبسته بد دهان
۷ – کو آن سپه کشیدن وآیین وبرك وساز — کو آن همه فصاحت وان لفظ وان زبان
۸ – میران که صف زدندی بردرکهش بجان — یك کس بدید نیست ازیشان درین زمان
۹ – هرجا که مفسدی و حرامی و دزد بود — از بیم تیغ او همه بودند نا توان
۱۰ – رومی که پر خوارج وآشوب وفتنه بود — کشت از نهیب تیغش چون روضهٔ جنان
۱۱ – وامروز نازنین چو وجودش بدید نیست — چون دوزخست پرشده ماران وکزدمان
۱۲ – وان نائب یکانه که میر کزیده بود — کویی چه کونه کشتست از دیدها نهان
۱۳ – کو آن همه رزانت وان حکم وان ثبات — کو آن همه بزرکی وان جمله خان ومان
۱۴ – وان مالها که جمع همی کرد سالها — وان حلقهٔ غلام و آیین و خاندان
۱۵ – بیچاره خواجه یونس کویی کجا شده است — وان سرور یکانه وان میر نوجوان
۱۶ – کو آن همه تکبر و شاهی وعز و ناز — وان حکم درسواحل همچو قضا روان
۱۷ – مسکین بهاء دین که جوانی کزیده بود — چون از میان کار برون رفت ناکهان
۱۸ – کو آن همه فصاحت وان خط وان سخن — کو آن همه کفایت وان جاه وان مکان

Biz Mevlânamızın, Şeyh Sadrettinden ders okumadığını kuvvetle iddia etmiştik. Gerek şu isimler arasında müşarileyh Mevlânanın adı geçmemesi, gerek diğer cüzülerdeki isimler arasında bulunmaması bizim kanaatimizi kuvvetlendiriyor.

Şeyh Sadrettinin okuttuğu 11 cilt hadis mecmuası, ilk son sayfalarındaki Selçukî ümera ve ulema isimleri noktasından tetkike ve neşre şayandır. Biz burada ilk defa ilim alimine haber vermekle iktifa ediyoruz.



Konyalı tabip Ebu Bekirin yazdığı mersiyeyi ehemmiyeti dolayısile buraya koyuyoruz. Büyük münşi, ağıt ağlarken bizi de yasına ortak ediyor. Moğulların söndürdüğü bey konaklarının ocakları, kendilerile beraber, bir çokta bilgi ve ince san'at erlerinin, hünerverlerinin evlerini yıktı.

Mersiyeyi karşıki sahifeye koyduk. Üst başındaki Resim agzı hiddet halinde açık duran Ejdehadır, yani Selçukilerin Resmî armasıdır. Bu Relief Konya surlarından bir kapı üstünde imiş, şimdi Konya Müzesinde dir.

Mersiyeyi üstad A. Remzi tercüme etti, Türk dilini iyi bilen âlim üstadın edebî yazisi pek güzeldir. Anadolunun talisiz çocuklarının ölümü okuyanı ağlatacak. Başda Pervane olarak yigit beylerin adlarını saygı ile analım.

Konya Müzesinde, taş üstünde diğer bir Relief daha vardır ki onu büyük yılana benzetiyoruz. Çengırı, Kastamunu Darüşşifaları kapıları üzerinde daha büyük yılan kabartmaları vardır. Relief fotograflarını bize gönderen Mimar Şehabeddin Uzluk'a, klişesini yaptıran Dr. Süheyl Ünver'e teşekkür ederim.

3 O azametli Pervane acaba nereye gitmiştir. O büyüklük o haşmet kudret şimdi nerede?

4 O binicilik o at koşturması ve büyüklerin kendi arzularile arkasından önünden gitmesi nerede?

5 O beylik, o kumanda, o vakar nerede; o ucu bucağı bulunmıyan hazineler ne oldu?

6 Pervanenin o heybeti nerede ki bütün Anadolu ülkesindeki kurdların ağzı koyun etinden mahrum kalmış, zâlimler pusmuştu,

7 O askere kumanda, o usul-ü nizam ve intizam nerede, o fesahat ve elfaz o dil – tatlı söz – nerede,

8 Erkenden konağının kapısında dizilen Beylerden şimdi hiç kimse görülmiyor.

9 Nerede bir müfsit, bir yolkesen, dir hırsız varsa anın (Pervanenin) kılıcı korkusundan zebun kalmıştı

10 Anadolu ülkesi hariciler, fesat, fitnecilerle dolmuş iken onun kılıcı sayesinde cennet bahçesine donmüştü

11 Şimdi onun nazenin vücudünün yokluğundan bilistifade memleket yılan ve akreplerle dolu olan cehenneme dönmüşdür.

12 Asrın güzide ve emsalsiz kumandanı olan o zat nasıl oldu da gözlerden kayboldu?

13 Nerde o rezanet, nerde o sebat ve kumanda, nerde o büyüklük ve o kavim ve kabile

14 Yıllarca toplayıp biriktirdiği mallar nerede o etrafını alan kölelerle o tertip o hanedanlık nerede

15 Zavallı yunus hoca acaba nereye gitmiştir, o emsalsiz sürur o taze yiğit bey ne oldu,

16 Nerde o büyüklük, nerde o saltanat ve o izzü naz, nerede o kaza gibi sahillere hükmediş,

---

Bekrin el yazısıdır. Maalesef aralarından varaklar zayi olmuştur. No. 126 edebiyat faslında, tarihi remazan sonu 677 dir. (1) numaradaki müstensah ile mukabele, nüsha farkları gösterilmiştir. Mersiye, işte bu müellif yazmasının sonundaki yine kendi destihattı ilâveler arasındadır.

3 — Esat Efendi, 3295. İbtidasında (كنز الانشا) ortasında (روضة) vardır. Ravza 58 varak, satır 17, hacmi orta dır. Nihayetteki ketebe Ankaradaki müellif yazmasının aynıdır. Yalnız:

قوبل وصحح فى مدنية مغنيسا فى منتصف شهر الحماذى الاخر سنة ثمانى وسبعين وثمانمائه ٨٧٨ yazılıdır.

١٩ ـ وان طبل وبوق و کوس وعلمها کجاشدند — وان اژدها نکاشته بد روی پرنیان

٢٠ ـ دو پور صاحب ازچه سبب رو کشیده اند — کز هر دو نیست اثر درین دهر جان ستان

٢١ ـ آن رزم وزم کو وغلامان همچو ماه — وان جامهای فاخر و نیز کنج شایکان

٢٢ ـ وان تاج کیر بنیروچون شیر شرزه بود — آواز او بریده شد از جمع دوستان

٢٣ ـ کو آن سپه کشیدن و آن سبلت وبروت — وان بوز وباز وطنطنه وان کرز وان سنان

٢٤ ـ ابن الخطیر کوشرف الدین که رفعتش — بکذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان

٢٥ ـ جایی رسیده بود که از غایت علو — پنداشت زیر رتبت او هفت آسمان

٢٦ ـ بکلر بك زمانه وصاحب قران روم — میران پیش حضرت او همچو کودکان

٢٧ ـ کفتا که جمله مست شراب اجل شدند — و ز مجلس حیوة برفتند بر کران

٢٨ ـ یکچند شان مراد جهان درکنار بود — واخر بزار رخت ببستند از میان

٢٩ ـ چون این نهاده اند اساس جهانیان — در دهر هیچ کس نتوان یافت جاودان

٣٠ ـ بودند پیش ازیشان میران کامکار — شاهان با تکبر و با لشکر کران

٣١ ـ روی زمین کرفته و فرمان رواشده — بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان

٣٢ ـ لکن خوشسر مرك برایشان کشاده شد — جمله نکون شدند ازان تخت خسروان

٣٣ ـ باتیر مرك هیچ سپر دستکیر نیست — با تیغ مرك جوشن و خفتان کند زیان

Mersiyenin Tercümesi

Bu mersiye bilumum Anadolu ülkesi Beyleri hakkında 676 tarihinde onların eyyamı devleti inkrazile hitama erdiğinde kaleme alınmıştı (1)

1 Rum ülkesinin büyükleri acaba bu cihandan ne gördüler de nereye gittiler diye zemaneden sordum.

2 Geçen sene ben onları şanlı, şöhretli bırakmıştım; bu gün ne adları kalmış, ne sanları.

---

(1) روضة الكتاب وحديقة الالباب فارسى فى الانشا لابى بكر ابن الزكى المتطبب القنوى الملقب بالصدر. المتوفى سنه ٧٩٤. كشف الظنون لحاجى خليفة ج ١، ص ٥٨٧. طبع اسلامبول.

Bu tarihin doğrusu 694 olsagerektir.

Görebildiğimiz yazmalar :

1 — Darülfünun Kütüphanesinde Rıza Paşa kitapları arasında No. 1316. tarihi 778 dır. Hekimbaşı Kâtipzade Refi' Efendiye aittir. Bu kitabın tâbi'i istinsah ettirmiştir.

2 — Ankarada Maarif Vekâleti Kütüphanesindedir. Bizzat müellıf Ebi

Konyalı tabibin kitabını kopya ettirdik. İntikadı şekilde tabedeceğiz.

Mektubatın tab'ına esas tuttuğumuz yazma İstanbul Yenikapı Mevlevihanesi içerisindeki Maliye Nazırı Abdürrahman Nafız paşa kütüphanesinde bulunmaktadır. Kütüphane halen Süleymaniyededir. Numara 1055 dir. Yazanı yazılış tarihi belli değildir yazısından, kâğıdından eski bir nüsha olduğu görülmektedir. 82 varak 27 satır eb'adı 17-25 zahrında (mektubatı Hazreti Mevlâna kuddesese sırreh) yazılıdır.

İstanbulda Darülfünun kütüphanesinde 2070 numarada dahi yazma bir nüsha vardırki meşhur Şeyhulislâm Hasan Fehmi efendinin çırağlarından İzzet yazmıştır. Bu nüsha vaktile Konya Valisi İşkodralı Hasan Hakkı paşanın temellükünde imiş. Lâkin noksan ve yanlıştır. Diğer eski bir nüshası Konyada Mevlâna dergâhında bulunmakta idi. Şimdi müzesinde 1102-52 numarada kayıtlıdır. 352 varak, beher varak 32 satırdır. İnce şikeste talik ile yazılmıştır. Büyük bir mecmuadır.

İçindekiler:		Başladığı varak
1 — Maarifi Sultanül'ulema	1	
2 — Fihi Mafihi Mevlâna	35	
3 — Namei Sultan İzzettin	123	Bu mektubatın adıdır.
	55	varak = 108 sayfadır.
4 — Mecalisi sab'ai Mevlâna	144	sonundaki tarih 453 rebiulâhırdır.
5 — Makalati Seyid Bürhanettin	219	
6 — Esrari Şemsettini Tibrizi	309	sonundaki tarih 754 dür.
7 — Maarif Sultanülulemadan bir kısım	346	

Kitapta tezhib yoktur. Nüsha, 1155 tarihinde Çelebi Zade İsmail Asım efendinin imiş, müşarüileyh tarafından Konyaya Çelebi efendilere vakfedilmiş ve şu talik mühür basılmıştır. (وقف‌شده این نسخه عبد آثم چلبی زاده اسماعیل عاصم ۱۱۶۲) yazma, (Mehmed Saidi Hemdem 1222-1275) Çelebinin el yazısını, torunu Abdülhalim Çelebi 1291-1343)in haşiyesini, Mehmed Bahaddin Veled Çelebi İzbudakın tashihlerini havidir.

Hattatın adı belli değildir. Ancak Mecalis seb'a sonunda şu ibare vardır.

17 Makbul bir delikanlı olan talisiz Behaeddin nasıl oldu da işleri bırakıp ansızın aralıkta kayboldu

18 Nerede o fesahatler, o yazılar. nerde o sözler, nerde o kifayetler ve o mansıp, o makam,

19 O bando mızıka ile bayraklar nereye gitti ve üzerlerinde ejdeha resimleri olan kumaşlar acaba ne oldu?

20 Sahibin iki oğlu - vezir zadeler - neden yüz çevirdiler, cana kıyan felekte her ikisinden de eser yok

21 O harp ve darp, o işret meclislerile ay gibi güzel yüzlü köleler nerede, o kıymetli elbiseler ve o zengin hazineler acaba ne oldu?

22 Güçte kuvvette kükriyen arslana benziyen o tacgir - pâdişah - dostlar tarafından bile anılmaz oldu.

23 O harekâtı askeriye ve bıyık burmalar acaba nerede, o turnakırı güzel atlar, o doğan kuşlarile o tantana, o debdebe o gürz o ok atışler ne oldu?

24 Nerede o Hatîr Oğlu Şerefeddin ki rif'atte ferkadan yıldızının üstüne çıkmış ve hatta geçmişti bile

25 Büyüklükte bir mertebeye yetişmişti ki yedi kat gök anın derecesi altında zannedilirdı

26 Zamanın beylerbeyi Anadolu ülkesinin sahib Kıranı idi ki diğer beyler onun huzurunda çocuk kalırdı

27 Suallerime zemane cevap vererek onların hepsi ecel badesile sarhoş olduğundan hayat meclisinden çekilip gittiler,

28 Onlar bir müddet âmali cihanı kucaklamışlarken nihayet inliyerek sefer edip aradan kayboldular.

29 Cihanda kimsenin daimi kalmasına imkân yoktur. Çunki cihanın temelini kuran böyle kurmuştur,

30 Onlardan öncede muradlarına nail olmuş ne Beyler ve ordulara malik ne muteazzım Padişahlar vardı.

31 Onlar ki yer yüzünü tutmuş, zengine müflise kocaya, gence karşı tahakküm sürmüşlerdi

32 Lâkin o saltanatlar o servet o azametler kuru şeylerdir, Ölüm kapısı kendilerine açılınca hepsi saltanat tahtından baş aşağı geldi.

33 Ölüm okuna karşı hiç bir kalkanın yardımı olamaz, ölüm kılıcına karşı gelecek zırh ve kaftan bile hasara uğrar.

Konyadaki mukabeleyi, müzenin pek değerli, alim memurlarından Veli Sabri ile yapdık. Netekim bastırdığımız Mecalisi Seb'ai Mevlânayı da o mukabele etmişti. Teşekkür ederim.

Mecmuayı günlerce tetkikimize terkeden Konya Müzesi Müdürlüğüne Teşekkür ederiz. Mektupları, Paskal Baharî Efendinin «Sebat» matbaasında Mamas Kolankas Efendi tertip etti. Ahmed Mithat Efendinin yetiştirmelerinden bu ihtiyar mürettip bizim harsımızı ne güzel kavramış..

Bu Kitabın ve bundan sonrakilerin tashihine dikkat ve himmet sarfeden Farsça üstadım, zamanımızın varlığıyla öğündüğü fazıllardan Ahmed Remzi Akyürek hazretlerine sonsuz şükranlarımı alenen sunarım. Onun yorulmak bilmiyen aşkı, Gençleri imrendiren şevkı, çalışkanlığı her türlü öğmeye yaraşır. Her hususta teşvik ve yardımlarını gördüğüm amcam üstadımız Veled Çelebi İzbudak hazretlerine takdimi teşekkürat eylerim.

Sözüme son verirken, Batıya çevirilerek, Londra Doğu dilleri âlimlerini, bilhassa Mister Gibb vakfını pek alimane, mahirane, vakıfane idare eden bilgiçlere hitap etmek istiyorum.

Mevlânanın 6 büyük cilt Mesnevîsini, en eski metinleri tetkik ve mukabele ederek benzersiz şekilde basan, ingilizceye tercüme ederek Doğuyu Batıya tanıtan Reynold A. Nicholson Cenaplarına bilhassa teşekkür etmek vazifemdir.

İngiliz kavmi ile Türk milletini biribirine yaklaştırmanın ilk adımını bilgi sahipleri, alimler atmış oluyorlar. 1925 te başlayan Mesnevi tab'ı 1933 te sona ermiş, 1936 da siyaset sahasında iki millet daha iyi anlaşmıştır.

Böyle kutlu, mutlu bir işe Mevlânanın kitapları, fikirleri vesile oluyor. Onun yüksek, feyyaz, cuşacuş nağmeleri, gönülleri, dimağları kendine çekiyor.

Büyük Mevlânanın en küçük hurmetkârı, dünyanın tanımadığı şu mühim kitapları ortaya koyarken yıllardanberi beslediği dileğin yerine geldiğini görerek seviniyor.

حرام دارم باهردمان سخن گفتن　　　وچون حدیث تو آید سخن درازکنم

Ankara Yenişehir, İkincikânun 1937.　　　**M. F. NAFİZ UZLUK.**

١ — تمت المجالس بحمد الله المحمود بكل مكان والمذكور بكل لسان،

٢ — يوم الثلثا فى اوائل ربيع الاخر سنة ثلث وخمسين وسبعمائه 1352-5-19=753

٣ — والصلوة على نبيه محمد المرسل عن عدن عدنان وعلى صحابته الجواد الحسان الطاهرين

٤ — عن شوايب الحسنان انه كريم منان.

İkinci tarih 308 varaktadır ve şöyledir:

١ — اتمام شد اختيارات ابن لطائف غريب ومعارف عجيب اواخر ذى‌الحجة اربع و خمسين و سبعمائه از نسخهٔ كه از كتب يار زمانى جلال‌الدين يوسف 1353/8/2=754

٢ — تر و خالى ابده الله بود عنايته مختار بود بعون الله و حسن معونته و الحمدالله رب العالمين و الصلوة على نبيه محمد و آله اجمعين

٣ — هم از حواشى از كتب كه بدستخط مبارك خداوندكار بود قدس الله سره العزيز نقل افتاد بدين ترتيب تفسير حديث معارف لطائف و غيره

Demekki bulunmaz yazılar ve zevkli bilgiler, yarizemanı Turhalli Celâleddin Yusufun kütüphanesindeki nüshadan Zilhicce sonu 754 de bulunup alınmış, Turhalli Celâleddin Yuşufun kitaplarına esas olan nüsha ise bizzat Mevlânanın el yazısı imiş. Yani böylelikle bu mecmuanın en sahih ve doğru bir kaynaktan alındığını anlatmak istiyor.

Basdığımız nüsha ile Mevlânanın huzurundaki nüsha 1 - 20 mektupta sıra tertibile at başı bir gidiyor. Fakat 21 inci mektuptan 52 inci mektuba kadar bizim nüsha fazla, huzurdaki yazmada eksiktir.

Bız de 137 inci mektupta sona eriyor. Halbuki Konyada daha 6 mektup fazla bulunuyor. Şu halde bizim mektupların sayısı yeni 6 ile 143, huzurdaki nüshanın bütün mektup sayıları 112 dir.

Bu sebeple bizim 52 inci mektup Konya nüshasında 21 olmuş oluyor. Bu Mektuplar arasında bizimkinde (54) Konya nüshasında (23) Eflâkide dahi vardır. Hattâ bu mektuptan önce Sultan Velede yazılmış bir tane daha vardırki şimdi onu 144 olarak gösterdik. Şeyh Salâhaddinin hastalığında Mevlânamızın yazdığı bir mektup ile, Sultanülulemanın Yağan Tekine (ceddi Harezumşah) yazdığı bir rik'ayı en sona koyarak, « bu kaidedir sonra gelir bezme ekâbir » meseline uyuyoruz.

Konya nushasile matbuu sonradan mukabele ederek yanlış doğru cetveli ve bunlar arasında nusha farkları gösterdik. nusha alâmatı Konyadakine işarettir.